

## خداشناسی

نویسنده : آیت الله ابراهیم امینی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی  
شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی  
برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی  
احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

## سخن ناشر

جوان با طبع کنج کاو و جستوجوگرش به جهان و خویشتن می نگرد و به تدریج سؤال هایی درباره «از کجایی»، «در کجایی» و «به کجایی»؟ در ذهن و ضمیرش، پدیدار می شود؛ پرسش هایی که در واقع، نشان از جوشش دائمی وجدان و خروش همیشگی ضمیر باطنی او دارد.

هر نوع پاسخ به این سؤال ها «باور»هایی را در او شکل می دهد و همه کردارهای فردی و اجتماعی اش بر اساس آنها جهت می گیرد. اگر پرسش های فکری او با منطق مادی گری پاسخ داده شود، رفتارهایش شکل های متفاوت مادی گرایانه و یا پوچ انگارانه خواهد داشت، اما اگر بر اساس منطق الهی باشد، همه هستی از جمله انسان و جهان هدف دار و با معناست و گستره تکامل آدمی تا بی نهایت کشیده می شود.

از همین جاست که باید مراقب بود تا پرسش های طبیعی و گریزناپذیر جوان از هستی و سرمنشأ آن و سپس وظایف او در این جهان به کژ راهه نیفتد و به نیازهای فطری و فکری او به درستی پاسخ داده شود. قرآن و روایات با پاسخ های منطقی و قابل فهم، اندیشه انسان را به سوی شکل گیری منطقی «باور»ها سوق داده است، دانشوران مسلمان هم با مدد جستن از این آموزه ها استدلال های متین و جذابی ارائه کرده اند و بدین سان در منظومه اندیشه اسلامی، پرسش های اساسی انسان، جواب های بسی محکم و منطقی دارد، اما این میراث بزرگ کلامی فلسفی، در قلم و بیان اندیشوران، گاه زبان پیچیده به خود گرفته و زمانی هم با اصطلاحات خاص هر

علم، تبیین شده و بدین سان از دست رس همگان به ویژه جوانان دور مانده است. حضرت آیه الله امینی<sup>(۱)</sup> که سال ها با اندیشه ورزی در منابع و متون دینی و ارتباط دائمی با جوانان و تفکر در باره مسائل عقیدتی و تربیتی آنان آثار متعددی را تألیف کرده است؛ مجموعه «جوان و باورها» را در شش جلد به قلم روان و با نظمی منطقی سامان داده است: «خداشناسی»، «معاد»، «پیامبری و پیامبر اسلام»، «آشنایی با اسلام»، «آشنایی با وظایف و حقوق زن» و «امامت و امامان». بی تردید جوانان با مطالعه منظم، می توانند پاسخ های گوناگون فکری خود را از این مجموعه بگیرند.

مؤسسه بوستان کتاب  
(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی  
حوزه علمیه قم)

## پیشگفتار

عمر انسان را به چهار دوره می توان تقسیم کرد: کودکی، جوانی، میان سالی و سال خوردگی. در این میان، جوانی حساس ترین و ارزشمندترین دوره هاست، چون کودک از جهت رشد جسمانی و روانی به حدی نرسیده که توان مسئولیت پذیری را داشته باشد، و از همین روی مسئولیت اداره و پرورش او بر عهده پدر و مادر نهاده شده است. دوران سال خوردگی نیز دوران ضعف و ناتوانی و نیاز است. یا باید از اندوخته های دوران جوانی استفاده کند، یا در تأمین نیازها وابسته به فرزندان یا کمک های مؤسسات خیریه است. انسان در میان سالی گرچه قدرت کار و تلاش و تأمین هزینه های زندگی روزمره و پیش بینی نیازهای دوره سال خوردگی را دارد ولی موفقیت در این امر بستگی به استفاده درست از دوران جوانی دارد، بنابراین حساس ترین و ارزشمندترین دوران عمر انسان، جوانی است. رشد جسمانی، نیروی بدنی و استعداد عقلانی جوان به حدی رسیده که می تواند با آینده نگری و سعی و تلاش مسئولیت کنونی و آینده خویش را بپذیرد و خود را برای زندگی آینده و شهروندی وظیفه شناس و تأثیرگذار آماده سازد. ویژگی های جوان را در امور زیر می توان خلاصه کرد:

سلامت بدن، توان جسمی، نشاط و حرکت، هوش و حافظه قوی، فراغت و آرامش روانی، همت بلند، آرزوهای دراز، توان خلاقیت و ابتکار، صداقت و خیرخواهی، پاکی و صفای باطن. البته همه جوانان دربرخورداری از ارزش های مذکور یکسان نیستند، بلکه در بین آنها تفاوت هایی وجود دارد، ولی هر کس در دوران جوانی خود بیش از سایر ایام

از این نعمت‌ها برخوردار است. خدای مهربان، نعمت جوانی و این همه نعمت را به جوان داده تا به همت بلند و آینده‌نگری و سعی و کوشش وسیله سعادت و خوشبختی خویش را فراهم سازد، اگر در انجام این مهم کوتاهی کرد و عمر گران‌مایه خویش را در غفلت و بیهودگی تضييع نمود بعداً پشیمان خواهد شد، آن‌گاه که پشیمانی سودی ندارد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو چیز است که آدمی قدرشان را نمی‌داند جز کسی که آنها را از دست داده است: جوانی و تندرستی. <sup>(۲)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در قیامت، بنده خدا قدم از قدم بر نمی‌دارد جز این که از او سؤال می‌شود: عمرت را در چه راهی صرف کردی و جوانی‌ات را چگونه به پایان رسانیدی؟ <sup>(۳)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر فرمود: پنج چیز را قبل از پنج چیز قدر بشناس: جوانی را قبل از پیری، تندرستی را قبل از بیماری، غنا را قبل از فقر، فراغت را قبل از اشتغال و حیات را قبل از مرگ. <sup>(۴)</sup>

جوانان باید قدر جوانی را بدانند و حداکثر استفاده را از آن ببرند، وگرنه با خسارت‌های سنگین و غیرقابل جبرانی مواجه خواهند شد، آن‌گاه که پشیمانی سودی نخواهد داشت. جوانان در این خصوص سه مسئولیت مهم و سرنوشت‌ساز برعهده دارند که به طور کوتاه بدان‌ها اشاره می‌شود:

وظیفه اول: رعایت کامل بهداشت و حفظ سلامت بدن و قوای جسمانی و روانی است. تندرستی از نعمت‌های بزرگ الهی و سرمایه گران قدر زندگی است. از دست دادن سلامت بزرگ‌ترین خسارت را به بار می‌آورد، آرامش و لذت را از انسان سلب می‌کند و

او را از تلاش و فعالیت در رسیدن به اهداف بزرگ بازمی دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پنج چیز است که هر کسی یکی از آنها را از دست بدهد همواره زندگی او ناقص و عقل او زائل و همیشه قلب او مشغول می باشد؛ اول آنها سلامتی بدن است. <sup>(۵)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دو نعمت است که مردم قدر آنها را نمی دانند: امنیت و عافیت. <sup>(۶)</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نداری یکی از بلاهاست و سخت تر از نداری بیماری بدن است، و سخت تر از بیماری تن، بیماری قلب است. <sup>(۷)</sup>

به جوانان جداً توصیه می شود: در رعایت بهداشت بکوشید، در تغذیه بیشتر به فکر تأمین نیازهای بدن باشید، از پرخوری اجتناب کنید، از مصرف مواد مخدر جداً پرهیزید، به مقدار کافی و لازم بخوابید، ورزش و پیاده روی را فراموش نکنید، از چشم چرانی و انحرافات جنسی جداً دوری کنید که بر جسم و اعصاب و روان شما لطمه های سختی وارد خواهد ساخت.

وظیفه دوم: تصمیم گیری و برنامه ریزی برای زندگی آینده است. هر انسانی باید شغلی داشته باشد، تا به وسیله آن نیازهای زندگی خود را تأمین نماید و آبرومندانه و سرافراز زندگی کند و به دیگر انسان ها نیز خدمت نماید. اسباب و مقدمات شغل آینده اش را در جوانی فراهم سازد. جوان برای ورود در اجتماع یکی از این دو راه را می تواند انتخاب کند: یا انتخاب شغل آزاد که انواع گوناگون دارد، گرچه برخی از آنها، کم یا بیش، نیاز به کارآموزی و کسب مهارت دارند، ولی نیازی به ادامه تحصیلات دانشگاهی و صرف مدتی از

بهترین ایام زندگی و هزینه های فراوان ندارند. راه دوم ورود به دانشگاه و ادامه تحصیلات تا اخذ مدرک دلخواه، سپس اشتغال به يك شغل اداری یا فنی و علمی؛ البته در صورتی که شغل مناسبی پیدا کند. چه خوب است جوان در آغاز زندگی در انتخاب یکی از این دو راه فوق، بیندیشد، استعدادهای جسمانی، هوش و حافظه، امکانات خانوادگی و آینده خود بعد از اخذ مدرک را مد نظر قرار دهد و با مشورت و عاقبت اندیشی یکی از آن دو راه را برگزیند.

وظیفه سوم: بررسی و پژوهش در باورهای دینی و عقاید مذهبی است. جوانی که دوران کودکی خود را در خانواده مذهبی گذرانده طبعاً در آن محیط، عقایدی را فراگرفته، هم چنین از مدرسه و نیز محیط زندگی، نکته هایی آموخته است، اکنون که به دوران بلوغ و جوانی پا نهاده است، غالباً میل دارد در عقاید و افکار دوران کودکی خویش تجدید نظر کند و درستی یا نادرستی آنها را بازبینی نماید. جوان در این دوره با سؤالاتی از این قبیل مواجه می شود: از کجا آمده ام و چه کسی مرا آفریده است؟ هدف از آفرینش من چه بوده و به چه منظوری آفریده شده ام؟ آیا در برابر آفریدگار تکلیف و وظیفه ای دارم یا آزاد و بلا تکلیفم؟ و اگر وظیفه دارم وظیفه ام چیست؟ وظایف خود را از چه کسی باید فراگیرم؟ شرایط و صفات او چیست؟ به کجا می روم و سرنوشت پس از مرگ چگونه خواهد بود؟ آیا در برابر کردار و گفتار و اخلاقی که در دنیا دارم باید در جهان پس از مرگ پاسخ گو باشم؟ اگر در جهان پس از مرگ سعادت و شقاوت و پاداش و کیفری وجود دارد، راه رسیدن به سعادت و اجتناب از شقاوت چیست؟ این قبیل پرسش ها و ده ها

مانند اینها بر ذهن صاف و نورانی جوان وارد می شود و مصرانه پاسخ می طلبد. دادن پاسخ صحیح و قانع کننده بدین سئوال ها برای جوان بسیار مهم و سرنوشت ساز است، زیرا با همان پاسخ هاست که برنامه زندگی جوانی و بعد از آن را تنظیم و با قطع و یقین از آنها پیروی می کند و راه سعادت دنیوی و اخروی خود را می یابد و با آرامش خاطر ادامه می دهد. ولی اگر دریافتن پاسخ های صحیح به این پرسش ها کوتاهی کرد با خطرات بسیار جدی و غیرقابل جبرانی مواجه می شود و در آخرین لحظه های زندگی یا پس از مرگ پشیمان خواهد شد؛ در آن هنگام که پشیمانی سودی ندارد.

بنابراین، تحقیق و پژوهش در باورهای دینی برای جوانان و یافتن پاسخ های صحیح و قانع کننده، از هر کار دیگری ضروری تر است؛ مخصوصاً در این زمان که عقاید دینی و حتی احکام آن، به وسیله دشمنان اسلام و با ابزارهای پیشرفته اطلاع رسانی مورد حمله جدی قرار گرفته از هر طرف اشکال تراشی و شبهه افکنی می کنند.

جوان برای این بررسی و پژوهش ها به راهنمایی های سنجیده و منابع قابل اعتمادی نیاز دارد که مهم ترین آنها از دیرباز، «کتاب» بوده است، خوشبختانه دانشوران مسلمان در بخش های مختلف خداشناسی، نبوت عامه و خاصه، معاد، احکام و فلسفه احکام و امامت، کتاب های بسیار خوب و دقیقی نوشته اند، ولی غالب آنها برای جوانان دشوار و گاه غیر قابل فهم است، چون برخی عربی اند و بعضی، زبان فلسفی و کلامی دارند و دسته ای مفصل و طولانی هستند که جوانان فرصت خواندن آنها را ندارند، و پاره ای هم مطالب ضعیف و قابل خدشه دارند و ذهن جوانان را



مشوش خواهد کرد. برای حل این مشکل بر آن شدم در باره عقاید و باورهای دینی، سلسله کتاب هایی را در سطح متوسط و در خور فهم و فرصت جوانان به نگارش درآورم. کتاب ها در چند جلد با موضوع های گوناگون تدوین شده است: جلد اول خداشناسی، جلد دوم معاد، جلد سوم پیامبری و پیامبر اسلام (نبوت عامه و خاصه) جلد چهارم آشنایی با اسلام، جلد پنجم آشنایی با وظایف و حقوق زن، جلد ششم امامت و امامان.

در تألیف کتاب های فوق، این نکته ها رعایت شده است:

ساده نویسی، کوتاه نویسی، با دلیل بودن، اجتناب از استدلال های دشوار فلسفی و کلامی، خودداری از ذکر مطالب ضعیف و بی پایه، پرهیز از طرح مسائل شبهه انگیز، استفاده از آیات و احادیث و خودداری از ذکر مسایل غیر ضروری.

بدین امید که کتاب های مذکور در تحکیم عقاید و باورهای دینی جوانان عزیز مفید و مؤثر واقع شود.

۱۰/۷/۱۳۸۴

ابراهیم امینی

## جهان بینی الهی و مادی؛ آثار و نتایج

من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ آیا خود به خود آمده ام و خود به خود می روم؟ یا دیگری مرا آورده است و او نیز مرا می برد؟ آینده ام چیست و به کجا می روم؟ ...؟ آیا با مرگ زندگی من پایان می یابد؟ یا بعد از مردن هم زندگی من هم چنان ادامه خواهد داشت؟ ...؟ آیا این جهان عظیم خود به خود و اتفاقی به وجود آمده یا آفریدگاری دارد؟ و آیا ...؟

این قبیل سؤال ها برای هر انسان خردمندی - به ویژه هنگام نوجوانی و بلوغ - مطرح می شود و می کوشد که پاسخ درستی برای آنها بیابد و نفس کنج کاو خویش را قانع کند.

مؤمنان و کافران، برای سؤال های فوق، جواب هایی دارند که در این جا می آوریم:

## جهان از دیدگاه مؤمنان

انسان مؤمن، جهان را مجموعه ای پیوسته و منظم و هم آهنگ می داند که خود به خود به وجود نیامده است، بلکه آفریدگاری دانا و توانا و حکیم آن را آفریده و اداره می کند. جهان با یک سلسله قوانین دقیق و نظامی استوار، که از مشیت و اراده خدای بزرگ سرچشمه می گیرند، نگهداری و اداره می شود و اگر افاضات و الطاف الهی نباشد، لحظه ای باقی نمی ماند، مؤمن عقیده دارد که جهان یک واحد منظم و هدفداری است که با خواست حکیمانه الهی به وجود آمده است و هر چیزی به جای خویش نیکوست و این نظام دقیق و هم آهنگ به سوی یک هدف عالی در حرکت است.

در بینش انسان مؤمن، موجودات جهان در وجود و بقای خویش نیازمند آفریدگار جهان اند: اگر لطف خدا نبود، موجودی آفریده نمی شد و اگر احسان او نباشد موجودی باقی نمی ماند. بر این اساس، مؤمن هر یک از موجودات را آیه و نشانه ای از لطف و قدرت و عظمت پروردگار جهان می داند.

## سرانجام زندگی

مؤمن، مرگ را نیستی و بطلان و پایان زندگی نمی داند، بلکه مرگ را انتقال به سرای جاویدان آخرت و سرآغاز زندگی جدید می داند. انسان مؤمن بر این عقیده است که زندگی در این جهان پوچ و بی هدف نیست بلکه دوران آمادگی و پرورش نفس و زمان تحصیل زاد و توشه برای آخرت است، انسان مؤمن بر این عقیده است که افراد نیکوکار با افراد بدکار یکسان نیستند و هر دو دسته جزای اعمالشان را حتماً خواهند دید: خدا به افراد نیکوکار در جهان آخرت، پاداش اعمال نیکشان را خواهد داد و نیکوکاران در آن سرای زیبا و جاویدان در کمال خوشی و آسایش زندگی خواهند کرد. افراد بدکردار نیز به کیفر اعمال بدشان خواهند رسید و در آن جهان، زندگی سخت و دشواری خواهند داشت.

مؤمن، سعادت آینده خویش را در گرو اعمال و کردار و گفتار و اخلاق نیک می داند و همواره در تلاش است که اسباب سعادت اخروی خود را فراهم سازد و از زشتی ها و بدی ها دوری جوید.

## آفریدگار جهان

انسان مؤمن به وجود خدا ایمان دارد و او را آفریدگار و مالک و اداره کننده همه جهان و جهانیان می داند. مؤمن بر این عقیده است که ذاتی برتر و بزرگ تر و عظیم تر به نام «الله» این جهان را آفریده و اداره می کند، او را دانا و توانا و مهربان و همیشه زنده و پاینده می داند. انسان مؤمن، الله را سرچشمه همه خیرات و خوبی ها و کمالات می داند. خدا را یگانه و غنی و بی نیاز می داند که همه جهان و جهانیان به او نیاز و احتیاج دارند، اوست که جهان و جهانیان را نگه می دارد و اداره می کند، اوست که زمین و آسمان را حفظ می کند و اگر لحظه ای قطع فیض کند همه نابود می گردند. او با هر چیز و هر کسی هست و همه جا حاضر و ناظر می باشد و هیچ چیز و هیچ کس، همانند و همتای او نیست.

## پیامبران

به عقیده انسان مؤمن، پیامبران انسان های پاک و کاملی هستند که برای نشان دادن راه کمال به انسان ها برگزیده شده اند، زیرا که خدای حکیم انسان ها را در حال تحیر و جهالت رها نکرده است، بلکه پیامبران معصومی را برایشان فرستاده و برنامه های لازم را برای زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، مادی و معنوی و دنیوی و اخروی در اختیارشان قرار داده تا انسان ها را ارشاد و هدایت کنند و برنامه های حیات بخش و سعادت آفرین را در اختیار آنها بگذارند.

از کجایی، در کجایی، به کجایی  
(از کجایی)

خدای علیم و قدیر، با لطف و رحمت خویش، مرا با زیباترین خلقت آفریده است.  
(در کجایی؟)

در جهانی گذرا و متغیر هستم که خدای حکیم آن را آفریده و اداره می کند. در این جهان زندگی می کنم تا با رهبری های انبیای الهی و اوصیای آنان خود را و اخلاق و فضایل انسانی خود را رشد و پرورش دهم و آماده برخورداری از حیات جاودان و نعمت های بیکران اخروی گردم .  
(به کجایی)

به سوی جهان پایدار و جاویدان آخرت می روم و در آن جا پاداش و جزای همه اعمالم را خواهم دید. مرگ پایان زندگی نیست بلکه انتقال از زندگی دنیا و سرآغاز زندگی جدید دیگری است .

## جهان از دیدگاه کافران

من کیستم؟ چه مسئولیتی دارم؟ از کجا آمده ام و چه کسی مرا به وجود آورده است؟ در کجا هستم و هدف از آمدنم چه بوده است؟ به کجا می روم و سرانجام زندگی ام چه خواهد شد؟ ...؟

همان گونه که گفتیم این قبیل سؤال ها برای هر انسانی مطرح می شود و هر انسان صاحب عقل و خردی با تلاش فکری و کنجکاوی خود می خواهد پاسخ درست آنها را بیابد و وجدان خود را آرام سازد. یقیناً این سؤال ها برای کافران هم مطرح می شود. لیکن آنها در این باره درست فکر نمی کنند، عقل و اندیشه خود را درباره این مسائل اساسی به خوبی به کار نمی گیرند. علاقه به امور دنیا و هواپرستی پرده بر بصیرت و عقلشان افکنده است لذت جویی های بی حساب سرگرم و غافلشان ساخته است. از تفکر و اندیشه در این باره می گریزند و گاهی هم که فراغتی پیدا می کنند و ندای وجدان خود را می شنوند، فوراً خود را منصرف می سازند و حتی خود را فریب می دهند و با ظن و گمان، خویشتن را دل گرم می سازند. کافر، پاسخی از روی یقین و اطمینان ندارد، بلکه بر پندار خویش چنین می گوید:

من کیستم؟

... حیوانی هستم به نام انسان و همانند سایر حیوانات می خورم و می آشامم و برای ارضای تمایلات و خواسته ها و نیازهایم به این طرف و آن طرف می روم. در تأمین خواسته هایم از هر قید و حدی رها هستم. در مقابل وجودی برتر مسئولیت و تعهدی ندارم.

از کجا آمده ام؟

کافر در پاسخ این سؤال به پندار خویش چنین می گوید: يك موجود مادی هستم، کسی مرا نیافریده است، از سوی خالقی آگاه، آفریده نشده ام، بر حسب تصادف به وجود آمده ام. چنان نیست که آفریدگاری دانا و توانا و برتر، با حکمت و هدف مرا آفریده باشد، در آفرینش من هدف و آینده نگری در کار نیست.

در کجا هستم؟

در جهانی صرفاً مادی و بی هدف و ناآگاه و در کنار موجودات و حیوانات و انسان هایی که آنها هم ناآگاهانه پدید آمده اند و همه چون من بی هدف و سرگردانند نه در آفرینش من و نه در آفرینش جهان، آگاهی و هدف در کار نبوده است.

به کجا می روم؟

به سوی بیماری و پیری و رنجوری و ناتوانی و در نهایت به سوی نابودی و نیستی.

زندگی در دیدگاه فرد کافر چنین سیری دارد:

از نیستی آغاز می شود، ناآگاهانه رشد می کند و بالا و بالاتر می رود تا دوران کودکی را پشت سر می گذارد، به هنگام جوانی نشاط و توانایی به اوج می رسد و جوان بر بلندترین قله زندگی می نشیند. اما افسوس که این نشاط و توانایی زود سپری می شود و انسان پس از مدتی کوتاه به سوی پایین حرکت می کند و در مسیر فرود و سقوط ضربه ها می خورد و رنج ها می کشد، بیماری ها، گرفتاری ها به او هجوم می آورند، نیروی جوانی به تدریج کاسته می شود و قوای جسمی و بدنی رو به افول می رود. چشم و گوش و دست و پا ضعیف می شوند و اندک اندک از کار می افتند، دوران نشاط و هوس رانی تمام می شود و دوران ضعف و فرسودگی فرا می رسد،



فرزندان و دوستان بی مهر و بی وفایی می کنند و او را با مشکلات تنها می گذارند ... و سرانجام به دره نیستی سقوط می کند و زیر سنگ و خاک مدفون می گردد ... .

سرانجام زندگی در پندار کافر، چنین بیهوده، وحشتناک و دردآور است. وه که چه سرانجام تاریکی است. کافر گمان می کند که پایان کارش سقوط در دره هولناک نیستی است. به همین جهت در ایام زندگی از یاد مرگ می گریزد و به هنگام هجوم پرسش ها و مخصوصاً درباره آینده زندگی و مرگ، با هر وسیله ای می خواهد خود را منصرف کند.

با لهو و لعب و هوسرانی های زشت و بی حساب می کوشد تا عقل و هوشیاری وجدان خویش را خاموش سازد و حتی اگر مدت کوتاهی هم شده اعصابش را آرامش بخشد. اما مگر وجدان پرسش گر انسان و عقل کنج کاو او از پاسخ خواهی دست بر می دارند؟

تصور بیهودگی و نابودی و نیستی برای کافر، بسیار تلخ و دردناک و رنج آور است. این فکر و تصور همانند مار زهرآگین به باطن جاننش مرتباً نیش می زند و زهر می ریزد و در رنج و عذابش قرار می دهد. چه بهتر که عقل خویش را به کار گیرد و پاسخ های درست و قانع کننده ای بیابد.

## ثمرات ایمان در زندگی

ایمان به آفریدگار عظیم جهان، خدای خوب و مهربان و ایمان به معاد و زندگی جاودانه در جهان آخرت، بعد از مرگ و ایمان به نبوت و صدق پیامبران الهی، به زندگی مؤمنان طراوت و زیبایی و صفا و نورانیت و آرامشی مخصوصی می بخشد. در این جا به برخی از ثمرات ایمان اشاره می کنیم:

### ۱ - امید

انسان مؤمن، بر اساس ایمانی که به خدای بزرگ و صدق وعده های او دارد، دلش همواره لبریز از امید و نشاط است، به الطاف و مهربانی ها و رحمت های بی دریغ او پیوسته امیدوار می باشد. انسان مؤمن، خدا را قادر و توانا و مهربان می داند و به همین جهت به هنگام مشکلات و گرفتاری ها به او پناه می برد و دست نیاز به سویش می گشاید و به امدادهای غیبی پروردگارش چشم امید می دوزد. انسان مؤمن برای حل مشکلات تلاش می کند و اطمینان دارد که خدا یار و مددکار مؤمنین است. انسان مؤمن خودش را در جهان تنها و بی مددکار نمی داند، بلکه همواره به امدادهای الهی دل گرم و امیدوار می باشد. یأس و ناامیدی که از دردناک ترین حالت های زندگی است در قلب مؤمن جایگاهی ندارد، چرا مأیوس باشد؟ او به خدای قادر و دانا و مهربانی ایمان دارد که مالک تمام جهان هستی است. چرا ناامید باشد؟ او به خدایی ایمان دارد و با خدایی در ارتباط است که منبع همه قدرت ها و تمام کمالات و همه خوبی ها است. او چنین خدایی را حامی مردمی می داند که در راه حق و

درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش می کنند و به پیروزی نهایی آنان یقین کامل دارد و همواره در انتظار شوق آمیزی به سر می برد. انسان مؤمن چون به مهربانی و رحمت بی پایان الهی ایمان دارد، یأس و ناامیدی از رحمت و مغفرت او را هیچ گاه به دل راه نمی دهد و نور زیبای امید همیشه دلش را گرم و روشن نگاه می دارد. اما کافر چگونه است؟ به خدا ایمان ندارد که در سختی ها و مشکلات به او پناه برد، بعد از این که از توسل به علل و عوامل ظاهری نتیجه ای نگرفت در مقابل مشکلات و سختی های زندگی خود را تنها و بی پناه می بیند، مضطرب و پریشان می شود و در وادی هولناک یأس و ناامیدی سقوط می کند. همه را از خود بیگانه می یابد و خویشتن را زبون و بیچاره و مغلوب می بیند و یأس و ناامیدی همانند خوره (بیماری جذام) روح و روانش را در شکنجه و عذاب دائم قرار می دهد.

## ۲ - خوشبینی به سرانجام زندگی

مؤمن چون به معاد و جهان آخرت ایمان دارد، از مردن نمی هراسد و به سرانجام زندگی خوشبین است، انسان مؤمن ایمان دارد که با مردن نابود نمی شود، بلکه از این جهان به جهان زیبا و جاویدان آخرت منتقل می گردد، مؤمن دنیا را مزرعه آخرت می داند و این جهان را محل تلاش و کوشش و جایگاه پرورش فضائل و کمالات انسانی می شمرد تا لیاقت نیل به سعادت جاویدان اخروی را پیدا کند. انسان مؤمن دنیا را محل انجام اعمال صالح و اعمال صالح را در سایه ایمان به خدا، وسیله رشد و تکامل معنوی می داند، خودش را مسئول می شمارد و مطمئن است که کوچک ترین اعمالش بی نتیجه نخواهد ماند و در جهان آخرت به

پاداش و ثواب کامل آنها خواهد رسید. مؤمن نه تنها از مرگ نمی ترسد بلکه مرگ در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و شهادت را موهبتی بزرگ می داند و با اشتیاق فراوان و آغوش باز آن را می پذیرد تا بتواند در جوار رحمت و قرب پروردگار مهربان و در جمع ابرار و نیکان به زندگی زیبا و جاویدان اخروی ادامه دهد.

انسان مؤمن زندگی این جهان را پوچ و بی هدف نمی داند و احساس پوچی و بی هدفی نمی کند بلکه به عنوان دوران خودسازی و تکمیل و پرورش نفس و کسب استعداد برای نیل به سعادت اخروی به آن می نگرد. به همین جهت با کمال خوش بینی و نشاط در پرورش نفس خود می کوشد و با انجام کارهای نیک و تلاش در خدمت به مردم خود را تکمیل می کند. انسان مؤمن نیکوکاری و صداقت و امانتداری و احسان به خلق خدا و عدالت خواهی و فداکاری و ایثار و سایر کارهای نیک را بیهوده نمی داند بلکه اطمینان دارد که هیچ یک از این کارها ضایع و بی پاداش نخواهد بود و نتیجه همه را در جهان آخرت خواهد دید.

اما کافر چگونه است؟ آیا به سرانجام زندگی، خوش بین است؟ کافر چون به معاد معتقد نیست سرانجام زندگی را نابودی و هلاکت می داند، زندگی را پوچ و بی هدف می پندارد. به پندار و نظر کافر زندگی انسان از دره نیستی آغاز می شود، رشد می کند و بالا و بالاتر می آید کودکی را پشت سر می گذارد و به هنگام جوانی به قله نشاط و اوج توانایی می رسد، اما افسوس که پس از مدت کوتاهی دوران فرود فرا می رسد، ضعف و ناتوانی و بیماری و پیری از پی یک دیگر می آیند و انسان از قله نشاط و توانایی فرود می آید و به سراشیبی سقوط می افتد و بعد از تحمل رنج ها و

شکنجه ها و فرسودگی ها، سرانجام با قدم هایی لرزان به دره نیستی می رسد و سقوط می کند و پیکر بیهوده اش به زیر خاک و سنگ مدفون می گردد. چه پایان وحشتناک و دردآوری؟! چه زندگی بیهوده ای؟! مگر وحشتناک تر از نیستی و نابودی چیزی هست؟!

شخص کافر به هنگام پیری مشاهده می کند که تمام کارهای سراسر عمرش بیهوده و بی ثمر بوده است و هر چه تلاش کرده و اندوخته باید بگذارد و بمیرد و نابود شود. آیا به این زیستن می توان خوش بین بود؟ چنین شخصی چگونه می تواند کارهای خیر انجام دهد؟ برای که؟ و به چه منظوری؟ او که به ثواب و عقاب اخروی ایمان ندارد، به چه امیدی خوبی کند؟ فداکاری و ایثار و شهادت برای چنین افرادی چگونه می تواند توجیه صحیحی داشته باشد؟

به همین جهت، کافر همواره از مرگ در بیم و اضطراب است و حاضر نیست درباره آن به درستی بیندیشد، زیرا هر لحظه، اندیشه درباره مرگ که به پندار او نیستی است برای او از صدها ضربه شلاق دردناکتر است.

### ۳ - شناخت وظیفه

انسان، پیوسته با مسائل مختلفی (فردی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و ...) مواجه می شود که ناچار است در قبال آنها موضعی انتخاب کند و عکس العمل مناسبی از خود نشان دهد، اگر به دین و عقیده ای ایمان راسخ داشته باشد، وظیفه اش را از آن مکتب می گیرد، تکلیفش روشن است و تردید و سرگردانی ندارد، اما اگر به مکتبی ایمان نداشته باشد در انجام وظیفه مردد و سرگردان خواهد بود و همواره به این طرف و آن طرف کشیده خواهد شد.

انسان مؤمن: از تعبّد (بندگی محض) و تسلیم خاصی برخوردار است، راه و هدف و موضع گیری های خود را از خدا و پیامبران او گرفته و برنامه مخصوصی را تعقیب می کند و در برابر هر حادثه جدید، وظیفه اش را از دین خدا (برنامه الهی) می گیرد و با خوش بینی و دل گرمی و از روی میل و رغبت ایفای وظیفه می کند و چون به راه و هدف برگزیده اش کاملاً ایمان دارد، در راه ایفای وظیفه اش فداکاری می کند و با میل و رغبت به استقبال شهادت می شتابد. انسان مؤمن خودش و همه جهان را مملوک خدا می داند و عقیده دارد که خدای متعال چون به سعادت و کمال انسان عنایت داشته، برنامه سعادت (دین) او را به وسیله پیامبران ارسال داشته و در اختیارش قرار داده است. انسان مؤمن ایمان دارد که پیروی از احکام و قوانین دین او را به سعادت واقعی نائل می گرداند. خودش را مختار و مسئول آینده خویش می شناسد و با کمال اطمینان و بدون تردید و تحیّر و از روی بصیرت به وظیفه اش که از دین و مکتبش گرفته عمل می کند.

اما شخص کافر چگونه است؟ چون حق را نپذیرفته و به دینی ایمان ندارد، همیشه سرگردان و مردد است، نمی داند چه راهی را انتخاب کند و به چه طریقی برود، اسیر تمایلات و خواسته های نفسانی خویش است. گاهی به این سو و گاهی به آن سو کشیده می شود هر طریقی را انتخاب کند و هر کاری را شروع نماید به یقین نمی داند که به صلاح او است یا به زیانش؟

برای تأمین سعادت واقعی خود نمی تواند هدف روشنی برگزیند و دنبال کند به راه و هدف مورد اعتمادی پای بند نیست تا اضطراب خاطر نداشته باشد و به همین جهت هر روز به سویی جذب می شود و در دامی

گرفتار می گردد، چون وظیفه اش را از پیامبران نمی گیرد هر کسی برایش تعیین وظیفه می نماید. چون تسلیم خدا و دین خدا نشده مکاتیب دیگر او را فریب می دهند و چون رهبری راستین پیامبران و اولیای الهی را نپذیرفته به دام شیادان فریب کار و دروغ زن گرفتار می شود.

#### ۴ - آرامش

انسان مؤمن، خدای خویش را شناخته و به علم و قدرت و لطف و مهربانی او کاملاً ایمان دارد. خدای خوب و مهربان را مالک تمام جهان هستی می داند و قدرت و اراده اش را در همه جا نافذ می بیند. خدا را در همه جا حاضر و ناظر و به همه چیز آگاه می داند، انسان مؤمن باور دارد که خداخیر و صلاح بندگان را می خواهد و رحمان و رحیم است و فیضش را هیچ گاه از آنها دریغ نخواهد کرد. به همین جهت از آرامش قلب برخوردار است، اضطراب و نگرانی ندارد، دلش به یاد خدا و همواره با او انس و الفت دارد. انسان مؤمن، کشتی وجودش را به خدا سپرده و یقین دارد که با هدایت و رهبری او از میان همه گرداب ها و امواج هول انگیز و طوفان ها می گذرد و نجات می یابد و به سر منزل مقصود و ساحل سعادت خواهد رسید.

انسان مؤمن، هدف از زندگی و راه نیل به هدف را شناخته و اطمینان دارد که با پیمودن آن طریق به مقصد نهایی و سعادت ابدی خواهد رسید. لذا آرام است و از آرامشی عمیق برخوردار است. چرا آرامش نداشته باشد؟ با این که او خدا را دارد، خدایی که منبع تمام خیرات و خوبی ها است چرا اضطراب و نگرانی داشته باشد؟! با این که او یقین دارد که از کمک های غیبی

پروردگارش برخوردار است و تنها و بی یاور نخواهد ماند.

اما کافر چگونه است؟ در بینش شخص کافر، جهان و حوادث آن به منزله دریایی است متلاطم و طوفانی که امواج بلا و رنج و مصیبت از هر سو حمله می کنند، نه کشتی نجاتی هست و نه نجات دهنده آگاه و خبیر و دل سوزی، حوادث جهان در نگاه او از يك دیگر بیگانه و بی هدف و سرگردانند. کافر خودش را در این دریای طوفانی ناتوان و بی پناه مشاهده می کند که از هر سو مورد هجوم امواج می باشد، شناگر خسته ای است که نجات دهنده دلسوز و توانایی نمی شناسد، از خیزش هر موجی به خود می لرزد و هر صدایی را صدای دشمن می پندارد به چیزی نمی تواند دل گرم و آرام باشد، چگونه؟! در صورتی که همه را در معرض تلف و هلاکت می داند.

چگونه می تواند آرامش داشته باشد؟ در صورتی که اعماق قلبش از غم ها و غصه ها، شکست ها و ناکامی ها، دشمنی ها و کینه توزی ها، ترس از بیماری ها و تنگدستی ها، بی تفاوتی ها و بی مهربی ها، ترس از پیری و مرگ ... انباشته است. کافر چگونه می تواند آرامش داشته باشد؟ او که برای خودش در این جهان پناهگاه نیرومند و دل سوزی را نیافته تا به وی دل ببندد و بدین وسیله قلب پریشانش را آرام سازد.

کافر، چون از عقیده حق و استواری برخوردار نیست، برای زندگی خویش هدف درست و ثابتی هم ندارد تا در راه آن در تلاشی پی گیر و مستمر باشد. او که وجود خود و حوادث جهان را بیهوده و بی هدف می پندارد چگونه می تواند هدف ثابت ارزش مندی را برگزیند؟ او که سرانجامی همراه با هلاکت و نابودی محض در پیش دارد، چگونه می تواند دل گرم و آرام باشد.



کافر چون به جهان آخرت ایمان ندارد،  
آینده خویش را تاریک می بیند، از تصور  
مرگ به خود می لرزد و پیوسته در اضطراب  
به سر می برد.

## ه - صبر و استقامت

انسان در طول زندگی با مشکلات و گرفتاری ها، رنج ها و مصائب، محرومیت ها، ناکامی ها، بیماری ها، ناتوانی ها و ... مواجه می گردد، که چگونگی برخورد با آنها در زندگی انسان تأثیر به سزایی دارد. پاره ای از این حوادث قابل پیش گیری هستند و بعضی نه، حوادثی هم که رخ می دهند بعضی قابل علاج اند و برخی نه و در تمام این مراحل و در برخورد آنها انسان مؤمن با کافر يك سان نخواهد بود.

انسان مؤمن با استمداد از نیروی ایمان و استفاده از رهنمودهای پیامبران، بهتر از دیگران می تواند از وقوع حوادث قابل پیش گیری، جلوگیری کند و از تعداد رویدادها بکاهد. هم چنین انسان مؤمن نسبت به حوادثی که به وقوع پیوسته و قابل علاج است با استمداد از نیروی لایزال الهی و امید به تأییدات غیبی و با صبر و بردباری، بهتر در حل مشکلات و علاج آنها تلاش و جدیت می کند و بدین وسیله بهتر از دیگران می تواند بر مشکلات و گرفتاری ها فایق آید.

انسان مؤمن چون هدفی روشن و انگیزه ای الهی دارد و در همه حال به عنوان انجام وظیفه تلاش می کند، بهتر از دیگران می تواند در برابر مشکلات، پایداری و مقاومت کند و برای حل آنها بکوشد، در این راه از هیچ نیرویی نمی هراسد و همانند کوه استوار خواهد بود.

در مورد حوادثی که معمولاً قابل پیش گیری نیستند، برخورد انسان مؤمن چگونه است؟ معمولاً حوادثی مانند پیری، بیماری های غیر قابل علاج، تصادفات، حوادث غیر قابل پیش بینی، مرگ ناگهانی عزیزان وجود

دارند، ایمان مذهبی انسان را در برابر این قبیل دشواری ها پایدار و مقاوم می سازد، آن قدر انسان مؤمن در برابر این گونه حوادث پر تحمل و مقاوم است که گویی با حادثه شیرین و لذت بخشی روبه روست. انسان مؤمن می داند که حوادث جهان بی حساب و بی برنامه نیست و در صورتی که انسان در طریق ایفای وظیفه باشد می تواند از همه حوادث تلخ و شیرین برای تکمیل نفس و فضائل اخلاقی و نیل به سعادت اخروی استفاده کند. انسان مؤمن در عین تلاش و کوشش برای انجام وظیفه در برخورد با حوادث، آرامش دارد و به آن چه خدا می خواهد راضی و صبور است و معتقد است که این صبر و رضا همراه با سعی و تلاش موجب پرورش نفس و رشد فضائل نفسانی او خواهد شد و هیچ زیانی متوجه او نخواهد گشت، چرا که پاداش صبر و رضا و سعی و تلاش خود را در جهان آخرت از سوی پروردگار مهربانش دریافت خواهد نمود.

به سبب همین ایمان و نگرش و بینش است که انسان مؤمن از حوادث و مشکلات زندگی با آغوش باز استقبال می کند، هیچ گاه جزع و فزع نمی کند و پایدارتر و استوارتر از کوه برای مقابله و حل آنها تا آن جا که می تواند می کوشد.

به طور خلاصه: انسان مؤمن بر اساس ایمانش به خدا و به جهان آخرت و ایمانش به صدق پیامبران الهی و اخذ برنامه های زندگی اش از پیامبران و اوصیای آنان از مزایای زیر برخوردار است:

۱ - بر هوس ها و تمنیات نفسانی خود مسلط است و کنترل دارد و صبور است لذا از کارهایی که موجب شکست و ذلت و بدبختی او می شود، جداً اجتناب می کند.

۲ - با اعتمادی که به یاری پروردگار جهان و نصرت های غیبی او دارد در مسیر

انجام وظیفه و سعی و تلاش، صبور است و با پشت کار و همت از وقوع حوادث قابل پیش‌گیری، جلوگیری می‌نماید.

۳ - با صبر و پایداری کامل به مبارزه با حوادث می‌پردازد و در حل و رفع آنها کوشا و جدی است.

۴ - در برابر حوادث و مصیبت‌های سنگین خود را نمی‌بازد و آرامش درونی خود را از دست نمی‌دهد و به سبب خشنودی خدا و تقرب به او صبر و استقامت می‌کند.

اما کافر چگونه است؟

شخص کافر چگونه می‌تواند از چنان صبر و مقاومتی برخوردار باشد؟ در صورتی که از میوه‌های درخت بلند ایمان بهره‌ای ندارد کافر اسیر خواسته‌ها و تمایلات پست نفسانی است و این هوس‌ها هر ساعت او را به سویی می‌کشند. کافر در برابر تمایلات نفسانی خود زبون و ذلیل است و نمی‌تواند به درستی آنها را تعدیل کند و از انحراف مصون بدارد. کافر در طریق مبارزه با مشکلات و گرفتاری‌ها نقطه اتکایی ندارد تا بتواند پایداری و استقامت کند به همین جهت در برخورد با مشکلات و گرفتاری‌ها استقامت و پایداری خود را از دست می‌دهد و از نیل به هدف مأیوس می‌گردد. کافر در برابر حوادث غیر قابل علاج، مانند پیری و برخی بیماری‌ها و نزدیک شدن مرگ یا مرگ عزیزان و از دست دادن اموال، نیروی پایداری و صبر خود را از دست می‌دهد و راه چاره را بر خود مسدود می‌بیند و در غم و غصه فرو می‌رود و به جزع و فزع می‌افتد. لذا کافر از رخداد این‌گونه حوادث جداً نگران و بیزار است، ولی کاری از او ساخته نیست.

شخص کافر که در زندگی هدفی جز لذت‌جویی‌های پست و کامیابی‌های دنیوی و خوردن و نوشیدن و خوابیدن... ندارد،

چگونه می تواند در برابر حوادث و مشکلات و مصیبت ها که این زندگی را بر هم می زند پایداری و استقامت کند؟

## ۶ - سلامت جسم و جان

انسان مؤمن چون از روی بصیرت قدم برمی دارد و کارهای خود را بر اساس یقین به خدا و صدق وعده های او انجام می دهد بهتر از دیگران آرامش روحی دارد و کمتر به بیماری های روانی گرفتار می شود، خود را نمی بازد و نگرانی و پریشانی را به دل راه نمی دهد و در نتیجه، از ابتلای به پاره ای از بیماری های جسمانی هم که معلول بیماری های روانی هستند نیز در امان خواهد بود. با تقویت ایمان و توجه به ارزش های ایمانی معالجه افراد مؤمن هم زودتر و بهتر امکان پذیر می باشد، زیرا روح و جسم در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

به علاوه، مؤمن چون به رهنمودهای متین پیامبران الهی در مورد بهداشت تن و روان دست رسی دارد و به درستی شان باور دارد، آنها را به کار می برد و از این طریق سلامت بهتر جسم و روان خود را تأمین می نماید.

اما شخص کافر چگونه است؟ کافر چون از ایمان به خداوند دانا و توانا برخوردار نیست و وجود خودش و همه جهان را بیهوده و بی هدف می پندارد، احساس پوچی و بی هدفی و سرگردانی می کند، به همین جهت از ثبات و آرامش روحی برخوردار نیست و کوچک ترین حادثه ای می تواند یأس و نگرانی و اضطراب را بر وجودش مستولی سازد و بیماری ها و عوارضی را در بدنش ایجاد کند. هم چنین ممکن است ضعف روحی، حالت جنایت و گناه را در او پدید آورد تا به این وسیله بر نگرانی و اضطراب درونی خود

سرپوش گذارد. کافر بیشتر از مؤمنین در معرض بیماری های روانی و نگرانی و اضطراب درونی و ابتلا به بیماری های تن روانی خواهد بود.

به علاوه، به رهنمودی که متکی به پیام متین الهی باشد، در مورد بهداشت جسم و جان باور ندارد و به آداب بسیار مفید بهداشتی که مؤمنان به آنها عمل می کنند، ایمان ندارند، لذا زودتر توان برخورد با مسائل و مشکلات را از دست می دهد و بیشتر به امراض روانی و یا روان تنی مبتلا می گردد.

## ضرورت انتخاب يك جهان بينی صحیح

دوران نوجوانی و بلوغ دوران بسیار حساس و سرنوشت سازی است، در این دوران گویی زندگی از نو آغاز می شود. در این مرحله، نیروی تعقل و تفکر انسان شکوفا می گردد و آینده انسان پایه گذاری می شود و جوان باید در این دوران حساس برای آینده اش تصمیم بگیرد و برنامه ریزی کند. از دست دادن چنین فرصت گران بهایی، زیان های غیر قابل جبرانی به دنبال دارد، زیرا فرصت می گذرد و عمر رفته دوباره باز نمی گردد.

انسان موجودی عاقل و اندیشمند است و نمی تواند همانند حیوانات صرفاً پیرو غرائز و خواسته های نفسانی باشد، باید از نیروی عقل استفاده کند و وظیفه خویش را در این جهان مشخص سازد، باید راه انسانیت و نیل به سعادت حقیقی خویش را بیابد و دنبال کند. انسان عاقل و اندیشمند فرصت گران بهای عمر را بیهوده از دست نمی دهد بلکه دو چیز را برای خود ضروری ترین نیازها می شمارد و برای به دست آوردن آنها می کوشد: سیستم فکری صحیح و برنامه منسجم و حساب شده.

جوان باید از این فرصت به خوبی استفاده کند، هدف واقعی زندگی را بشناسد و برای آینده خود تصمیم بگیرد، راه سعادت واقعی خود را بیابد و با آگاهی و بصیرت کامل در آن قدم بگذارد و برای رسیدن به مقصد تلاش کند.

اما روشن است که انتخاب برنامه منسجم و حساب شده و راه سعادت، تابع عقیده و جهان بینی انسان است. هر انسانی بر طبق شناخت و برداشتی که از جهان هستی دارد، هدف زندگی و مسیر خود را تعیین می کند و

برای آینده اش تصمیم می گیرد و برنامه ریزی می کند. هر چه شناخت ما از مسائل اساسی جهان هستی کامل تر و صحیح تر باشد، بهتر می توانیم هدف زندگی را بشناسیم و برای وصول به آن برنامه ریزی کنیم. بر عکس اگر شناخت ما از مسائل اساسی جهان هستی (جهان بینی) غلط باشد و به عقاید باطلی معتقد باشیم، در انتخاب هدف و راه و برنامه نیز دچار لغزش و خطا خواهیم شد و در وادی های هلاکت ابدی سقوط خواهیم کرد.

بنابراین، تحکیم پایه های عقاید و انتخاب يك جهان بینی درست، نخستین ضرورت برای يك انسان اندیشمند است، برای هر انسان خردمندی ضرورت دارد که در نخستین مراحل زندگی در ایام جوانی آگاهانه به تحکیم باورهای خویش بپردازد و با استدلال و برهان، پایه های عقاید خود را استوار سازد و بدین وسیله خویشتن را از سرگردانی و تحیر و پیمودن راههای غلط رهایی بخشد.

اصولا تحقیق و کنج کاوی در کشف اسرار جهان هستی، برای عقل اندیشه گر انسان، امری فطری است. چگونه انسان می تواند از این خواست طبیعی و فطری خود صرف نظر کند و چراغ عقل خود را خاموش سازد؟

در این صورت امتیازش بر سایر حیوانات چه خواهد بود؟



## جهان بینی یعنی چه؟

شناخت و تصویری که انسان از جهان هستی دارد «جهان بینی» نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، جهان بینی مجموعه مسائلی بنیادی و اساسی است که در بُعد اندیشه به این قبیل سؤال‌ها پاسخ می‌دهد:

آیا این جهان خود به خود به وجود آمده است یا ذاتی برتر آن را آفریده و اداره می‌کند؟ اگر آفریدگاری دارد، وجودش چگونه است؟ چه صفاتی دارد؟ هدف از آفرینش انسان و جهان چیست؟ آیا زندگی انسان در این جهان پایان می‌یابد؟ یا این که جهان دیگری جهان آخرت هست، که انسان بعد از مرگ به آن جا انتقال می‌یابد تا نتیجه اعمال و رفتار خود را بیابد؟ جهان آخرت، بهشت و دوزخ چگونه است؟ انسان چگونه موجودی است و چه استعدادهایی در وجودش نهاده شده است؟ آیا انسان در این جهان وظیفه و مسئولیتی دارد ... ؟

آیا انسان می‌تواند برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی خویش برنامه کاملی تنظیم کند؟ یا این که ضرورتاً باید از رهنمودها و برنامه‌های پیامبران که به وسیله وحی با آفریدگار جهان ارتباط دارند استفاده نماید؟ پیامبران چه افرادی بوده‌اند و چه ویژگی‌هایی داشته‌اند؟ و ... ؟

آیا برای حفظ و نگهداری و اجرای صحیح احکام و قوانین شرع و برای رهبری امت و حفظ نظام اجتماعی و برقرار ساختن عدالت در جامعه و برای تداوم راه انبیاء، به شخص آگاه و توانایی که صلاحیت او به وسیله پیامبر و از جانب خدا تأیید شده باشد، نیازی هست؟

پاسخ افراد به این گونه سؤال ها يك سان نیست، بلکه هر گروهی طبق عقیده و جهان بینی خاص خود جواب هایی خواهند داد. مجموعه پاسخ های آنها يك نظام فکری را تشکیل می دهد که جهان بینی نامیده می شود.

ایدئولوژی یعنی چه؟ (۸)

بعد از انتخاب جهان بینی نوبت به ایدئولوژی می رسد. ایدئولوژی اصطلاحاً به يك برنامه منسجم و هدف دار و يك خط مشی کلی برای زندگی و يك نظام فکری که وظیفه انسان را مشخص و معین می سازد، اطلاق می شود.

بنابراین اصطلاح، «جهان بینی» به منزله زیر بنا و شالوده است و «ایدئولوژی» رو بنا و محصول یعنی انتخاب يك ایدئولوژی توقف دارد بر انتخاب يك جهان بینی، در حقیقت جهان بینی شناخت یا بینش کلی نسبت به «هستی» می باشد؛ لیکن ایدئولوژی شناخت و آشنایی با وظایف و بایدها و نبایدها و ارزش هاست.

پاسخ هایی که به این قبیل سؤال ها داده می شود اصطلاحاً ایدئولوژی نامیده می شود:

وظیفه ما در این جهان چیست؟ چه مسئولیتی داریم؟ سعادت و کمال واقعی انسان در چه کارهایی است؟ چه کارهایی خوب و چه کارهایی بد است؟ و ... ؟  
خیرات بشر در چه چیزهایی است؟ چه کارهایی را باید انجام دهیم و چه کارهایی را باید ترك کنیم؟ ... ؟

## ضرورت تحقیق و پاسخ طلبی

برای همه جوانان کنج کاو و دانش آموزان و دانش جویان حقیقت طلب، چنین سؤال هایی مطرح شده و می شود و پاسخ شایسته می طلبند. جوانی دوران کنج کاوی و تحقیق و پرسش گری و هنگامه شکوفایی عقل و اندیشه و مرحله تحصیل ایمان و عقیده است، از این رو لازم است در این دوران، شناخت صحیحی از جهان داشته و به تحکیم عقاید خویش بپردازید، بیندیشید و تحقیق کنید و برای هر يك از سؤال های مذکور، پاسخ یقین آور بیابید.

بنابراین، تهیه يك جهان بینی صحیح و قاطع و يك ایدئولوژی روشن و متین از هر چیزی برای شما ضروری تر است. چون شما عاقل و اندیشمند هستید و عقل کنج کاو و پژوهش گر شما اجازه نمی دهد که از کنار این مسائل بنیادی بگذرید، سطحی گذشتن از این مسائل بنیادی، انسان را به دلهره و اضطراب و زندگی را به پرتگاه مهیب پوچی و سرگردانی می کشاند.

## اصول جهان بینی

به سؤال هایی که در بحث جهان بینی مطرح شد دوباره بنگرید، می توان آن سؤال ها و نظایر آنها را به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ - سؤال های مربوط به مبدأ هستی و آفریدگار جهان و صفات او، که این بحث «خداشناسی» نامیده می شود.

۲ - سؤال های مربوط به آینده انسان و زندگی بعد از مرگ که «معادشناسی» گفته می شود.

۳ - سؤال های مربوط به نیاز انسان به یک برنامه منسجم و نیاز به پیامبران و نیاز به رهبری و رهنمودهای آنان که نبوت یا «پیامبرشناسی» نامیده می شود.

۴ - پرسش های مربوط به نیاز انسان به رهبران الهی که وجودشان برای اداره عادلانه اجتماع و حفظ و اجرای قوانین آسمانی و هدایت انسان ها به سوی خدا ضروری است که این بحث «امام شناسی» نام دارد.

۵ - سؤال های مربوط به برنامه ها و تکالیف و مسئولیت های دینی که توسط پیامبران فرستاده شده است.

## خداجویی

تا آن جا که تاریخ نشان می دهد و در حفاری ها و تحقیقات باستان شناسی به دست آمده است انسان های گذشته و حتی انسان های قبل از تاریخ نیز با ذاتی برتر (به نام خدا یا هر نام دیگر) آشنا بوده و در برابر او کرنش و عبادت می کرده اند و برای رضای او مراسمی را انجام می داده اند.

اکنون این سؤال پیش می آید که بشر در آغاز چگونه متوجه خدا شد؟ چه انگیزه ای او را به فکر خداپرستی انداخت؟ چه عاملی او را رهنمون شد که برای جهان آفریدگاری جست جو کند؟ منشأ و ریشه این اندیشه چیست؟ اصولاً چه عاملی باعث شد که انسان به فکر خدا و خداپرستی بیفتد و در این باره بیندیشد؟

با کمی دقت پاسخ این سؤال را می توان پیدا کرد: در انسان غریزه ای به نام غریزه «علت جویی» وجود دارد، بشر از نخستین روزگار، «علیت» را می شناخته و برای هر پدیده و هر موجود نیازمندی، علتی جستجو می کرده است، اگرگرسنه می شد دنبال غذا می رفت، زیرا غذا خوردن را علت و عامل رفع گرسنگی می دانست. اگر تشنه می شد برای رفع عطش به سراغ آب می رفت، چون آب را علت رفع تشنگی می دانست. اگر صدایی را از پشت دیوار می شنید یقین داشت که صدا علتی دارد و در صدد یافتن علتش بر می آمد. اگر بیمار می شد بیماری خویش را نتیجه علت و عاملی می دانست و به فکر علاج می افتاد. برای رفع سرما به حرارت پناه می برد. چون حرارت را علت برطرف شدن سرما می دانست.

علت جویی و کنج کاوی در نهاد هر انسانی نهفته است. هر انسانی همواره در تلاش است که از علل پدیده ها آگاه گردد، لذا در مورد هر پدیده ای «چرا و به چه علتی» را مطرح می کند. وی همواره می کوشد تا برای حس کنج کاو و علت جوی خود، پاسخ درست و قانع کننده ای به دست آورد. انسان ذاتاً «علت جو» است و این غریزه را نمی تواند از دست بدهد و فراموش کند. همه انسان ها از جمله انسان های نخستین از این غریزه طبیعی برخوردار بوده اند. انسان در این جهان می زیسته و با حوادث و رویدادهای شگفت آور آن روبه رو بوده است، توالی منظم شب و روز، تابستان و زمستان، حرکت منظم ماه و خورشید و ستارگان، عجایب و شگفتی های حیوانات و گیاهان، کوه های مرتفع و دریاها وسیع و آب های جاری ... این همه را به چشم می دیده و به اندیشه و تفکر می افتاده که «علت» این جهان چیست و پدید آورنده آن کیست؟ ناچار این جهان منظم علتی دارد و آفریدگار دانا و توانایی آن را آفریده است و اداره می کند.

به این ترتیب، انسان های نخستین هم با خدا آشنا شدند و به وجود او اعتراف نمودند و در برابر قدرت و عظمتش خاضع شدند. و در يك كلام، خداجویی در فطرت انسان نهاده شده است.

گرچه گروهی به اشتباه افتادند و به پرستش معبودهای دروغین مشغول گشتند و به تدریج بت پرستی و خورشید پرستی و ماه پرستی و آتش پرستی و ستاره پرستی ... نیز در بین مردم پیدا شد.

ولی پیدایش معبودهای دروغین نیز خود شاهی است بر این که انسان به واسطه غریزه علت جویی خویش توجه داشته که برای اداره این جهان علتی لازم است، ولی در

برخی موارد اشتباه کرده مصادیق دروغین را به عنوان علت و آفریدگار حقیقی پنداشته و به پرستش آنها اشتغال ورزیده است.

کوتاه سخن این که: انسان به وسیله غریزه «علت جویی» که در نهادش نهفته است برای مجموع موجودات و پدیده های جهان، علتی جستجو می کرده و به این ترتیب با خدای جهان آفرین که «علت حقیقی» موجودات نیازمند و پدیده های جهان است آشنا گشته و به وجودش پی برده و به پرستش او برخاسته است.

قرآن نیز خداجویی را امری فطری می داند و می گوید:

اگر از آنان بپرسی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده پاسخ می دهند خدای عزیز و دانا. (۹)

و می فرماید:

و اگر از آنان سؤال کنی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده؟ می گویند: خدا، پس چرا دروغ می بندند؟<sup>(۱۰)</sup>

باز می فرماید:

و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی از آسمان باران نازل می کند و زمین را به وسیله آن زنده می کند؟ می گویند: خدا. به آنان بگو: سپاس مال خدا است ولی اکثر آنان خوب نمی اندیشند.<sup>(۱۱)</sup>

## برهانهای اثبات وجود خدا

خداشناسی در قرآن کریم  
قرآن کریم برای اثبات وجود خدا، از راه های گوناگون و گاه از ساده ترین راه ها استفاده کرده است؛ راهی که هم زیباست و هم برای همگان قابل فهم می باشد. این شیوه همانند برهان های فلسفی پیچیده و دشوار نیست تا برای همگان قابل فهم و درک نباشد. این ساده ترین راه، نیاز چندانی به تهیه مقدمات و تحصیل علوم فراوان ندارد؛ هر کس به مقدار آگاهی و علوم و اطلاعات خویش می تواند از آن بهره گیرد، آن راه ساده و زیبا، همان «برهان نظم» است که فطرت خداجویی را بیدار می سازد. بنابراین مطالعه و دقت و تفکر در اسرار و شگفتی های جهان آفرینش یکی از بهترین راه های خداشناسی است.

قرآن در آیات زیادی به نمونه هایی از شگفتی های جهان اشاره نموده و از مردم می خواهد درست بیندیشند و از نظم و هم آهنگی حاکم بر جهان و زیبایی ها و شگفتی های آن به وجود پروردگار دانا و توانا و حکیم پی ببرند. قرآن هر يك از پدیده های جهان را آیه ای از آیات الهی می داند. آیه به معنای نشانه و علامت است. اگر انسان به پدیده های جهان آن چنان که هستند بنگرد به وجود آفریدگارشان پی خواهد برد. گرچه قرآن کتاب علوم طبیعی نیست تا از اسرار پدیده های جهان به تفصیل گفتگو کند و پرده بردارد و در اختیار انسان ها قرار دهد، لیکن برای اثبات صانع جهان به نمونه هایی از شگفتی های جهان اشاره می کند تا عقول خردمندان را بیدار و به این راه مهم متوجه سازد



تا در کشف اسرار و شگفتی های طبیعت بحث و کنج کاوی نمایند و بدین وسیله به وجود خالق جهان پی ببرند و در ضمن برای تأمین نیازهای زندگی و آباد ساختن جهان نیز بهره گیرند.

به همین جهت می توان گفت که: علوم انسان شناسی، حیوان شناسی، گیاه شناسی، زمین شناسی، کیهان شناسی، فیزیک و شیمی یکی از بهترین راه های خداشناسی می باشد.

در قرآن کریم آیات فراوانی داریم که با ذکر نمونه هایی از شگفتی های آفرینش، فطرت خداجوی انسان ها را بیدار ساخته تا به وجود خالق دانا و توانا و حکیم پی ببرند و با چشم دل، خدای جهان را ببینند و دریابند. این آیات را به طور کلی به چند دسته می توان تقسیم کرد، که در هر باب به نمونه هایی از آنها اشاره می شود:

الف) آیاتی که به دقت و تفکر درباره آفرینش انسان سفارش می کند:  
خدا در قرآن می فرماید:

پس انسان باید بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است، او از آب جهنده ای آفریده شده است که از پشت و سینه خارج گشته است. <sup>(۱۲)</sup>

و می فرماید:

و از آیات قدرت خدا این است که شما را از خاک آفرید سپس در روی زمین منتشر شدید و از آیات خدا این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید تا با آنها انس و آرامش بگیرید و در بین شما دوستی و مهربانی قرار داد به درستی که در این امر آیاتی است برای افرادی که تفکر می نمایند. <sup>(۱۳)</sup>

و می فرماید:

و از آیات او آفرینش آسمان و زمین و اختلاف زبان ها و رنگ های شماست، به درستی که در این امور آیاتی است برای دانشمندان و از آیات اوست خواب و استراحت شبانه شما و طلب روزی روزانه شما به درستی که در این امور آیاتی است برای کسانی که گوش شنوا دارند. <sup>(۱۴)</sup> و می‌فرماید:

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید. <sup>(۱۵)</sup> و می‌فرماید:

ما شما را آفریدیم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟ آیا به نطفه خود نمی‌نگرید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید یا اینکه ما خالق آن هستیم؟ <sup>(۱۶)</sup> و می‌فرماید:

آیا بر انسان روزگاری نرفته است که چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه ترکیب شده ای آفریدیم و او را در مراحل مختلف پروریدیم و سمیع و بصیر قرار دادیم. <sup>(۱۷)</sup>

### نکته ها

در آیات فوق به نکته های مهمی اشاره شده تا انسان ها در آن بیندیشند:

۱ - انسان قبلا نبوده سپس از نطفه ای مخلوط، در مراحل مختلفی از تکامل آفریده شده است، که قابل مطالعه و دقت است.

۲ - برای تکثیر نسل و آرامش انسان ها، آنها را به صورت زوج آفریده و در بین آنها محبت و مهربانی افکنده است و این نیز یکی از آیات الهی و قابل تأمل و دقت است.

۳ - انسان ها را در شکل ها و رنگ های گوناگون آفریده که با زبان های مختلف سخن می گویند و این نیز یکی از آیات

قابل توجه الهی است که باید در آن بیندیشیم.

۴ - انسان در آغاز ولادت چیزی نمی داند و از راه چشم و گوش و سایر حواس و قلب و روح کسب دانش و آگاهی می کند و این نیز یکی از آیات شگفت و قابل مطالعه و دقت و بررسی است.

۵ - خواب و استراحت و آمادگی برای کسب روزی نیز یکی از آیات بزرگ الهی است. اگر انسان در ساختمان زیبای خویش بنگرد و در نظم بدیع و شگفتی های آن خوب بیندیشد، می فهمد و به یقین در می یابد که چنین ترکیب زیبایی خود به خود و بر حسب تصادف به وجود نیامده است، بلکه آفریدگار دانا و توانا و حکیمی آن را به وجود آورده است.

ب) آیاتی که به دقت و مطالعه درباره نباتات و میوه ها و غذای انسان ها سفارش می کند:

در قرآن می فرماید:

خداست که از آسمان باران نازل کرد تا هر نباتی را از آن برویانیم و سبزه ها را از زمین برون آریم و از آن سبزه ها دانه ها را که بر روی هم چیده شده خارج سازیم. و از درختان نخل خوشه های خرمای تازه برون آریم و باغ های انگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی نامتشابه هستند پدید آوریم. به میوه های رسیده باغستان ها بنگرید که در آنها آیاتی است برای مؤمنین. <sup>(۱۸)</sup>

و می فرماید:

و در زمین قطعاتی مجاور یکدیگر (که هر قطعه ای از طبیعتی متشابه و یا خاص برخوردار است) و باغ هایی از انگور و زمینی برای زراعت و باغستانی برای خرماهایی که از يك اصل به وجود آمده اند یا نهال دیگری دارند، وجود دارد و با

این که از يك آب مشروب می شوند، بعضی میوه ها را بر برخی برتری دادیم و این یکی از آیات الهی است برای اندیشمندان. (۱۹)

و می‌فرماید:

و باید آدمی به غذای خویش بنگرد که ما آب باران را فرو ریختیم، آن گاه خاک زمین را شکافتیم و هر بذری را در آن رویاندیم و درختان انگور و درختانی که شاخه های آن فرو ریخته و درخت زیتون و خرما و باغستان های پر از درخت و انواع میوه ها و سبزی ها را بیافریدیم، تا شما و حیوانانتان از آنها بهره مند شدید. (۲۰)

و می‌فرماید:

آیا بذری را که در زمین می افشانید نمی بینید؟ آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟ و اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه سازیم تا با حسرت و ندامت به گفتوگو پردازید. (۲۱)

و می‌فرماید:

و خدا از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن زوج هایی از انواع گوناگون نباتات از زمین خارج ساختیم بندگان خدا از این نعمت ها تناول کنید و چارپایانان را بچرانید و در این امر آیاتی است برای خردمندان. (۲۲)

### **نکته ها**

در آیات فوق به نکته های مهمی اشاره شده تا انسان ها در آنها بیندیشند:

۱ - انسان به غذاهای گوناگون نیاز دارد و نباتات و درختان این نیاز را تأمین می کنند و برایش غذا درست می کنند.

۲ - نباتات برای رویش خود نیاز به باران دارند که از آسمان نازل می شود.

۳ - با این که درختان و گیاهان از یک زمین و آب استفاده می کنند، اما میوه ها و حبوبات گوناگون می دهند.

۴ - نباتات و درختان همانند حیوانات به صورت زوج آفریده شده اند.

۵ - آفرینش میوه ها و حبوبات و سبزی ها جالب و قابل توجه و اندیشه است. قرآن در این آیات انسان را متوجه جهان گیاهان و گیاه شناسی می کند تا بحث و کنج کاوی از اسرار و شگفتی های جهان نباتات آگاه گردد. هم خدای آفرین را بشناسد و هم از نباتات و منافع آنها بهره مند شود.

ج) آیاتی که به دقت و توجه در اهمیت باران و آب سفارش می کند:  
در قرآن می فرماید:

به درستی که در خلقت آسمان ها و زمین، پی در پی آمدن شب و روز و کشتی ها که در دریا به نفع مردم در حرکت هستند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین مرده را زنده و سبز و خرم نموده و انواع حیوانات را در آن پراکنده ساخت و وزیدن بادهای و در خلقت ابر که بین آسمان و زمین مسخر می باشد، در همه اینها آیاتی است برای اندیشمندان. (۲۳)  
و می فرماید:

آبی را که شما می نوشید، آیا شما آن را از ابر نازل کردید یا ما نازل کردیم؟ و اگر می خواستیم آن را شور می کردیم، پس چرا شکر این نعمت را به جای نمی آورید؟ (۲۴)

و می فرماید:

خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید و از آسمان آب نازل کرد و به وسیله آن برای رزق شما میوه و حبوبات خارج نمود و کشتی ها را مسخر شما گردانید. که در دریا در حرکت باشند و نهرها را به تسخیر شما در آورد. (۲۵)

## نکته ها

۱ - در این آیات به گردش زیبای آب در طبیعت اشاره شده است: آب دریا به وسیله حرارت خورشید تبخیر می شود و به صورت ابر در آسمان ظاهر می گردد و به وسیله حرکت باد به نقاط مختلف زمین انتقال می یابد، آن گاه به صورت باران بر زمین نازل می شود و در اختیار نباتات و جانوران و انسان ها قرار می گیرد و این یکی از آیات الهی است که چنین نظم بدیع و زیبایی را به وجود آورده است.

۲ - با اینکه آب دریا شور و تلخ است اما آب باران شیرین و گوارا می باشد.

۳ - آب که مایه حیات گیاهان و جانوران و انسانهاست، سیال آفریده شده تا به صورت نهرها جریان یابد و در اختیار همگان قرار گیرد و در دریا قابل کشتیرانی باشد.

پیدایش آب و گردش آن در طبیعت یکی از شگفتی های آفرینش و برای اندیشمندان قابل تأمل و دقت می باشد و نظم و هم آهنگی و ارتباط بین انسان ها و حیوانات و گیاهان و حرارت خورشید و هوا و زمین را به ثبوت می رساند که این نظم و هم آهنگی بهترین گواه بر وجود خالق آگاه و توانا و حکیم است.

## نظم و هم آهنگی در جهان

يك كتاب را در نظر بگيريد. آن كتاب از هزاران حرف و هزاران كلمه و جمله تركيب یافته است اين حروف و كلمات چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا درهم و برهم و بی ربط، کنار هم قرار گرفته اند؟ یا اين كه با نظم و ربط خاصی در پی هم آمده اند؟

بعد از اين كه كتاب را خوانديد پی می برید كه تمام حروف و كلمات و جمله ها و بخش های مختلف آن كاملاً مربوط و متناسب هستند و هدف واحدی را تعقيب می نمایند. تمام اين حروف و كلمات با نظم و ترتیب مخصوصی کنار هم قرار گرفته اند و هر يك جایگاهی ویژه دارند. به خوبی درك می كنید كه در تنظيم و تأليف اين حروف و كلمات، منظور و هدفی در نظر بوده است. پی می برید كه نگارنده كتاب، عقل و شعور داشته و قبلاً از كار خود آگاه بوده و با پیش بینی و هدف گیری، حروف و كلمات را اين چنین تنظيم کرده است و در اين كار توانایی و مهارت داشته است. در يك مجموعه منظم همه اجزا به هم پیوسته و مربوطند و هدف واحدی را تعقيب می نمایند. هر يك از اجزا در جایگاه خاصی قرار گرفته و کاری را بر عهده دارد كه اگر در جای دیگر قرار گیرد یا وظیفه اش را انجام نهد كار آن مجموعه ناتمام می ماند و نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد.

آیا احتمال می دهید آن كتاب خود به خود و از روی تصادف و بی هدف به وجود آمده باشد؟ آیا احتمال می دهید كه يك موجود بی درك و شعور مثلاً باد قلم را روی كاغذ كشیده باشد و چنین كتابی را پديد آورده باشد نه هیچ گاه احتمال نمی دهید كه آن كتاب خود به خود و بی هدف به وجود

آمده باشد و هیچ گاه احتمال نمی دهید که به وسیله يك موجود بی درك و شعوری تصادفاً چنین کتابی تألیف شده باشد، چون می دانید که هر پدیده ای علتی متناسب با خود دارد و اگر کسی چنان احتمالی را بدهد، شما به او می خندید و سخنش را غیر عاقلانه می شمارید بنابراین از وجود کتاب و نظم و هم آهنگی کلمات و حروف آن به دو موضوع پی می برید:

اول این که: کتاب، مؤلف و نگارنده ای دارد؛

دوم این که: نگارنده کتاب دارای عقل و علم و مهارت و توانایی است و در کارش هدف دار بوده است.

هم چنین هر دستگاه منظم و هدفداری را ببینید به عقل و تدبیر و توانایی سازنده اش پی می برید و از ظرافت کاری و نظم آن دستگاه بر مقدار علم و توانایی سازنده اش اطلاع پیدا می کنید.

کتاب بزرگ جهان آفرینش نیز دارای حروف و کلمات و جملاتی است، هر يك از موجودات و پدیده ها و حوادث حرفی یا کلمه ای یا جمله ای از این کتاب بزرگ است. حوادث و پدیده های جهان درهم و برهم و بی ربط نیستند، بلکه همانند حروف و کلمات کتاب، نظم و هم آهنگی و پیوستگی دارند.

به این کتاب بزرگ بنگرید در ساختمان بدن انسان که کلمه ای از کتاب آفرینش است صدها دستگاه ظریف و منظم وجود دارد که در ساختمان هر يك از آنها صدها ظرافت و ریزه کاری مشاهده می شود. این مجموعه با عظمت يك واحد را تشکیل می دهد که اجزایش همه به هم پیوسته و مربوطند. تعاون و همکاری دارند و نیاز یکدیگر را برطرف می سازند، هر يك از دستگاه های مختلف بدن به منزله کارخانه عظیمی است و همه این کارخانه ها به یکدیگر وابسته



اند. مجموع اعضای بدن انسان با نظم و هم آهنگی کامل کار می کنند تا انسان زنده بماند و به زندگی خویش ادامه دهد.

بدن انسان نیز نمی تواند به تنهایی به حیات خویش ادامه دهد بلکه به موجودات دیگری مانند آب و هوا و غذاهای گوناگون، درختان و گیاهان و حیوانات و منابع طبیعی زمین وابسته و نیازمند است و بدون اینها نمی تواند زندگی کند و همه اینها به تابش خورشید و حرکت منظم زمین و توالی شب و روز و فصل تابستان و زمستان وابسته اند.

تا آن جا که گویی همگی يك واحد حقیقی را تشکیل می دهند که کمال نظم و هم آهنگی در بینشان برقرار است. با دقت به این کتاب بزرگ آفرینش، به جهان بنگرید، به کلمات پویا و زیبایش نگاه کنید، ارتباط و نظم و هم آهنگی کلماتش را دقیقاً ملاحظه نمایید، چه می بینید؟ به خوبی درك می کنید که این مجموعه بزرگ آفرینش، تصادفاً و بدون هدف بوجود نیامده است، طبیعت بی درك و شعور نمی تواند چنین نظام دقیق و هدف داری را برقرار سازد، نمی تواند چنین کتاب پر حجم و پر معنایی را به نگارش درآورد. با مشاهده جهان و فهم ارتباط و هم آهنگی آن به خوبی به علت حقیقی آن پی می برید، در می یابید که جهان را آفریدگاری است دانا و توانا که با علم و تدبیر و هدف داری جهان را آفریده است و اداره می کند. به این ترتیب به هر جا بنگری، در هر پدیده ای که مطالعه کنی آثار علم و قدرت خدای جهان آفرین را مشاهده خواهی کرد. و این طریق نگرش و تفکر، یکی از بهترین راه های خداشناسی است که «برهان نظم» نامیده می شود.

در بسیاری از آیات قرآن سفارش شده که در آفرینش زمین و آسمان، خورشید و ستارگان، حیوانات و گیاهان، پیدایش منظم شب و روز، شگفتی های وجود انسان، اختلاف الوان و اشکال و زبان ها، بیندیشید تا به آفریدگار جهان پی ببرید.

## گردش آب

توزیع آب در بین موجودات، بسیار جالب و شگفت انگیز است. منبع اصلی آب، اقیانوس ها و دریاها و دریاچه ها هستند. از این منابع پر برکت و غنی است که آب در زمین توزیع می شود.

آب اقیانوس ها، دریاها و دریاچه ها در اثر تابش خورشید به تدریج بخار می شود و به آسمان بالا می رود، بخارها با وزش بادهای به این سو و آن سو می روند. وقتی که دما و فشار به حدّ معینی برسد به صورت ابر، یعنی بخار متراکم در می آیند و با وزش بادهای تند یا کند حرکت می کنند و بر روی قسمت های گوناگون زمین گرد آمده آماده بارش می شوند و گیاهان و درختان را در قله های کوه های بلند و در داخل جنگل های دوردست سیراب می سازند. آب باران تدریجاً در زمین فرو می رود و در زمین برای روزهای احتیاج ذخیره می گردد. آب های ذخیره شده گاهی به صورت چشمه، از دامنه کوه می جوشد و گاهی انسان ها با کار و کوشش و زحمت، قنات یا چاه ایجاد می کنند و از منابع حیات بخش آب های زیرزمینی بهره مند می گردند.

دانه های باران در شرایط مخصوصی به صورت برف در می آیند و چرخ زنان، با نرمی و زیبایی بر زمین می نشینند. برف که برای گیاهان بسیار سودمند می باشد، به تدریج آب می شود و در منابع زیرزمینی ذخیره می گردد، یا در نهرها و رودها به جریان می افتد و در دسترس نیازمندان قرار می گیرد و سرانجام به سوی دریا می رود.

خاصیت بالا رفتن بخار و جابه جا شدن آن به وسیله باد نیز شایسته دقت و توجه

است. اگر قدرت بادهای نبود، ابرها چگونه در هوا پخش می شدند؟ چگونه به این سو و آن سو می رفتند؟ اگر تابش گرم خورشید نبود، آیا آب دریا تبخیر می شد؟ اگر آب دریا فقط در حرارت صد درجه تبخیر می شد، آیا به قدر کافی در اختیار موجودات قرار می گرفت؟ و آیا در آن هنگام زندگی برای انسان ها امکان داشت؟ اگر باران قطره قطره نازل نمی شد چه مشکلاتی پیش می آمد؟ مثلاً اگر باران يك جا و به صورت نهرهای پر آب از آسمان فرود می آمد چه می شد؟ آیا می توانست به تدریج در زمین فرو رود و ذخیره گردد؟

خاصیت باران و برف در پاك سازی هوا نیز جالب و درخور دقت است؛ اگر برف و باران، سموم و آلودگی های هوا را نمی گرفتند، آیا به خوبی می توانستیم تنفس کنیم؟

اکنون به خوبی توجه کردید که آب و برف و باران چه خواص ارزنده ای دارند؟ دریا و خورشید و باد و ابر و باران چگونه و با چه نظم و هم آهنگی دقیقی با هم و در پی هم کار می کنند؟ تا وسایل زندگی ما و سایر موجودات زنده را فراهم سازند.

این نظم و ترتیب و هم آهنگی و همکاری گواه چیست؟ آیا بهترین گواه بر این نیست که در آفرینش این جهان پرشکوه عقل و تدبیر دخالت داشته است؟ آیا این نظم و ترتیب و هم آهنگی به ما نمی گوید که «وجود دانا و توانایی» آن را پیش بینی نموده است؟ و او انسان و سایر موجودات را آفریده است و آن چه را که نیاز داشته اند خلق کرده است؟

اکنون که به ارزش و اهمیت و خواص آب بیشتر واقف شدیم، باید ببینیم که خدا چه وظیفه ای برای ما در مقابل این نعمت، معین نموده است: او به ما فرمان داده که

از این نعمت حیات بخش بهره مند شویم، مطیع و شکرگزار او باشیم. بنوشیم و بنوشانیم؛ خود و محیط زندگی خود را با آن پاکیزه کنیم. مراقبت نماییم که آن را بیهوده مصرف نکنیم، در مصرف آب صرفه جویی کنیم تا دیگران با کمبود آن مواجه نشوند. نهرها و رودها و دریاها و ساحل دریاها را آلوده نسازیم. در حفظ آب های زیرزمینی بکوشیم و از این نعمت بزرگ الهی که حیات انسان ها و حیوان ها و گیاهان بدان بستگی دارد، برای آبادانی زمین و تأمین نیازهای عمومی به خوبی استفاده کنیم.

خدا در قرآن می‌فرماید:

آیا کافران نمی‌دانند که ما هر چیز زنده را از آب پدید آوردیم چرا ایمان نمی‌آورند. <sup>(۲۶)</sup>

و می‌فرماید:

خدا است که بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد و چنان که خواهد بر آسمان بگستراند و آن را پاره پاره کند و توبینی که قطره های باران از خلال ابرها بیرون آید و چون باران را به هر که خواهد از بندگانش برساند شادمان شوند. <sup>(۲۷)</sup>

و می‌فرماید:

اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن می‌نوشید و بدان گیاه می‌روید که چارپایان را در آن می‌چرانید. با آن برایتان کشتزار و زیتون و درختان خرما و تاکستان ها و هر نوع میوه برویانند. در این نشانه ای است برای کسانی که می‌اندیشند. <sup>(۲۸)</sup>

## برگ سبز گیاهان

همه ما به غذا احتیاج داریم، بدون غذا، نمی توانیم زنده بمانیم و کار کنیم، درختان و گیاهان برای ما غذا درست می کنند؛ برگ سبز گیاهان، کارخانه های کوچک غذا سازی هستند، کار می کنند و برای ما غذا درست می کنند.

گیاهان مانند درخت سیب آب و مواد معدنی را به وسیله ریشه، از زمین می گیرند و از راه ساقه به برگ ها می رسانند.

گاز کربنیک هم که در هوا موجود است از سوراخ های بسیار ریز برگ ها داخل می شود، نور و انرژی خورشید هم به برگ ها می تابد.

آن گاه کارخانه برگ های سبز، به کار می افتد و به کمک نور خورشید، غذا درست می کند.

گیاهان، بیشتر از مصرف خودشان غذا درست می کنند، مقداری از آن را خودشان مصرف می کنند تا زنده بمانند و بزرگ شوند و مقدار اضافی را برای ما، ذخیره می کنند.

گوسفندها و گاوها نیز به غذا احتیاج دارند، آنها دانه ها و علف های سبز را می خورند و به ما شیر و کره و پنیر و ماست و گوشت می دهند. مرغ ها هم دانه می خورند و برای ما گوشت و تخم مرغ درست می کنند.

همه حیوانات و جانوران به گیاهان احتیاج دارند، غذای همه آنها به وسیله گیاهان سبز، ساخته می شود. هیچ انسان و هیچ حیوانی نمی تواند، غذای خودش را بدون کمک گیاهان درست کند؛ بلکه همه به گیاهان احتیاج دارند.

انسان ها به گیاهان و حیوان ها احتیاج دارند، و حیوان ها به گیاهان نیازمندند و گیاهان، برای درست کردن غذا به آب و خاک و گازکربنیک و نور خورشید محتاج اند.

اکنون ببینیم چه کسی خورشید را طوری آفریده که بر جهان بتابد و نور و انرژی پخش کند تا گیاهان بتوانند برای ما غذا درست کنند؟ چه شخصی درختان و گیاهان را این چنین منظم و هماهنگ آفریده و به برگ های سبز و زیبای آنها نیروی «غذا درست کردن» داده است؟

آن شخص دانا و آن نیروی توانا «خداست» که به هر چیزی آگاه است و به هر کاری تواناست.

آن آفریدگار دانا و توانا ما را دوست دارد که همه نیازهای مان را پیش بینی کرده و آفریده است. ما هم او را دوست داریم، نعمت هایش را شکر می گوئیم، راهنمایی هایش را می پذیریم و به کار می بندیم. چه کسی بهتر از خدا می تواند، راهنمای زندگی ما، باشد؟

## دستگاه گوارش

ما برای سلامت و ادامه حیات و توان حرکت و کار نیاز به غذا داریم. مواد مورد نیاز بدن ما در غذاهایی که می‌خوریم وجود دارند. ولی غالباً به صورت اولیه برای سلول‌های بدنمان قابل جذب نیستند بلکه باید هضم شوند، هضم غذا بدین معناست که با فعل و انفعالات فراوانی که در دستگاه گوارش انجام می‌گیرد، بعضی مواد تبدیل به مواد دیگر و ذره‌های غذایی به ذره‌های بسیار ریزتر تجزیه می‌شوند تا برای سلول‌های مختلف بدن قابل جذب گردند. و این عمل بسیار مهم به وسیله دستگاه گوارش انجام می‌گیرد. دستگاه گوارش عبارت است از یک لوله که از دهان شروع و به مخرج خاتمه می‌یابد. غذا در حال عبور از این کارخانه کوچک با صدها هزار فعل و انفعالات ظریف و شگفت‌انگیز هضم و قابل جذب می‌گردد، ریزه‌کاری‌های فراوانی به عمل می‌آید که فرصت ذکر همه آنها نیست به برخی از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌شود.

لوله گوارش را به چند بخش تقسیم می‌کنیم و کار هر بخشی را به صورت کوتاه توضیح می‌دهیم:

دهان: در دهان چند عضو وجود دارد که فعالیت آنها در هضم غذا تأثیر دارند: لب‌ها، زبان، دندان‌ها (با ترکیب مخصوص)، فك‌ها و سه جفت غده‌های بزاقی.

وقتی لقمه وارد دهان شد با لب‌ها در دهان را می‌بندیم تا غذا بیرون نریزد. زبان در دهان می‌چرخد و لقمه را زیر دندان‌ها قرار می‌دهد. فك پایین، بالا و پایین می‌رود تا لقمه خوب جویده و نرم



شود. و در همه این احوال غده های بزاقی مایعات و آنزیم هایی را بر روی لقمه ترشح می کنند که در هضم غذا و مرطوب شدن آن تأثیر فراوانی دارد. ترشحات غده های بزاقی در مواقع دیگر نیز ادامه دارد، دهان و زبان و لب ها را مرطوب نگه می دارند، سخن گفتن و نفس کشیدن را آسان می سازند در احساس چشایی نیز تأثیر دارند. در گلو سه راه وجود دارد: راه بینی، راه نای (که با آن نفس می کشیم) و راه مری، که به معده اتصال دارد. غذا نباید وارد راه بینی و نای شود و گرنه مانع تنفس می شود و خفه می شویم. هنگامی که لقمه در دهان برای فرو بردن آماده شد زبان آن را جمع می کند و به سوی گلو می فرستد، در همین هنگام زبان کوچک به سمت بالا می رود و راه بینی را می بندد. راه نای نیز به وسیله عضوی به نام اپی گلوت بسته می شود، تنها راه باز، لوله مری است، لقمه وارد لوله مری می شود و با حرکت های دودی به سوی معده رانده می شود.

ماهیچه های حلقوی بخش انتهایی مری (کاردیا) در حالت عادی منقبض است و از ورود محتویات معده به مری جلوگیری می کند ولی با رسیدن هر موج دودی به این ناحیه، انقباض ماهیچه ها از بین می رود و ورود غذا به معده آسان می گردد. مواد غذایی مدتی در معده توقف دارند. نوع غذاها در مقدار توقف تفاوت دارند. پس از ورود غذا به معده انقباض های ضعیفی در ماهیچه های آن ظاهر می شود. و به تدریج شدیدتر و تعداد آنها بیشتر می گردد. این انقباض ها به صورت امواج دودی از زیر (کاردیا) شروع می شود و در طول معده به سوی (پیلور) پیش می روند و در نزدیک پیلور شدیدتر و باعث نرم شدن مواد

غذایی و مخلوط شدن آنها با شیر معده می شوند. در دیوار داخلی معده، غده های فراوانی وجود دارند که آنزیم ها و مایعات ویژه ای را بر روی غذا ترشح می کنند، با این عمل مواد نشاسته ای تبدیل به گلوکز و مواد پروتئینی تبدیل به اسیدهای آمینه می شوند. و مواد غذایی به ذره های ریزتر، تجزیه و قابل جذب سلول های مختلف بدن می گردند. مواد غذایی با این فعل و انفعالات به صورت ماده ای خمیری شکل به نام (کیموس) در می آیند سپس به تدریج وارد (دوازدهه) می شوند.

دوازدهه: ابتدای روده باریک (دوازدهه) نامیده می شود. غذا در مسیر ورود به روده باریک ابتدائاً وارد دوازدهه می شود در این جا به وسیله لوزالمعده و کیسه صفرا مایعاتی روی آن تشریح می شود که در تنظیم و هضم غذا تأثیر دارند.

روده باریک: غذا در دوازدهه توقف ندارد بلکه از آن جا وارد روده باریک می شود. مواد حاصل از گوارش غذاها به وسیله روده باریک جذب و وارد خون می شوند، تا با گردش خون در اختیار همه سلول های بدن قرار گیرند. سطح داخلی روده باریک دارای چین خوردگی های فراوانی است که به آنها پرز می گویند. دیوار داخلی روده باریک دارای شبکه بزرگی از مویرگ های خونی است که مواد هضم شده غذایی را جذب و به کبد منتقل می شوند.

روده بزرگ: روده بزرگ، بخش نهایی لوله گوارش است. وقتی غذا وارد روده بزرگ می شود ماده مفید و قابل جذبی در آن نمانده است. چیزی که در آن مانده عبارت است از مقداری آب، املاح و کمی مواد غذایی گوارش نیافته. دیواره روده بزرگ آب و املاح را جذب می کند و در نهایت، مدفوعی نیمه جامد، شامل باکتری های زنده و مرده،

مواد غیر قابل گوارش باقی می ماند که از راه مخرج، دفع و به بیرون رانده می شود.

## دستگاه بینایی

شما هم اکنون که این کتاب را می خوانید با چشم سروکار دارید و از ارزش وجودی آن کاملاً آگاهید. اما شاید تاکنون درباره اسرار و ظرافت ها و ریزه کاری ها و دقت هایی که در ساختمان این عضو کوچک و ظریف به کار رفته آن طور که باید، درست فکر نکرده باشید. چشم یکی از زیباترین و شگفت انگیزترین آیات الهی است که با مطالعه آن و دقت در چگونگی آفرینش آن، می توان به وجود آفریدگار دانا و توانایش که آفریدگار جهان است پی برد و با گوشه ای از علم و قدرت بی پایانش آشنا شد، شگفتی های چشم آن قدر زیاد است که نمی توان همه را در این نوشتار بیان کرد. اما به برخی از آنها اشاره می کنیم. نخست با ساختمان چشم آشنا می شویم سپس از این آشنایی درس خداشناسی می گیریم:

### ساختمان کره چشم

کره چشم، عضو اصلی بینایی است که همانند يك دوربین عکاسی بسیار دقیق بلکه بسیار دقیق تر کار می کند، کره چشم از سه پوسته ساخته شده است: صلبیه، مشیمیه و شبکیه.

۱ - صلبیه چیست؟ پرده ای است سخت و محکم و سفید و کدر به ضخامت تقریبی يك میلی متر که تمام کره چشم را پوشانیده و از آن محافظت می کند. قسمت جلو، صلبیه که برجسته و شفاف است و نور را به سهولت از خود عبور می دهد، قرنیه نام دارد. توضیح: تصویر اصلی کتاب موجود نبود (خادم کتابخانه)

۲ - مشیمیه چیست؟ پرده نازک و سیاه رنگی است که در داخل صلبیه واقع شده و

داخل چشم را به اتاقل تاریکی تبدیل می کند، درون مشیمیه رگ های خونی فراوانی وجود دارد که به چشم غذا می رسانند و در واقع مشیمیه پرده غذا دهنده چشم نیز است. قسمت جلو مشیمیه به صورت پرده دایره شکلی است که به طور قائم در پشت قرنیه قرار گرفته و عنبیه نام دارد. در وسط عنبیه سوراخی وجود دارد به قطر سه تا شش میلی متر که مردمک نام دارد. مردمک برای تنظیم نور به طور خودکار تنگ و گشاد می شود و نور لازم را به داخل چشم می فرستد.

۳ - شبکیه چیست؟ شبکیه داخلی ترین لایه و پرده حساس کره چشم است. تصاویر اجسامی که در برابر چشم قرار می گیرند روی این پرده می افتد، سطح داخلی شبکیه را نخست لایه رنگی، سپس سلول های بینایی پوشانیده اند، سلول های بینایی بر دو نوعند: عده ای دارای زائده های استوانه ای هستند و به «استوانه ای» موسومند و دسته دیگر زائده های مخروطی دارند و به «مخروطی» نامیده می شوند. تعداد سلول ها استوانه ای در چشم را تقریباً به ۱۲۰ میلیون و مخروطی را به پنج میلیون تخمین زده اند. لایه نرون های دو قطبی و چند قطبی به ترتیب بعد از لایه سلول های بینایی قرار گرفته اند که عصب بینایی را تشکیل می دهند و به مغز وارد می شوند.

لکه زرد در قسمت عقب کره چشم، بر روی پرده شبکیه، فرورفتگی بیضی شکلی، به قطر یک میلی متر وجود دارد که لکه زرد نامیده می شود. لکه زرد، درست در برابر مردمک چشم و در محل برخورد محور نوری قرار دارد، لکه زرد قسمتی از شبکیه و حساس ترین بخش آن است و سلول های مخروطی به طور فشرده در آنجا تمرکز یافته اند و هر یک از آنها به وسیله یک تار عصبی با

مرکز بینایی در مغز ارتباط دارند. برای رؤیت واضح اجسام، به طور خودکار، چشم هایمان را به نحوی به روی آن جسم می گردانیم که تصویرش روی لکه زرد بیفتد.

### **محیط های شفاف کره چشم**

محیط های شفاف کره چشم بخش هایی هستند که نور را از خود عبور داده و روی شبکیه متمرکز می سازند. این محیط های شفاف عبارتند از: قرنیه، زلالیه، عدسی و زجاجیه.

۱ - قرنیه: همان قسمت جلو صلبیه می باشد که برجسته و شفاف است.

۲ - زلالیه: مایعی است شفاف که فضای بین قرنیه و عدسی را پر می کند.

۳ - عدسی: جسم محدب الطرفینی است که در قسمت جلو چشم و در پشت عنبیه قرار گرفته است. خوب است بدانید که عدسی به وسیله تارهای آویزی به مشیمیه متصل است و روی عدسی را پرده نازک و شفاف و قابل ارتجاعی به نام «کریستالوئید» پوشانیده است. عدسی از سلول های دراز (تارها) ساخته شده است که بعضی از آنها هسته دار هستند، تارهای عدسی سخت و متراکمند و هسته عدسی را تشکیل می دهند.

۴ - زجاجیه: ماده شفاف است که تمام حفره درونی کره چشم را پر می کند و در قسمت محیطی به صورت پرده نازکی متراکم شده است.

### **چگونه اشیا را می بینم؟**

از اجسامی که در برابر چشم ما واقع می شوند، پرتوهایی از نور به سوی چشم ما منعکس می گردد این پرتوها از قرنیه عبور کرده از راه مردمک وارد عدسی می شوند، از عدسی هم می گذرند در لکه زرد که در انتهای کره چشم روبه روی عدسی قرار گرفته، منعکس می شوند. به این ترتیب، عکسی از آن جسم ولی معکوس و بسیار کوچک

تر بر روی سلول های حساس و مخروطی شکل لگه زرد حادث می شود. سلول های مذکور، حدوث چنین تصویری را به وسیله تارهای عصبی به سلول های بینایی در مغز اطلاع می دهند. نفس و روح انسان در این هنگام به وسیله این سلسله اعمال و یک رشته فعل و انفعالات و تجزیه و ترکیب های طبیعی که انجام می پذیرد می تواند اشیا را ببیند و از رنگ و مقدار و قرب و بعد آنها آگاه گردد.

### **تطابق یعنی چه؟**

دانستید که اشیا در صورتی به طور روشن دیده می شوند که تصویر آنها درست در نقطه حساس لگه زرد منعکس شود، نه جلوتر و نه عقب تر. عدسی چشم در حال معمولی می تواند از اشیایی که در فاصله شصت متری و بیشتر قرار گرفته اند، تصویر روشنی در روی نقطه حساس چشم یعنی در روی لگه زرد بدهد. اما هر چه فاصله چشم با شیء مرئی کمتر باشد تصویر آن نیز به همان تناسب در نقطه ای عقب تر از لگه زرد منعکس خواهد شد و در نتیجه شیء به طور واضح دیده نخواهد شد.

ولی با تدبیری که در آفرینش چشم به کار رفته است این مشکل به خوبی حل شده است، به این ترتیب: تحدب عدسی چشم، قابل تغییر است. چشم سالم و طبیعی، به طور خودکار، تحدب عدسی خود را با دوری و نزدیکی شیء مرئی تطبیق می دهد و تحدب خود را به اندازه لزوم کم و زیاد می کند. در صورتی که فاصله جسم کمتر از مقدار معمول باشد تحدب عدسی چشم نیز به همان نسبت زیاد می شود تا تصویر آن شیء، درست در نقطه حساس در لگه زرد منعکس گردد. بدین گونه: ماهیچه های مخصوص مژکی بر چشم فشار می آورند و این فشار باعث کشیده شدن تارهای آویزی عدسی می شود، در

نتیجه اطراف عدسی کشیده می شود و وسط آن که هسته سختی دارد، تحدب بیشتری پیدا می کند. برای دیدن اشیای نزدیک، ضخامت عدسی زیادتر و در نتیجه، فاصله کانونی آن تغییر می کند و برای دیدن اشیای دور بر عکس ضخامت عدسی کم و فاصله کانونی آن زیادتر می شود. این عمل را تطابق می نامند. تطابق یکی از ظریف ترین و سریع ترین کارهای چشم است، که به هنگام رؤیت اشیا انجام می شود. در هر دقیقه ای که به اطراف خود می نگریم و مناظر و اشیا دور و نزدیک را می بینیم، عدسی چشم ما صدها مرتبه و پی در پی تغییر تحدب می دهد تا همه اشیا را به خوبی و وضوح مشاهده کنیم. آیا تاکنون به این کار بسیار ظریف و دقیق چشم توجه کرده بودید؟



## درس خداشناسی

دانستیم که این جسم كوچك از صدها عضو كوچك تر و میلیون ها سلول گوناگون درست شده است، که هر يك وظیفه خاصی را بر عهده دارند و انجام می دهند، چشم به ظاهر جسمی است كوچك و در واقع کارخانه عظیمی است که با دقت و ظرافت مرتباً عکس برداری می کند. مجموعه ای است هم آهنگ، هدف دار، مرتبط، که هدف واحدی را تعقیب می نماید و یکی از نیازهای مهم انسان، یعنی دیدن را تأمین می کند. راستی اگر بینایی نبود، جهان برای ما چقدر تاریک و ظلمانی بود؟!

اکنون چنین سؤال هایی را در پیش گاه عقل خویش مطرح کنیم و پاسخ را از او بشنویم: آیا پوسته های سه گانه، خود به خود در چشم به وجود آمده اند یا دیگری آنها را برای هدف خاصی پیش بینی کرده است؟

آیا محیط های شفاف چشم بر حسب اتفاق شفاف شده اند یا دیگری آنها را شفاف کرده تا نور از آنها عبور کند؟

چشم، مایع شفاف زلالیه و زجاجیه را چگونه به دست می آورد؟ ساختن این دو مایع با غلظت و فرمول مخصوص بر عهده کیست؟ آیا غددی که این مایعات را ترشح می کنند، از احتیاج چشم خبر دارند؟ آیا مردمك، خود به خود به وجود آمده یا این که خود انسان چون نیاز چشم را به منفذ عبور نور می دانسته، آن را این چنین به وجود آورده است؟ آیا خود مردمك قطر مخصوص را برای خود پیش بینی و انتخاب کرده است یا دیگری طراح وجود او بوده و او را این چنین آفریده است؟ آیا مردمك می دانسته که برای تنظیم نور نیاز به

باز و بسته شدن دارد؟ یا دیگری از نیاز آن اطلاع داشته و او را این چنین آفریده است؟ آیا لگه زرد بر حسب اتفاق در برابر مردمک و کانون عدسی قرار گرفته تا تصویر بر آن منعکس شود یا دیگری آن را چنین قرار داده است؟

آیا حساس ترین سلول های شبکیه بر حسب اتفاق در نقطه زرد و درست روبه روی عدسی متمرکز شده اند یا دیگری آنها را چنین قرار داده و متمرکز کرده است؟ آیا تارهای عصب بینایی اتفاقاً با سلولهای لکه زرد در ارتباطند تا پیام های آنها را به مغز منتقل سازند یا دیگری چنین امری را پیش بینی کرده است؟ آیا عصب باصره خودبه خود و بی هدف از چشم به مغز رفته است یا هدف و خالق هدف داری در کار بوده است؟

عدسی چشم را با آن همه ظرافت چه کسی ساخته و نقشه آن را کدام فیزیک دان ماهری طرح کرده است؟

آیا چشم از علم فیزیک و بحث عدسی ها هم اطلاع داشته است؟ آیا عدسی از موقعیت حساس خود خبر دارد؟ آیا پرده روی عدسی به حسب اتفاق قابل ارتجاع شده است؟ آیا عمل تطابق را خود چشم برای عدسی ممکن و فراهم ساخته یا دیگری برایش تقدیر و پیش بینی کرده است؟ و آیا ... ؟

و بالأخره آیا این مجموعه منظم و هم آهنگ و مرتبط و هدف دار، خودبه خود و بر حسب اتفاق و تصادف به وجود آمده یا آفریدگار دانا و توانایی آن را به وجود آورده است؟ جواب برای هر خردمندی روشن است: مطالعه دستگاه دقیق و ظریف چشم ما را به آفریدگار دانا و توانای آن رهنمون می شود و در این دستگاه ظریف آثار علم و قدرت بی پایان او را بالعیان مشاهده می کنیم.

## اندام های فرعی دستگاه بینایی

در این جا نخست با اندام های فرعی دستگاه بینایی که بدون وجود آنها کار دیدن ناقص می ماند آشنا می شویم و آن گاه با طرح سؤال هایی، در جستجوی خالق آن خواهیم بود.

همان طور که اشاره شد دستگاه بینایی دارای دو بخش است: ۱ - کره چشم که عمل بینایی را انجام می دهد. ۲ - اندام های فرعی که حفاظت از چشم و حرکت دادن و بهداشت آن را بر عهده دارند. این اندام ها عبارتند از: حدقه، پلكها، غده اشك و ماهیچه های گرداننده چشم و اعصاب، که برای آشنایی با کار هر يك به توضیح کوتاهی اکتفا می کنیم:

۱ - حدقه: حفره ای است استخوانی به شکل هرم که قاعده آن در جلو و رأس آن در عقب می باشد. حدقه به وسیله پرده مقعری به دو بخش تقسیم می شود: بخش پیشین که جایگاه کره چشم است و در بخش پسین، عصب بینایی و ماهیچه های گرداننده کره چشم و اعصاب حسی و حرکتی و رگ های خونی قرار دارند. و فضای بین همه آنها را بافت چربی پر می کند.

۲ - ابروها: که در کنار فوقانی حدقه چشم واقع شده اند و از ریزش عرق به داخل چشم جلوگیری می کنند.

۳ - پلك ها: بخشی از پوست صورتند که روی کره چشم کشیده شده اند، هر پلك در قسمت سطحی دارای پوست می باشد و در قسمت عمقی بافت ماهیچه ای و بافت پیوندی دارد. سطح درونی پلك را بافت شفافی به نام ملتحمه می پوشاند. ماهیچه های پلك ها دو دسته اند: ۱ - ماهیچه های بالا برنده که پس از انقباض پلك ها را جمع می

کنند و چشم باز می شود. ۲ - ماهیچه های حلقوی که پلك را روی کره چشم می کشند. کار پلك ها محافظت کره چشم است و از دخول ذرات خارجی به چشم جلوگیری می کنند، مخصوصاً در موقع خواب که احتیاجی به کار کردن چشم نیست روی آن را کاملاً می پوشانند و از صدمات احتمالی، پیش گیری می نمایند. به علاوه در لبه داخلی پلك ها سوراخ هایی تعبیه شده که از این سوراخ ها (۲۵ تا ۲۶ سوراخ) چربی مخصوصی برای نرم نگاه داشتن کره چشم تراوش می شود، پلك های بالایی با حرکت های سریع و منظم خود، اشک چشم را به همه قسمت های آن می رسانند و مرتباً شست و شو می دهند و نمی گذارند به وسیله گرد و غبار و ذرات هوا کدر و آلوده گردد.

۴ - مژه ها: که به صورت موهای کوتاه در لبه پلك ها جای دارند.

۵ - غده اشك: در گوشه خارجی و فوقانی هر چشم غده ای وجود دارد که به غده اشك موسوم است، کار این غده، تهیه اشك است که از آب و کمی نمك ترکیب شده است. اشکی که از این غده ها ترشح می شود، سطح مجاورت پلك ها با کره چشم را پیوسته مرطوب نگه می دارد و آن را شست و شو می کند و باقی مانده اشك در گوشه داخلی چشم جمع می شود و از آن جا به وسیله مجرای اشك به سوی بینی جریان می یابد و در آن جا به تدریج تبخیر می شود و هوای تنفسی را مرطوب می نماید.

۶ - ماهیچه های گرداننده چشم: این ماهیچه ها کره چشم را در جهات مختلف حرکت می دهند و عبارتند از:

الف) مستقیم خارجی، که کره چشم را به خارج می گردانند. ب) مستقیم داخلی، که کره چشم را به سوی داخل و طرف بینی می گردانند. انقباض ماهیچه مستقیم خارجی هر

چشم عموماً با ماهیچه مستقیم داخلی چشم دیگر صورت می گیرد و در نتیجه هر دو چشم با هم به راست یا چپ بر می گردند.

ج) ماهیچه مستقیم بالایی که کره چشم را به بالا می گردانند. د) ماهیچه مستقیم پایینی که کره چشم را به پایین می گردانند و غیر اینها.

۷ - اعصاب: که عبارتند از اعصاب بینایی که پیام های تصویری را از شبکیه دریافت نموده و به صورت امواج الکتریکی به مرکز بینایی مغز منتقل می کنند و اعصاب دیگر.

## درس خداشناسی

اکنون چنین سؤال هایی را در پیش گاه خود مطرح می کنیم: آیا چشم از اهمیت و ظرافت وجود خود، خبر داشته که این حدقه محکم استخوانی را به عنوان جایگاه امن برگزیده است؟ یا بر حسب اتفاق در چنین جایگاه امنی قرار گرفته؟ یا دیگری چنین جایگاه امنی را برایش پیش بینی کرده است؟

آیا خود چشم برای جلوگیری از ورود عرق، ابروها را بر بالای خود به وجود آورده است؟ یا این که ابروها از نیاز او خبر داشته و به یاریش شتافته اند؟ یا فرد دیگری ابروها را بر بالای چشم آفریده است؟

آیا پلك ها بر حسب اتفاق برای حفاظت و نرم نگهداشتن و شست و شوی چشم ها این چنین شده اند؟ آیا پلك ها از چگونگی بهداشت چشم خبر داشته اند که چربی را به روی چشم می مالند و با اشك و حرکات سریع و پیوسته خود چشم را می شویند؟ یا این که خالق آگاه و توانایی آنها را این چنین تقدیر کرده است؟

آیا غده اشك بر حسب اتفاق در گوشه چشم نهاده شده است؟ ترکیب این مایع ضد عفونی بر عهده کیست؟ آیا غده اشك می دانسته که برای ضد عفونی کردن سطح چشم، آب شور لازم است؟ آیا سوراخ گوشه چشم که اشك های مازاد، از آن طریق خارج می شوند بر حسب اتفاق به وجود آمده اند؟ یا خود چشم این سوراخ را فراهم ساخته؟ آیا چشم از نیاز بینی و دستگاه تنفسی به رطوبت اطلاع داشته که مجرای اشك اضافی را به طرف بینی قرار داده است؟ یا این که

آفریدگاری دانا و توانا همه اینها را پیش بینی کرده است؟

آیا سوراخ های ترشح چربی در پلك ها خود به خود و بر حسب اتفاق پدید آمده است؟ آیا چشم چون به آنها نیاز داشته آنها را پدید آورده است؟ آیا پلك ها خبر دارند که با ترشح این چربی چه کمکی به بهداشت چشم انجام می دهند؟

آیا ماهیچه های چشم و پلك ها با آن تنوع، خود به خود و بر حسب اتفاق به وجود آمده اند؟ یا این که چشم آنها را به وجود آورده است؟ یا این که دیگری همه اینها را پیش بینی و تقدیر کرده است؟ آیا عصب بینایی با آن همه ظرافت و ریزه کاری خود به خود چشم را به مرکز بینایی در مغز ارتباط داده است؟ یا آن که وجودی آگاه این ارتباط را برقرار کرده است؟

و در يك سخن؟ آیا چنین مجموعه هم آهنگ و منظمی که همه اجزای آن با هم پیوسته و مرتبط می باشند و يك هدف را - دیدن - تعقیب و ممکن می سازند، می تواند اتفاقی و تصادفی پدید آمده باشد؟

آری، هر انسان خردمندی جواب خواهد داد که در چنین مجموعه هم آهنگ و منظم و مرتبگی که در ساختمانش صدها قانون و هزاران ریزه کاری و شگفتی به کار رفته است نمی توان احتمال داد که بر حسب اتفاق و تصادف تحقق یافته باشد، یقیناً آن را آفریدگار دانا و توانایی به وجود آورده است.

جواب درست همین است. هنگامی که به ساختمان ظریف کره چشم می نگریم و هنگامی که ارتباط چشم را با اعضای فرعی آن و ارتباط همه را با مغز و ارتباط این مجموعه را با سایر اجزای بدن و ارتباط مجموع بدن را با جهان خارج مورد بررسی و

دقت قرار می دهیم همه جهان را يك واحد مرتبط و بزرگ می یابیم که سراسر نظم و هم آهنگی است و به وضوح مشاهده می کنیم که این جهان بزرگ را آفریدگاری عظیم، واحد و دانا و تواناست که آن را آفریده و اداره می کند.

اگر با دیده دقت و بصیرت بنگریم؛ آیات قدرت و نشانه های علم و حکمت آفریدگار عظیم جهان را در همه جا مشاهده می کنیم، او را می شناسیم و به او دل می بندیم و در برابر قدرت و عظمت او سر تعظیم و تکریم فرود می آوریم و با عمق جان و از صمیم قلب الطاف و نعمت های بی پایانش را سپاس می گوئیم. محبت پاک او سراسر جانمان را فرا می گیرد. فقط او را شایسته پرستش و نیایش می یابیم و فقط فرمان های او را می پذیریم و تسلیم او می شویم.



## گردش خون

دستگاه گردش خون بسیار جالب و شگفت انگیز است. هم اکنون که این کتاب را می خوانید، قلب شما در حدود هفتاد مرتبه در دقیقه می تپد و با ضربان مداوم و دقیق خود به تمام سلول های بدن شما غذا و اکسیژن می رساند، می دانید اگر قلب چند دقیقه از حرکت باز ایستد؟ چه می شود؟ مطالعه دستگاه گردش خون (قلب و سرخرگ ها، سیاهرگ ها، مویرگ ها ...) ما را به وجود آفریدگار دانا و توانا رهنمون می شود.

خون همانند جوی آبی از کنار و اطراف همه سلول های بدن می گذرد و به آنها غذا و اکسیژن می رساند. در داخل مایع خون، گلبول های قرمز شناورند. در هر میلی متر مکعب خون تقریباً پنج میلیون گلبول قرمز وجود دارد و در بدن هر انسانی در حدود ۲۵۰۰۰ میلیارد گلبول قرمز وجود دارد، کار گلبول های قرمز بسیار دقیق و جالب می باشد. گلبول های قرمز مسئولیت رساندن اکسیژن را به سلول ها و گرفتن دی اکسید کربن را از سلول ها بر عهده دارند و برای انجام این مسئولیت حیات بخش مرتباً در رگ های بدن در حرکت و گردش هستند. طول این مسیر بسیار زیاد است. عمر متوسط یک گلبول قرمز ۱۲۰ روز است و به وسیله مراکز خون ساز بدن گلبول های جدید دائماً ساخته می شوند.

خوب است همراه یک دسته از گلبول ها یک مسافرت علمی ترتیب دهیم و تا آن جا که می توانیم به قسمت های مختلفی که آنها سفر می کنند، برویم و از نزدیک نظم و هم آهنگی دقیقی را که در دستگاه عظیم و دقیق گردش خون وجود دارد، مشاهده کنیم.

یقیناً با مشاهده این نظم و هم آهنگی شگفت خواهیم گفت: بزرگ و دانا و تواناست آفریدگاری که این چنین دستگاہی را آفریده است.

## ۱ - نخستین ایستگاه حرکت

اگر عکس و تصویری از عکس در منزل دارید به آن نگاه کنید، به بطن چپ قلب بنگرید. مسافرت فرضی ما در ساعت ۹ صبح روز شنبه همراه با یک دسته از گلبول های قرمز که با خود اکسیژن برداشته اند آغاز می شود، انقباض بطن چپ حرکت شدیدی ایجاد می کند که ما را از ایستگاه بیرون می راند. خیلی عجیب و دیدنی است به یک کانال وسیع و پر انشعاب رسیده ایم، سرخرگ آئورت با انشعاب های مختلفی که دارد خون را تقسیم می کند و برای هر عضوی مقدار معینی خون می فرستد.

## ۲ - مسیر حرکت

با ضربات پیایی و مکرری که از پشت به ما می رسد ما هم چنان در حرکت هستیم، از گلبول های همسفر می پرسیم: مسیر حرکت ما چیست و به کجا می رویم؟ می گویند به سوی مغز در حرکت هستیم. انقباض های پیایی قلب هم چنان ضربه های جدید ایجاد می کند و ما را به پیش می راند، راه کم کم باریک می شود، باریک و باریک تر، آن چنان باریک که اگر آن را صد برابر کنیم به اندازه ضخامت یک مو می گردد، این جا را شبکه مویرگ ها می گویند، راه بسیار باریک و پر پیچ و خم می باشد.

### ۳ - ایستگاه کوتاه بین راه

از گلبول های همسفر می پرسیم: آیا در بین راه توقفی داریم، می گویند: نه، اما در کنار این سلول ها مقداری از سرعت می کاهیم، اکسیژنی را که با خود آورده ایم می دهیم و دی اکسید کربن را که حاصل سوخت و سوز سلول است می گیریم و باز می گردیم. در این جا شاهد بودیم که گلبول ها اکسیژن هایی که همراه آورده بودند به سلول ها دادند و سلول ها نفس تازه ای کشیدند و دی اکسید کربن را به گلبول ها دادند.

علاوه بر این دیدیم که سلول ها به سرعت مواد زاید خود را به مایع خون می ریزند تا خون آنها را با خود ببرد و دور بریزد.

### ۴ - در راه بازگشت

رنگ و روی سرخ گلبول ها کبود شده و دیگر آن نشاط و شادابی را ندارند و از راه های باریک و پر پیچ و خم دیگری که معلوم است خوب بلد هستند، باز می گردند، کجا بر می گردید؟ به سوی قلب، در مسیر بازگشت، از پشت ضربه های پیاپی که به وسیله انقباض های قلب ایجاد می شود ما را می راند و گویی کشتی ما را به جلو می کشد، کم کم راه باز و بازتر می شود از مویرگ ها می گذریم به رگ های تیره ای می رسیم، نامش را می پرسیم، می گویند سیاهرگ ها، (زیرا خون تصفیه نشده و تیره از آنها عبور می کند) و در پایان این مسیر به قلب می رسیم.

## ۵ - ورود به دهلیز راست

حالا به قلب رسیده ایم، آیا مسافرت ما تمام شده؟ نه... بلکه توقف بسیار کوتاهی داریم و يك باره دریچه ای زیر پایمان باز می شود و همه با هم در بطن راست فرود می آییم. توضیح می دهند که این دریچه نامش دریچه سه لختی و کارش بسیار حساس است. يك طرفه کار می کند و فقط از سوی دهلیز به سوی بطن باز می شود و از سوی بطن به سوی دهلیز باز نمی شود بلکه کاملا بسته و بدون هیچ گونه منفذ و شکافی راه بازگشت خون را به دهلیز می بندد.

## ۶ - ضربه شدید

در کار دریچه سه لختی می اندیشیم که با يك ضربه شدید از بطن راست بیرون رانده می شویم، به کجا می رویم؟ به سوی شش ها، برای چه؟ برای اکسیژن گرفتن، با چند ضربه پیاپی به کنار کیسه های هوایی می رسیم، گلبول ها در کنار هوای آزادی که با تنفس از بیرون به درون شش ها آمده است، دی اکسید کربن خفه کننده را رها می کنند و دوباره اکسیژن حیات بخش می گیرند و از راه های پر پیچ و خم و باریک دیگری که کم کم گشادتر می شود به قلب باز می گردند.

## ۷ - ورود به دهلیز چپ

پس از آن که گلبول ها اکسیژن گرفتند و با نشاط به دهلیز وارد شدند دریچه ای (دریچه دو لختی یا میترال) زیر پایشان گشوده می شود و به بطن چپ همان ایستگاه نخستین حرکت فرود می آیند. فوراً از آنها خداحافظی می کنیم و قبل از این که با يك انقباض شدید دوباره به همان کانال ها رانده شویم از دوستان همسفر خود جدا می شویم.

در این مسافرت فرضی با دو گردش خون آشنا شدیم: نخست، گردش عمومی خون و دوم گردش ششی خون. گردش عمومی خون از بطن چپ آغاز می شود و قلب همانند يك تلمبه پرقدرت خون را به تمام بافت های بدن می رساند و به دهلیز راست پایان می پذیرد. گردش ششی خون از بطن راست آغاز می شود و با گذر از رگ ها خون به شش ها می رسد و پس از تبادل دی اکسید کربن و اکسیژن به دهلیز چپ باز می گردد.

## مراحل يك ضربان کامل قلب

پس از انقباض هم آهنگ و همزمان بطن ها، دهلیزها باز می شوند و خون را از سیاهرگ ها به سوی خود می کشند و رفته رفته پر می شوند، این جا مرحله انقباض عمومی قلب آغاز می شود. که در این مرحله همه حفره های قلب در حال استراحت هستند:

- ۱ - انقباض دهلیزها پس از مرحله استراحت عمومی انجام می گیرد و خون را از دهلیزها به سوی بطن ها می راند.
- ۲ - انقباض بطن ها که از يك سو خون را به بافت های بدن و از سوی دیگر خون را به شش ها می رانند.

۳ - استراحت عمومی. این سه مرحله جمعاً در حدود ۰/۸ ثانیه طول می کشد و به این ترتیب قلب انسان در يك دقیقه تقریباً ۷۰ بار می زند.

## درس خداشناسی

اگر به همین اندازه که به کار دقیق و هم آهنگ قلب و گردش خون آشنا شدیم بنگریم و بیندیشم، در می یابیم که این دستگاه جالب و شگفت انگیز آفریدگاری دانا و توانا دارد که آن را به این زیبایی و ظرافت و دقت آفریده است. برای تحرک بیشتر اندیشه می توان چنین سؤال هایی را در پیش گاه عقل مطرح کرد و پاسخ خواست:

۱ - آیا قلب با این همه ظرافت و شگفتی می تواند، خود به خود و بدون هدف به وجود آمده باشد؟

۲ - آیا دهلیزها و بطن های قلب، خود طراح شکل و کار خود بوده اند؟

۳ - آیا دریچه های قلب، خود چنین مسئولیت ویژه ای را برای خود طراحی کرده و سپس خود را آفریده اند؟

۴ - آیا شبکه ظریف سرخرگ ها و سیاهرگ ها و مویرگ ها خود به خود و یا بر حسب تصادف به وجود آمده اند؟

۵ - آیا نظم و هم آهنگی و همکاری بین قلب و شبکه رگ ها و دستگاه تنفس بر حسب اتفاق بوده است؟ و آیا ... ؟

جواب خردمندان شما روشن است. بزرگ و دانا و تواناست آفریدگاری که این چنین دستگاه شگفتی را آفریده است. الله اکبر.

## نگرشی به جهان آفرینش

بامدادان بنگرید که خورشید چگونه از پشت کوه ها آرام آرام طلوع می کند و چه زیبا و دیدنی بر دشت و مزرعه نور می باشد. راستی طلوع این کره نورانی چه زیبایی و چه صفایی به کوه و دشت می بخشد، بیندیشید که: اگر خورشید طلوع نمی کرد و همیشه شب و تاریک بود، ما چه می کردیم؟ هیچ اندیشیده اید که: خورشید این همه نور و حرارت را چگونه پدید می آورد؟ آیا می دانید حجم خورشید چه اندازه است؟ حجم خورشید تقریباً یک میلیون برابر زمین است؛ یعنی اگر خورشید یک کره تو خالی بود، می توانست نزدیک به یک میلیون کره مانند زمین را در خود جای دهد، سطح این کره بزرگ و آتشین ۶۰۰۰ درجه سانتی گراد حرارت دارد. می دانید با این همه حرارت و گرمی چرا کره زمین و هر چه بر آن است را نمی سوزاند؟ چون در فاصله مناسب و معینی قرار گرفته (فاصله تقریبی ۱۵۰ میلیون کیلومتری) که فقط به اندازه لازم به کره زمین نور و انرژی می رساند. هیچ می دانید که اگر فاصله خورشید تا زمین بر این اندازه و حساب نبود، چه پیش می آمد؟ اگر فاصله خورشید با زمین کمتر از این مقدار بود، مثلاً اگر نصف مقدار کنونی بود، چه می شد؟ مسلماً هیچ موجود جاننداری نمی توانست بر روی زمین زندگی کند، حرارت خورشید همه گیاهان و حیوانات و انسان ها را می سوزانید. اگر فاصله خورشید با زمین ما بیشتر از این مقدار بود، مثلاً اگر دو برابر مقدار کنونی بود، چه می شد؟ در این صورت نور و حرارت به مقدار کافی به زمین نمی رسید و همه چیز سرد و خاموش می شد. همه آب ها یخ می



بست، دیگر زندگی میسر نبود. پیدا است که این فاصله و این ارتباط با آگاهی و حساب دقیق و مشخصی پیش بینی و تقدیر شده است. به واسطه نور و حرارت خورشید است که خوشه های زیبای گندم این چنین رشد نموده است، به علت تابش پرتوهای گرم خورشید است که همه گیاهان و درختان رشد می کنند و برای ما انسان ها میوه و غذا می سازند. انواع غذاهایی که ما از آنها استفاده می کنیم به وسیله انرژی خورشید درست شده اند و در حقیقت انرژی خورشید است که در گیاهان و سایر غذاها ذخیره شده و ما از آنها نیرو و انرژی می گیریم. حیوانات نیز از انرژی ذخیره شده گیاهان استفاده می کنند و آن را به صورت غذای حیوانی به ما تحویل می دهند؛ مثلاً علف می خورند و به ما شیر می دهند و ما از گوشت و فرآورده های دیگری که از شیر و گوشت به دست می آید، استفاده می کنیم. شما با مشاهده و تفکر در شکوه و زیبایی خورشید، فاصله دقیق و حساب شده آن با زمین، بهره مندی گیاهان و حیوانات و انسان ها از گرمی و انرژی آن، چه می فهمید؟ و با مشاهده و تفکر در پیوستگی و ارتباط شگفت انگیز همه اجزای جهان، چه دریافت می کنید؟ چه می بینید؟ آیا يك مجموعه نامنظم و ناهماهنگ می بینید یا يك مجموعه كاملاً مرتبط و هم آهنگ؟ حتماً پاسخ می دهید که يك مجموعه بزرگ و كاملاً هم آهنگ را مشاهده می کنم که خود نیز جزئی از آن می باشم. از ارتباط و نظم و هم آهنگی دقیق این مجموعه بزرگ چه دریافت می کنید؟

نظم و حسابی که بر تمام اجزای این جهان گسترده است، نشان چیست؟ آیا می توان نابخردانه به این سؤال پاسخ داد و گفت که: خالق این مجموعه عظیم موجودی

ناآگاه و نادان و ناتوان است؟ چنین پاسخی را وجدان بیدار و عقل هوشیار ما هرگز نمی‌پسندد بلکه می‌گوید: نظم دقیق و ترتباط و پیوستگی و هماهنگی این مجموعه عظیم نشان عظمت و قدرت و آگاهی برتر خالق آن است که توانسته موجودات جهان را این چنین بیافریند و اداره نماید و نیازمندی‌های هر یک از آفریده‌ها را با آگاهی و بصیرت کافی پیش‌بینی نماید و در اختیارشان گذارد و برای هر یک راهی و هدفی معین نماید. آن خالق قدیر و علیم کیست؟

آن خالق آگاه و توانا، علیم و قدیر، خداست که این همه نعمت را برای ما آفریده و در اختیارمان نهاده است، خورشید و ماه و زمین را مسخر ما فرموده است، تا با تلاش و کوشش و تعاون و همکاری، زمین را آباد سازیم و با تحصیل علم و دانش، از اسرار و شگفتی‌های جهان پرده برداریم و به آیات عظمت خالق و پروردگارمان بنگریم و به مناجات و راز و نیاز با او بپردازیم که:

«بالاترین و زیباترین حالات یک انسان، هنگامی است که با معبود خویش به دعا و راز و نیاز می‌پردازد، و اگر دعا و مناجات انسان با پروردگارش نبود، زندگی چه ارزشی داشت؟ انسان چه بی‌مقدار بود.»

در پیدایش شب و روز بیندیشید و هر صبح و شام با پدید آوردن شب و روز مناجات کنید. می‌دانید که شب و روز در اثر حرکت وضعی زمین پدید می‌آیند، زمین در هر شبانه روز، یک دور به دور خود می‌چرخد، نیمی از زمین که در برابر خورشید قرار می‌گیرد، روشن و روز است و نیمی دیگر تاریک و شب. با چرخش زمین، گویی شب در روز و روز در شب فرو می‌رود و شب و روز به طور منظم در پی یکدیگر فرا می‌رسند.

در روز گیاهان و درختان در پرتو گرمی و حرارت خورشید رشد می کنند، انسان ها به تکاپو و کار و کوشش و خدمت مشغول می شوند و در آرامش شب استراحت نموده، تجدید نیرو می کنند و به مناجات می پردازند و برای کار و خدمت و عبادت فردا آماده تر می شوند.

هیچ اندیشیده اید که اگر حرکت وضعی زمین با این نظم و حساب، مقدر نشده بود، چه می شد؟ در بعضی از نقاط زمین همیشه شب بود و همیشه تاریک و سرد و یخ بندان، و در بعضی نقاط زمین همیشه روز بود و همیشه روشن و داغ و سوزان. پیدایش شب و روز نیز از آیات روشن و نشانه های قدرت و عظمت و آگاهی جهان آفرین دانا و تواناست.

### سه نکته مهم

۱ - باید در جهان آفرینش نگریم، و اندیشید و نظم و ارتباط و هم آهنگی اجزای بی شمار آن را دریافت و برسید: «چه کسی این جهان را آفریده و اداره می کند؟»

۲ - مجموعه بزرگ و منظم جهان آفرینش، گواه روشنی است بر اینکه: «خالقی علیم و قدیر آن را آفریده و اداره می کند و آن خداست.»

۳ - خدای آگاه و توانا که جهان را آفریده، وظایفی نیز برای رشد و سعادت ما تعیین فرموده است، که قسمت های مهم آنها را می توان این گونه برشمرد:

(الف) به آیات عظمت و قدرت پروردگارمان بنگریم و بیندیشیم.

(ب) با تحصیل علم و دانش از اسرار و شگفتی های جهان پرده برداریم.

(ج) به پرستش و راز و نیاز و مناجات با او پردازیم.

د) با تلاش و تعاون زمین را آباد سازیم  
و عدل و داد را گسترش دهیم.

## پدیده علتی دارد

شما دستتان را حرکت می دهید و قلم را بر می دارید، ولی دوست شما دستش حرکتی نمی کند و قلم را بر نمی دارد. چرا؟ چون شما اراده کرده اید ( = خواستید) که قلم را بردارید، اما دوست شما چنین اراده و خواستی را نداشت، اراده برداشتن قلم پدیده تازه ای است که در نفس شما تحقق یافته است، این پدیده تازه را شما به وجود آورید، اراده مربوط به شما و فعل نفسانی شماست و حرکت دست نیز مربوط به شما و اراده شماست. شما قبلاً دستتان را حرکت نمی دادید چون اراده نداشتید، بعداً اراده کردید و در پی اراده دستتان را حرکت دادید و قلم را برداشتید. پدیده اراده «معلول» شماست، اگر شما نباشید اراده هم نخواهد بود، وجود اراده از خودش نیست بلکه از شماست بین شما و اراده ارتباط خاصی برقرار است که «ارتباط علت و معلول» نامیده می شود، شما این رابطه مخصوص را در وجود خودتان به وضوح و روشنی کامل مشاهده می کنید و از آن کاملاً آگاهید.

### مثال دیگر

یک شاخه گل را که قبلاً دیده اید، در ذهن خودتان مجسم سازید اکنون در آن صورت گل (که آن را صورت ذهنی یا صورت علمی گل می گویند) بیندیشید: این صورت گل پدیده تازه ای است که در ذهن شما به وجود آمده است آیا خود به خود به وجود آمده یا شما آن را به وجود آورده اید؟ معلوم است که شما آن را به وجود آورده اید، اگر شما نباشید، صورت شاخه گل هم نخواهد بود، این صورت ذهنی به شما وابسته است؛ یعنی وجودش از خودش نیست، بلکه وجودش را از شما گرفته است، شما علت هستید و صورت

ذهنی معلول و این ارتباط مخصوص را «علاقه علت و معلول» می نامند. این ارتباط و وابستگی را شما در نفس خودتان مشاهده می کنید و کاملاً به آن واقف می باشید.

بنابراین، نتیجه می گیریم که شما - و هر انسانی - در داخل نفس خود علیت را یافته اند و آن را حضوراً و به وضوح مشاهده می کنند.

به علاوه، این ارتباط ویژه را «ارتباط بین علت و معلول را» در بین خودتان و کارها و افعال بدنی و فکری هم می یابید و آنها را به خود که علت آنها هستید نسبت می دهید و می گویند: دیدم، شنیدم، لمس کردم، بوییدم، چشیدم، حرکت کردم، فکر کردم و... خودتان را علت و افعالتان را دیدن، شنیدن، لمس کردن، بوییدن، چشیدن، حرکت کردن، فکر کردن را معلول و وابسته به خودتان می دانید. این افعال از وجود شما سرچشمه گرفته اند و اگر شما نباشید، افعال و حرکات شما هم نخواهند بود.

انسان «علیت» را یعنی وابستگی معلول به علت را «که قانون علیت یا قانون علت و معلول می نامیم» ابتدائاً در بین وجود خودش و پدیده های نفسانی و ذهنی و حرکات و افعال خودش حضوراً می یابد سپس این قانون را به خارج از وجود خویش سرایت می دهند.

قانون علیت يك قانون اصیل و قطعی و جهان شمول انسان بر اساس آن دریافت حضوری، پدیده های خارج را نیز مورد مشاهده و بررسی قرار می دهد، هرگاه پدیده ای را یافت که وجودش بر پدیده دیگری توقف داشت (= وابسته بود)، می فهمد که بین این دو پدیده نیز ارتباط علیت و معلولیت برقرار است و در این صورت حکم می کند پدیده ای که در پیدایش

خود به دیگری نیازمند است «معلول» و آن دیگری که موجب پیدایش آن گشته «علت» می باشد.

انسان با بررسی و مطالعه و تجربه های فراوان این مطلب را درک می کند که در بین بعضی پدیده های جهان با برخی دیگر، نوعی ارتباط و وابستگی وجود دارد، از قبیل ارتباطی که در بین خودش و پدیده های نفسانی خودش وجود دارد، و بر اساس این درک عمیق «قانون علیت» را به عنوان يك قانون کلی و جهان شمول می پذیرد. این که انسان با انجام دادن کاری انتظار نتیجه مطلوب را دارد، بهترین شاهد است که قانون علیت را به عنوان يك قانون کلی پذیرفته است، از نوشیدن آب، انتظار سیراب شدن و از خوردن غذا انتظار سیر شدن دارد، از سرما به آتش و از گرما به سایه خنک پناه می برد. به هر حال، همه ما در زندگی روزمره و در تمام حرکات و فعالیت های خودمان، علیت را به عنوان يك اصل قطعی و جهان شمول پذیرفته ایم و بدان ترتیب اثر می دهیم.

### هیچ پدیده ای بی علت نیست

اگر در اتاق باز شد و شما باز کننده در را ندیدید چه فکر می کنید؟ آیا احتمال می دهید خود به خود (= بی هیچ علتی) باز شده باشد؟ اگر صدایی را شنیدید و صدا کننده را نیافتید چه فکر می کنید؟ آیا احتمال می دهید که صدا بر حسب تصادف (یعنی بدون علت متناسبی) به وجود آمده باشد؟ اگر آوازی شنیدید و خواننده را ندیدید چه احتمال می دهید؟ اگر گرمی و یا سردی احساس کردید، آیا احتمال می دهید که بدون علت تحقق یافته باشد؟ اگر سنگی به شیشه اتاق شما خورد و آن را شکست و شما پرتاب کننده سنگ را نیافتید

چه فکر می کنید؟ آیا احتمال می دهید که سنگ خود به خود از روی زمین برخاسته باشد و بدون هیچ علتی به سوی شیشه اتاق شما آمده باشد؟

جواب شما در پاسخ به این سؤال ها روشن است، خواهید گفت: من عقل و شعور دارم و می دانم که هیچ يك از پدیده های جهان بدون علت و فاعل نیست گرچه من علت را نیافته باشم؛ زیرا نیافتن دلیل بر نبودن نیست، و به همین جهت، آن قدر به تحقیق و کنج کاوی ادامه می دهید تا علت واقعی پدیده را بیابید و اگر فرضاً در يك مورد علت را نیافتید، نمی گوئید علتی ندارد، بلکه می گوئید علت این پدیده برایم ناشناخته است.

دانشمندان و مخترعان، قانون کلی علیت را پذیرفته اند که در آزمایشگاه ها برای یافتن علل اشیا این قدر تلاش و کوشش می نمایند. هرگاه در ضمن آزمایش به پدیده جدیدی برخورد کردند، به یقین می دانند که این پدیده جدید علتی دارد و به همین جهت برای یافتن علت آن به آزمایش های جدید دست می زنند و آن قدر تعقیب می کنند تا علت پدیده جدید را بیابند.

### جهان هم علتی دارد

دانستیم که قانون علت و معلول، يك اصل قطعی و قانونی ضروری و جهان شمول است و هیچ پدیده ای بدون علت نیست و هر يك از پدیده های جهان علتی دارد. این قانون کلی عملاً مورد پذیرش همگان می باشد.

هر پدیده علتی دارد، علت آن نیز اگر خود پدیده است، علتی دارد، بنابراین همه جهان آفرینش چون که پدیده و نیازمند است و از خود هستی ندارد نیاز به علتی مافوق دارد؛ اصولاً نیاز به غیر، نخستین ویژگی پدیده است، هر پدیده ای بزرگ و کوچک



نیازمند و وابسته به غیر خویش است، وجودش از خودش نیست، اگر وجودش از خودش بود، همیشه بود و نیازمند هم نبود. جهان پدیده ها، محتاج و نیازمند به هستی و وجود است، به همین جهت به ذاتی برتر و بی نیاز که سرچشمه وجود هستی بخش تمام پدیده ها و موجودات نیازمند و محدود باشد نیاز دارد.

آن ذات برتر و وجود بی همتا و نامحدود که سرچشمه هستی می باشد و هیچ حد و نقص و نیازی ندارد، خداست. اوست که جهان را آفریده و همواره با افاضه ها و بخشش هایش آن را اداره می کند و می پرورد و اگر لحظه ای فیض و رحمتش قطع شود، همه، هیچ و پوچ خواهند شد.

### اشکال

گفتید که هر پدیده ای به علت نیاز دارد، بنابراین خدا هم به علت نیاز دارد، علت خدا کیست؟ و به سخن دیگر: همه موجودات را خدا آفریده است، پس خدا را چه کسی آفریده است؟

جواب

آری، گفتیم که: «هر پدیده ای به علت نیاز دارد» اما نگفتیم که: «هر موجودی به علت نیاز دارد» بنابراین هر پدیده ای و هر موجود نیازمند و محدودی به علت نیاز دارد، نه خدای متعال که وجودی بی نیاز و کامل است، او نیازی به علت ندارد، هستی عین ذات اوست، نیازی ندارد تا دیگری نیازش را برآورد.

به عبارت دیگر معیار نیازمندی به علت، احتیاج و محدودیت وجودی و فقر ذاتی است و نقص و محدودیت در خدای متعال نیست که نیاز به علت داشته باشد، بلکه او غنی مطلق است و ما فوق او وجودی نیست تا علت او باشد؛ اگر او معلول دیگری بود، نیازمند به آن دیگری بود و در این صورت

خدا نبود. او به ذات خویش و به هستی  
خویش قائم و دیگران به او قائمند; خدا  
برتر و بالاتر است.  
در قرآن می‌فرماید:  
ای مردم! شما به خدا نیاز دارید، و او  
بی‌نیاز و ستوده است. <sup>(۲۹)</sup>

## توضیحی در دلیل های خداشناسی

انسان عاقل و اندیشمند است. می تواند با تفکر و اقامه برهان حقایق جهان را بفهمد و باور کند. تاکنون با دو برهان درباره خداشناسی آشنا شده ایم: برهان نظم و برهان علیت و اینک به بررسی و مقایسه این دو برهان می پردازیم:

درباره برهان نظم گفتیم که: جهان آفرینش بر اساس نظم و ترتیب و هم آهنگی و ارتباط کامل استوار است، هر نظم و ترتیبی و هر هماهنگی و تقدیری ساخته و پرداخته سازنده ای دانا و تواناست، پس این جهان هم مخلوق آفریدگاری دانا و تواناست.

در این برهان، (برهان نظم) ، ابتدا به نظم و هماهنگی و حساب و تقدیری که در اجزای جهان است توجه می کنیم و آن گاه با توجه به این باور که «هر نظم و تقدیری تقدیر کننده آگاه و توانایی دارد»، نتیجه می گیریم که این نظم و هماهنگی عظیمی هم که در جهان برقرار است خالق دانا و توانا دارد.

اما در برهان علت، دیگر به نظم و هم آهنگی میان پدیده های این جهان نمی نگریم بلکه به ذات و هستی پدیده ها نظر می کنیم و به نیاز ویژه ای که هر پدیده به علت دارد نظر می دوزیم و بنا بر قانون علیت که هر انسانی به آن عمیقاً باور دارد مسئله را این چنین طرح می کنیم:

هر پدیده ای که به وجود می آید وجودش از خودش نیست، بلکه وابسته و نیازمند به چیز دیگری است که آن چیز دیگر «علت» نام دارد.

این جهان نیز مجموعه ای از پدیده های گوناگون است، پس ناچار علتی دارد. در برهان علیت سخن از این است که هر پدیده ای که به وجود می آید وجودش وابسته و نیازمند است. وجودش از خودش نیست بلکه به علتی متکی است و جهان و هر چه در آن است که يك سره پدیده هستند و همه در آفرینش اند ناچار از منبع عظیم قدرت و هستی بیکرانی سرچشمه می گیرند که آن قدرت بی منتها را خدا می نامیم.

هر دو برهان نظم و علیت، برای این است که گرد و غبار غفلت و بی توجهی را از چشم اندیشه و فطرت انسان پاک کند تا با فطرت صاف و عقل بیدار خویش واقعیات را بنگرد و روشن ترین روشن ها را ببیند و ایمان خود را به خدای قادر متعال تحکیم و تقویت نماید.

اما فطرت های پاک انسان های آگاه به آفریننده بزرگ و توانای خویش آن چنان یقین و باور دارند و آن قدر این موضوع برایشان روشن و قطعی است که کمتر به اقامه برهان و دلیل نیاز دارند. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه همه چیز را به قدرت و اراده شکست ناپذیر خدای بزرگ متکی می بینند و در همه سختی ها و دشواری ها به او پناه می برند و هرگز دچار یأس و ناامیدی نمی گردند، چون می دانند که هر پدیده ای هر چند هم نیرومند باشد باز نیازمند خدای بزرگ است و زیر فرمان و اراده اوست. این فطرت های پاک و این انسان های آگاه چون همه چیز را نیازمند خدا می بینند جز در مقابل خدای بزرگ، در مقابل چیز دیگری تسلیم نمی شوند و هیچ فرمان و هیچ ولایتی جز ولایت و فرمان وی را پذیرا نمی گردند و زندگی دنیا را با عزت و پیروزی به سعادت جاودان آخرت می رسانند.

در خاتمه، تذکر این نکته را لازم می دانم که: برای اثبات آفریدگار جهان در کتاب های فلسفه و کلام از دلیل های فراوان و عمیق دیگری نیز استفاده شده ولی برای رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می شود.

در قرآن می فرماید:

پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را پدید آورده است. (۳۰)

### صفات خدا

از آن چه گذشت دانستیم که این جهان علتی دارد که آن را آفریده و اداره می کند. در این قسمت با صفات خدا آشنا می شویم و او را بهتر می شناسیم. صفات خدا به دو قسم تقسیم می شوند: صفات کمال و صفات جلال.

هر صفتی که از کمالات و شئون اصل وجود باشد و ارزش وجودی او را زیاده گرداند، بدون این که مستلزم نقص و محدودیت باشد، صفت کمال و جمال نامیده می شود. مانند: علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، اراده، تکلم، رحمان، رحیم و دیگر صفات.

مثلاً: علم که عبارت است از حضور و ظهور و وجود چیزی برای عالم، یک کمال وجودی است. و در مفهوم آن نقص نیست و اثبات آن، مستلزم نقص و محدودیت موصوف نمی شود.

گرچه ممکن است در برخی مصادیق محدود نیز تحقق پیدا کند، ولی این مفهوم از جنبه نقص و محدودیت گرفته نمی شود بلکه شأنی است از شئون وجود و از اصل وجود گرفته می شود. و به همین ترتیب صفت قدرت و حیات نیز از صفات کمال محسوب می شوند. خدای متعال واجد همه آنها است و به آنها متصف می باشد. صفات کمال را صفات ثبوتی

نیز می نامند، چون برای خدا ثابت می شوند.

دانشمندان برای اثبات صفات کمال برای خدای سبحان براهینی ذکر کرده اند که به دو برهان آنها که نسبتاً ساده تر است اشاره می شود:

دلیل اول این کمالات در خارج وجود دارند، علم در خارج هست و بعض موجودات، علم دارند، قدرت نیز در خارج هست و بعض موجودات قدرت دارند که برخی کارها را انجام دهند. حیات نیز در خارج است و بعض موجودات زنده هستند، و کارشان را با علم و اراده انجام می دهند. پس صفات کمال در خارج وجود دارند، و خود یک پدیده هستند. و چنانکه قبلاً گفتیم، هر پدیده ای نیاز به علت و فاعلی دارد که آن را ایجاد کند، و او خداوند جهان آفرین است. بنابراین چنانکه موجودات و پدیده های جهان در اصل وجود به خداوند متعال وابسته اند، در خصوصیات وجود و صفات کمال نیز وابسته به خدا هستند و اوست که این کمالات را به آنها عطا کرده است. از طرف دیگر بخشنده کمال، خود باید واجد آن کمال بلکه بالاترین مراتب آن باشد. خدایی که به مخلوقات علم و قدرت و حیات داده امکان ندارد خودش فاقد آنها باشد. اگر خود نداشت نمی توانست به دیگران عطا کند.

دلیل دوم از راه برهان نظم شما در درسهای پیش به نظام دقیق و شگفت انگیز گوشه هایی از جهان آفرینش پی بردید و دانستید که در آفرینش آنها چه ظرافت کاریها و زیباییهایی بکار رفته است، و با چه ارتباط و هماهنگی دقیقی آفریده شده و اداره می شوند، البته همه پدیده های جهان زیبا و هم آهنگ هستند. از مطالعه چنین نظام شگفت آور و هماهنگی به

خوبی استفاده می شود که آفریدگار آنها نیز عالم و توانا و زنده بوده، و این نظام دقیق را با علم و قدرت و تدبیر به وجود آورده و در آفرینش آن آگاه و هدفدار بوده است.

وجود چنین نظام دقیق و زیبایی بهترین گواه است که آفریدگار آن، علم و قدرت و حیات داشته است. مگر ماده و طبیعت بی شعور می تواند یک چنین نظام و زیبایی را بیافریند و اداره کند. مگر یک کتاب علمی یا یک تابلوی زیبای هنری می تواند از یک موجود بی شعور و ناتوان صادر شود؟ پس چگونه می توان احتمال داد که این جهان عظیم، با این همه اسرار و شگفتیها و با چنین نظم و هماهنگی دقیق از طبیعت بی شعور و بی اراده به وجود آمده باشد؟

### صفات کمال خدای جهان

در درس های گذشته آنجا که چگونگی ارتباط علت به معلول و راز نیاز معلول به علت بیان و اثبات شد، روشن شد که: «معلول هر چه از کمالات و زیباییهایی را که داراست، همه را از علت خویش گرفته است» و «علت، همه این کمالات و زیباییها را به نحو برتر و بالاتری داراست» بنابراین خدای بزرگ که خالق متعال و علت حقیقی آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست می باشد، همه کمالات و زیباییها را که در آسمان و زمین و مخلوقاتی که در آنها و بین آنها وجود دارد دارا می باشد.

علم و قدرت و حیات، صفات کمالی هستند که در برخی مخلوقات وجود دارد بینایی و شنوایی و گویایی صفات کمالی هستند که انسانها واجد آنها می باشند.

انسان عالم و آگاه را به خاطر علم و آگاهی برتر و کامل تر از فردی می دانیم که این آگاهی را ندارد، فرد قادر و

توانا را به خاطر قدرت و توانایش برتر از کسی می دانیم که این قدرت و توانایی را ندارد. انسان بینا و شنوا با برخوردار بودن از این دو صفت، کمالی را داراست که انسان نابینا و ناشنوا از این کمال برخوردار نیست.

بنابراین می گوییم: حیات و زندگی، علم و آگاهی، قدرت و توانایی، بصیرت و شنوایی صفات کمال و ارزشهایی هستند که برخی مخلوقات به طور محدود و مقید از آنها برخوردارند. مثلاً بدن انسان واجد حیات است، اما این حیات از هر جهت محدود و مقید است، اگر غذا نخورد می میرد، اگر تنفس نکند می میرد. حیاتش آغاز و انجالی دارد حدود و قیودی دارد.

انسان بیناست اما بینایی او محدود و مقید است، فاصله های دور را نمی تواند ببیند در يك لحظه همه جهات را نمی تواند مشاهده کند، در تاریکی توانایی دیدن را ندارد... و همین طور هر صفت کمالی که در مخلوقات وجود دارد همه محدود و مقیدند.

با مشاهده کمالات و زیبایی هایی که در مخلوقات موجود است، در می یابیم که خدای جهان، خالق و علت اصلی و حقیقی همه مخلوقات، واجد همه این کمالات است، چون اگر واجد نبود نمی توانست این کمالات را به مخلوقات عنایت کند، اما کمالاتی که خدای متعال واجد آن هاست هیچ قید و حدی ندارد و کم و کاست نمی پذیرد، و بسی برتر و بالاترست.

چون در می یابیم که خدا واجد همه کمالاتی است که در جهان وجود دارد، لذا خدای متعال را با صفات کمال توصیف می کنیم و می گوییم: خدا حی و زنده است، خدا عالم و آگاه است، خدا قادر و تواناست، خدا بصیر و بیناست، خدا سمیع و



شنواست، خدا متکلم و گویاست، خدا رحیم و مهربان است، خدا رحمان و بخشنده است، خدا غنی و بی نیاز است... اما چون ما همه با معنای محدود و مقید این صفات سر و کار داشته ایم، توصیف خود را با تسبیح در می آمیزیم و می گوییم: خدا حی است اما نه مانند حیات ما که محدود، ناقص و از بین رفتنی است بلکه بسی برتر و بالاتر؛ خدا عالم است اما نه مانند علم ما که محدود و ناقص باشد و از ذات ما جدایی پذیرد که گاه عالم باشیم و گاه نادان، لذا همیشه توصیف خود را با دو جمله الله اکبر و سبحان الله همراه می کنیم که هر دو جمله تنزیه پروردگار متعال از هرگونه حد و قید و کمی و کاستی می باشد. آیا خدا و صفات او را می توان تصور کرد؟

منظور از تصور این است که آیا می توانیم صفات خدا و خدا را در ظرف اندیشه خود بنگریم؟ روشن است که ما می توانیم منظره آسمان را تصور کنیم می توانیم منظره غروب آفتاب را تصور کنیم چهره پدر و مادر، مهر پدر یا مادر خود را می توانیم تصور کنیم، آیا خدا و صفات خدا را همین طور می توانیم تصور کنیم؟ اگر به آنچه در اندیشه می آوریم و تصور می کنیم، بنگریم، می بینیم که چیزهایی که به تصور ما در می آیند همه محدود هستند و در ظرف ذهن ما می گنجند، اما آن چه از هر جهت نامحدود و بی پایان است هرگز در ظرف محدود ذهن ما نمی گنجد. لذا هنگامی که به صفات کمال خدا می اندیشیم و مثلاً به قدرت او فکر می کنیم باید بگوییم «الله اکبر و سبحان الله» یعنی خدا بسی برتر و بالاتر است و پاک و منزّه از هر نقص و عیب و کاستی است.

تمثیل: برای کسی که دریا را ندیده، دریا را چگونه توصیف می کنید؟ فرض کنید یکی از دوستان شما دریا را ندیده است، چگونه دریا را برای او توصیف می کنید؟ ناچار از دیده ها و دانایی های او کمک می گیرید؛ مثلاً اگر او استخر کوچکی را دیده باشد گودال کوچکی را که از آب باران پر شده، دیده باشد، می گویند دریا هم آبگیری است، اما نه مانند این آبگیرها، بلکه خیلی بزرگتر و عمیق تر؛ می گویند دریا هم گودالی از آب است اما نه مانند این گودال ها بلکه خیلی عمیق تر، گسترده تر، البته با این توضیح باز هم کسی که دریا را ندیده نمی تواند گستردگی و پهناوری دریا را به خوبی تصور کند باید به او گفت دریا از آنچه تصور می کنید بسی بزرگ تر و گسترده تر است.

در مورد صفات کمال خدای متعال هم حال ما تقریباً چنین است، از هر کمالی آبگیر کوچکی می بینیم که با صدها قید و حد و نقص همراه است اما اجمالاً می فهمیم که خدای متعال همه این کمالات و جمال ها را به نحو بی حد و بی نهایت و بی هیچ نقص و کاستی داراست لذا به تصور هر صفت کمالی که از مخلوقات می بینیم حد و قید را از آن بر می داریم و به خدا نسبت می دهیم و هر چه صفت نیکوست برتر و بالاترش را برای خدا می دانیم و البته خدا از توصیف کسانی که او را نشناخته اند بسی برتر و بالاتر است. (سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین)

## آیا خدا را می‌توان دید؟

چشم، چیزهایی را می‌تواند ببیند، مثلاً آن درخت را که در باغچه مدرسه است و آن گل که زیر درخت روییده با چشم دیده می‌شود. چشم ما در میان همه موجودات فقط برخی از اجسام را می‌تواند مشاهده کند، جسم‌هایی که در برد دید او قرار گرفته و نور کافی از آنها به چشم می‌رسد مورد رؤیت چشم قرار می‌گیرد.

اما چشم قادر نیست بسیاری از اجسام را که دورتر و یا بیرون از برد دید او قرار گرفته‌اند مشاهده کند آیا چشم می‌تواند همه اجسامی را که در عمق آسمان‌ها و یا در قعر دریاها هستند ببیند؟ علاوه بر بسیاری از چیزها است که واقعاً هستند ولی با چشم اصلاً قابل رؤیت نیستند. مثلاً شما علم دارید، عقل دارید، محبت دارید، آیا اینها با چشم دیده می‌شوند؟ یا اینکه آثار آنهاست که با چشم ملاحظه می‌شوند؟

اگر می‌توانستیم خدا را با چشم ببینیم یقیناً خدا هم جسمی بود مانند سایر اجسام و در مکانی قرار داشت و در مکان‌های دیگر نبود، در چنین صورتی مخلوقی بود مانند سایر مخلوقات و محدود و نیازمند به مکان و مانند همه اجسام که آغاز و انجامی دارند؛ آغاز و انجامی داشت و تغییر می‌پذیرفت اگر خدا جسم بود اینجا بود و آنجا نبود و نمی‌توانست چیزهایی را که آنجا هست بیافریند و ببیند اگر خدا جسم بود مانند سایر اجسام مخلوق بود و نمی‌توانست خالق و برتر از آنها باشد و آنها را بیافریند بنابراین خدا چون جسم نیست با چشم دیده نمی‌شود، بلکه بصیرت و خرد انسان با مشاهده موجودات (که آیات وجود او و آثار اویند) به

وجودش پی می برد چشمها او را نمی بینند  
ولی ناظر بر چشم ها است و او بسیار آگاه  
و همه جا حاضر و خبیر است.

## بعضی از صفات کمال

۱ - قدرت: خدا قادر و توانا است، یعنی هر کار ممکن را که بخواهد می تواند انجام دهد. کارهایش را از روی علم و اختیار و اراده انجام می دهد و در انجام یا ترك كاری مجبور نیست. قدرتش بی پایان و حد و مرزی ندارد. در قرآن می فرماید: خدا بر هر چیز قدرت دارد. <sup>(۳۱)</sup>

۲ - علم: یعنی همه چیز را می داند و به تمام موجودات و پدیده های جهان علم و احاطه دارد، و چیزی از او غایب نیست، حتی از افکار و نیت های بندگان نیز آگاه است. در قرآن می فرماید: بگو آن چه را در سینه خود پنهان دارید یا ظاهر سازید خدا بدان آگاه است و آن چه را در آسمان و زمین است می داند و بر همه چیز تواناست. <sup>(۳۲)</sup>

۳ - حیات: خدا حیات دارد و زنده است. یعنی وجودی است که کارهایش را از روی علم و اراده و قدرت انجام می دهد. حیات خدا به این معنا نیست که مانند انسان ها نفس می کشد و حرکت می کند و غذا می خورد و رشد دارد، بلکه به این معنا است که کارهایش را از روی علم و اراده و قدرت انجام می دهد.

۴ - اراده: خدا مرید است، یعنی کارهایش را با اراده انجام می دهد. و مانند آتش نیست که در سوزاندن از خود اراده ای ندارد و بی اختیار است. بلکه اگر کاری را خواست و اراده کرد انجام می دهد و اگر اراده نکرد انجام نمی دهد. خواستن و اراده کردن برای فاعل کمال است، و خدایی که در نهایت مرتبه کمال وجودی است، از يك چنین کمالی خالی نخواهد بود. در قرآن نیز اراده به خدا

نسبت داده شده است. می فرماید: هرگاه وجود چیزی را اراده کردیم به او می گوییم موجود شو، پس وجود پیدا می کند. (۳۳)

و می فرماید: خدا کسانی را که ایمان آورده و عمل های صالح انجام داده اند داخل بهشتی می کند که نهرهای آب در آن جاری است و خدا هر کاری را اراده کرد انجام می دهد. (۳۴)

۵ - سمع: خدا سمیع است یعنی از همه اصوات و شنیدنی ها آگاه است، و چیزی بر او پوشیده نیست.

۶ - بصر: خدا بصیر و بینا است. یعنی همه حوادث و پدیده های دیدنی را می بیند و بر تمام آنها ناظر و شاهد است. در قرآن نیز به طور فراوان سمع و بصر به خدا نسبت داده شده است. از باب نمونه خدا می فرماید:

خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش ادا کنید، و هرگاه که در میان مردم داوری می کنید بر طبق عدل حکم کنید. خدا بهترین پند را به شما می دهد و شنوا و بیناست. (۳۵)

۷ - تکلم: خدا متکلم است یعنی می تواند حقائق و مقاصد خود را برای دیگران اظهار کند و بفهماند. این ها برخی از صفات کمال و ثبوتی هستند، که خداوند متعال متصف به آنها می شود. صفات و اسمای دیگری نیز دارد که فعلا از ذکر آنها خودداری می شود.

### يك تذكر لازم

صفات خدا مانند صفات ما ناقص و محدود نیستند. ما چون در ذات و صفات ناقص هستیم نمی توانیم بدون حواس و آلات جسمانی کاری را انجام دهیم. قدرت داریم ولی بدون استمداد از اعضا و جوارح نمی توانیم کاری را انجام دهیم. قوه شنوایی

داریم ولی بدون گوش و اعصاب نمی توانیم بشنویم. قوه بینایی داریم ولی بدون کمک چشم و اعصاب نمی توانیم ببینیم. اما ذات خداوند چون در نهایت درجه کمال است و صفاتش نیز در حد اعلا کمال قرار دارند. بدون چشم می بیند و بدون گوش می شنود و بدون اعضا و جوارح کار می کند و بدون حواس و اعصاب و مغز می فهمد. چون تنها راه دیدن و شنیدن این نیست که به وسیله چشم و گوش و اعصاب انجام بگیرد، بلکه حقیقت دیدن و شنیدن جز این نیست که دیدنیها و شنیدنیها برای شخص ظاهر و آشکار باشند، گرچه بدون دخالت حواس باشد. ما هم اگر ناقص نبودیم و می توانستیم بدون دخالت چشم و گوش ببینیم و بشنویم یقیناً دیدن و شنیدن بر آنها صادق بود. اما خدای جهان آفرین چون از جهت ذات و صفات در نهایت مرتبه کمال قرار دارد، صفات و افعالش نیز کامل و غیر محدود هستند و احتیاجات ما را ندارند. و هم چنین چون ما ناقص هستیم در تفهیم مقاصد خودمان ناچاریم از زبان و دهان و مخارج حروف استفاده کنیم اما خداوند متعال در تکلم و اظهار مقاصد خود نیازی به زبان و دهان ندارد، و به طریق دیگر مقاصد خود را اظهار می دارد، و همان تکلم است. چون تنها راه تکلم این نیست که مقاصدش را به وسیله زبان و دهان اظهار کند بلکه اگر همین عمل بدون دخالت زبان و دهان انجام گرفت، باز هم تکلم بر آن صادق است. بنابراین صفات خدا با صفات ما فرق های زیادی دارند.

## صفات جلال

هر صفتی که نقص و حدی را از خدا نفی کند صفت جلال نامیده می شود. صفات جلال صفات سلبیه نیز نامیده می شوند، زیرا مفهوم آنها سلبی و نفی است. ذات خدا وجودی است کامل و بی نهایت که هیچگونه نقص و محدودیتی در آن راه ندارد. و به همین جهت واجب الوجود است و عدم برایش تصور ندارد. واجد همه کمالات وجودی است و هیچ کمالی را نمی توان از او سلب کرد. برعکس، از هر گونه نقص و عیبی پاک و منزّه می باشد. صفاتی که نواقص را از او سلب می نمایند صفات جلال و سلبیه نام دارند، و آنها بسیارند که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱ - خدا جسم نیست: جسم چیزی است دارای طول و عرض و عمق و شکل که به مقدار ابعادش مکانی را اشغال می کند و بدون وجود مکانی خاص نمی تواند موجود شود. به همین دلیل خدا جسم نیست، زیرا اگر جسم باشد نیاز به مکان دارد تا در آن جای بگیرد، و چنین وجود محتاجی نمی تواند واجب الوجود باشد، زیرا وجوب وجود با احتیاج و محدودیت سازش ندارد. خدا خالق مکان هاست چگونه می تواند به مکان محتاج باشد؟

۲ - خدا مرئی نیست: یعنی با چشم دیده نمی شود، زیرا تنها اجسام و آثار و خواص آنها قابلیت دارند که با چشم دیده شوند. در صورتی که قبلا به اثبات رسید که خدا جسم نیست. بنابراین مرئی نخواهد بود. خداوند بزرگ نه در این جهان با چشم دیده می شود نه در جهان آخرت. او ذاتی است غیر محدود و مجرد از آثار و صفات ماده و جسم چگونه می تواند برای يك چشم مادی



قابل رؤیت باشد؟ چشم چیزی را می تواند مشاهده کند که در فاصله معینی با او قرار گیرد، در صورتی که وجود خدا نه محدود است نه واقع در مکانی. در اینجا ممکن است کسی بگوید: اگر خدایی وجود داشت باید با چشم دیده شود یا با یکی از حواس احساس گردد. چگونه می توان وجودی را پذیرفت که با هیچ يك از حواس، احساس نمی شود؟ در جواب می گوئیم: دایره هستی منحصر به محسوسات نیست، ما در همین جهان مادی صدها و هزارها اشیا داریم که در قلمرو حواس نیستند. مگر شما قوه جاذبه زمین و نیروی برق را در سیم ها می بینید؟ مگر الکترونها و پروتونهای موجود در يك اتم و حرکت آن ها را مشاهده می کنید؟ مگر حیات را در يك موجود زنده می بینید؟ مگر روح حیوانی و انسانی را مشاهده می کنید؟ مگر عاطفه و محبت مادر را نسبت به فرزندش می بینید؟ مگر همه اصوات موجود در هوا را می شنوید؟ و صدها هزار مگر دیگر.

با اینکه همه این اشیا مادی و جسمانی هستند، ولی با هیچ يك از حواس احساس نمی شوند، ولی شما وجود آنها را می پذیرید چون آثارشان را مشاهده می نمایید.

پس چگونه توقع دارید آفریدگار جهان را مشاهده کنید با اینکه وجودی است مجرد از ماده و مادیات و برتر از زمان و مکان؟ چنین وجود غیر محدودی، در ظرف محدود حواس ما نمی گنجد ولی آثار و علائم او را در زیباییها و شگفتی های جهان آفرینش مشاهده می نمایم و به وجودش ایمان و یقین داریم.

در قرآن مجید نیز تصریح شده که خداوند متعال با چشم دیده نمی شود:

در قرآن می فرماید:

چشم ها خدا را نمی بینند ولی او چشم  
ها را می بیند و لطیف و آگاه است. <sup>(۳۶)</sup>  
۳ - خدا جاهل نیست: در بحث صفات  
ثبوتیه به اثبات رسید که علم يك کمال  
وجودی است که ذات مقدس خداوندی به آن  
متصف می باشد. و چنانکه ذات خداوندی  
وجودی است بی نهایت و غیرمحدود، علمش  
نیز بی نهایت خواهد بود. به همه چیز و  
در همه حال، عالم است و نقص و جهل در  
وجودش راه ندارد. بنابراین خداوند متعال  
جاهل نیست.

در قرآن می‌فرماید:

همانا که آنچه در زمین و آسمان است از  
خدا پنهان نیست. <sup>(۳۷)</sup>

۴ - خدا عاجز نیست: قبلا در بحث صفات  
کمال به اثبات رسید که قدرت يك کمال است  
و ذات خداوند واجد آن می باشد. و چنان  
که خدا وجودی است بی نهایت، قدرت او نیز  
حد و مرزی ندارد، و نسبت به هر کار  
ممکنی قدرت دارد. بنابراین خدا از انجام  
هیچ کار ممکنى عاجز نیست.

۵ - محل حوادث واقع نمی شود: تغییر و  
دگرگونی در وجود خدا راه ندارد، پیر و  
مریض نمی شود، نسیان و فراموشی ندارد،  
خواب و خستگی ندارد، از انجام کاری  
پشیمان نمی شود، زیرا اینگونه صفات  
از آثار جسم و ماده هستند، و چون قبلا به  
اثبات رسید که خدا جسم و مادی نیست پس  
این حوادث بر او عارض نمی شوند.  
بنابراین علم و سمع و بصر و اراده و  
سایر صفات کمال او باید بگونه ای باشند  
که موجب عروض عوارض نگردند.

در قرآن می‌فرماید:

پروردگاری که جز او خدایی نیست و او  
زنده و پایدار است، چرت زدن بر او عارض  
نمی شود. <sup>(۳۸)</sup>

۶ - خدا مکان ندارد: در جایی قرار نگرفته، نه در زمین و نه در آسمان. زیرا جسم نیست تا نیازی به مکان داشته باشد. او خالق مکان‌ها و قبل از آنها وجود داشته است. خدا وجودی است مجرد از ماده و مادیات و بر همه موجودات احاطه دارد، و در ظرف خاصی نمی‌گنجد، وجودی است بی‌نهایت و غیر محدود که بر همه جا احاطه دارد. در همه جا حاضر و ناظر است و اینجا و آنجا درباره اش گفته نمی‌شود. و اگر به هنگام دعا دست به سوی آسمان بر می‌داریم نه بدین جهت است که خدا را در آسمان‌ها بدانیم بلکه بدین وسیله اظهار ذلت و خضوع می‌کنیم و خودمان را به صورت یک سائل پریشان و شرمنده مجسم می‌سازیم.

و اگر مسجد و کعبه را خانه خدا می‌نامیم بدین جهت است که خدا در آنجا عبادت می‌شود، و خودش آنها را خانه خدا دانسته و به آنها شرافت داده است.

۷ - خدا محتاج نیست: خدا وجودی بی‌نهایت و از هر جهت کامل است، و نقص و حد و فقدانی در وجودش راه ندارد به همین جهت واجب الوجود است و عدم و فقدان درباره اش تصور ندارد. و چون چنین است به چیزی احتیاج ندارد، همه کمالات از او صادر شده و خودش در مقام ذات واجد همه کمالات است، او فاقد چیزی نیست تا به آن محتاج باشد. بنابراین خدا به هیچ کس و هیچ چیز محتاج نیست.

و اگر برای بندگان تکالیفی تعیین کرده و از آنها خواسته برای دفاع از دین جهاد نمایند نه بدان جهت است که به عبادت و جهاد آنها نیاز داشته است بلکه خود مردم برای تکامل نفسانی و سعادت اخروی خود نیاز به دین و عبادت و جهاد در راه خدا دارند، و خداوند منان با ارسال پیامبران

و تشریح قوانین و شرایع، نیازهای آنها را تأمین کرده است. بندگان در دین داری بر خدا منت ندارند بلکه خداوند کریم است که بر آنها منت نهاده و با ارسال پیامبران و تشریح احکام هدایت و ارشادشان کرده است.

اگر زکات و خمس را تشریح کرده و از مردم خواسته به مستمندان کمک نمایند و در انجام امور خیریه و عام المنفعه کوشش کنند نه بدین جهت است که به کمک های مادی مردم نیاز داشته، بلکه بدین جهت بوده که این قبیل امور برای اداره اجتماع ضرورت داشته و به صلاح عموم مردم بوده است.

به علاوه خداوند بزرگ بر بندگان لطف فرموده و همین کمک های مادی را که به مصلحت خود جامعه بوده، به عنوان عبادت بلکه از بزرگ ترین عبادت ها محسوب داشته که اگر به قصد قربت انجام بگیرد موجب استکمال نفس می شود و در جهان آخرت صدها برابر آن را دریافت خواهد نمود.

۸ - خدا ظالم نیست: خدا به هیچ کس و هیچ گاه ستم نمی کند، چون نیاز ندارد تا ستم کند. تفصیل بیشتر آن را در بحث عدل خواهید خواند.

۹ - خدا شریک ندارد: نه در خلقت موجودات شریک دارد، نه در اداره جهان، نه در عبادت اجازه داده دیگری را معبود قرار دهند. تفصیل بیشتر و دلیل آن را در بحث توحید خواهید خواند.  
در قرآن می فرماید:

همانا که خدا ذره ای ظلم نمی کند، و اگر کار نیکی انجام بدهند ثواب آن را چند برابر می کند و پاداش بزرگی از سوی خدا به آنها عطا خواهد کرد. <sup>(۳۹)</sup>

## توحید

توحید زیربنای همه ادیان آسمانی به ویژه دین اسلام است. پیامبران الهی مردم را به توحید و یگانه پرستی دعوت کرده اند. و با شرك و دوگانه پرستی مبارزه کرده اند. پیامبر گرامی اسلام دعوت خویش را با توحید آغاز کرد، در نخستین مرحله دعوت فرمود: **(قولوا لا اله الا الله تفلحوا)**. احکام و قوانین و معارف اسلام بر اصل توحید بنا شده است قرآن مجید عنایت ویژه ای به توحید دارد و آیات فراوانی در این رابطه وجود دارد به طوری که می توان قرآن را به عنوان يك کتاب توحید و مبارزه با شرك معرفی کرد. قرآن کریم شرك را به صورت تنها گناهی که قابل آمرزش نیست دانسته می گوید:

همانا که خدا مشرك را نمی آمرزد، و جز آن هر گناه دیگری برای هر کس بخواهد می آمرزد. <sup>(۴۰)</sup>

توحید انواع گوناگونی دارد که در چند درس به صورت کوتاه بیان خواهد شد:

## توحید ذاتی

منظور از توحید ذاتی این است که همه پدیده های جهان از يك ذات صادر شده و جز او آفریدگاری وجود ندارد. ذات برتری که خدا «الله» نامیده می شود یکی بیش نیست و یگانه است. يك وجود بی نیاز داریم و همه پدیده های جهان به او وابسته و نیازمندند.

بگو او خدای بی همتاست. <sup>(۴۱)</sup>  
و می‌فرماید:

بگو: او خدای یگانه است و من از شرك شما بیزار هستم. <sup>(۴۲)</sup>

در کتابهای فلسفه و کلام برای توحید ذاتی به دلیل های مختلف استدلال شده است. ولی ما نیازی به تفصیل و بیان آن ها نداریم. اگر در معنای وجود واجب و خالص و نامحدود خوب بیندیشید تصدیق خواهید کرد يك چنین وجودی باید یگانه باشد و تعدد بردار نیست. در توضیح مطلب گفته می شود که موجودات از دو قسم خارج نیستند. یا محدودند یا نامحدود و مطلق.

موجود محدود موجودی است که وجودش حد و اندازه دارد، وجود و کمالات دیگر را ندارد و می توان آنها را از او نفی کرد. به عنوان مثال: وجود انسان، به انسان بودن مقید و محدود شده و به همین جهت اشیای دیگر از قبیل گیاه و جماد در برابر او قرار می گیرند و می توان آن ها را از او نفی کرد.

می توان گفت انسان، گیاه و جماد نیست، آن ها نیز انسان نیستند. چنین موجوداتی که در مقام ذات خود وجود ندارند، نیازمند هستند و باید وجود خود را از دیگری بگیرند. در این قبیل موجودات محدود تعدد و تکثر تصور و امکان وقوع

دارد. چنان که گفته می شود: انسان ها و حیوان ها و گیاهان و جمادات. قسم دوم موجود نامحدود: چنین موجودی وجودش حد و اندازه ندارد، بلکه مطلق، خالص و نامحدود است. چون نامحدود است و نقصی ندارد واجد همه کمالات است و به همین جهت بی نیاز علی الاطلاق و غنی بالذات است. در چنین فرضی وجود برتر و غنی تری نیست تا به او نیاز داشته باشد. در چنین وجودی اصلا تعدد و تکثر تصور ندارد. در برابر ذاتی نامحدود و بی نهایت چگونه می توان ذات بی نهایت دیگری را تصور کرد تا در ایجاد و اداره جهان شریک او باشد. زیرا ذات مفروض دوم اگر واجد همه کمالات ذات اول باشد عین او خواهد بود، و اگر فاقد بعض کمالات باشد محدود و نیازمند خواهد بود و چنین وجودی را نمی توان شریک خدا به شمار آورد. از آن چه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که همه پدیده های جهان محدود و نیازمند و وابسته به خدا هستند و فقط يك وجود نامحدود، خالص، و مطلق داریم، و او یگانه است و شریک ندارد.

## توحید در صفات

منظور از توحید صفاتی این است که صفات خدای متعال عین ذات او هستند، نه زاید بر ذات او. در توضیح مطلب به چند نکته اشاره می شود:

۱ - موجودات، ذاتی دارند و صفاتی؛ به عنوان مثال يك صفحه کاغذ سفید را در نظر بگیرید، شما می گویید: این کاغذ سفید است. در این مثال کاغذ، ذات است و سفید صفت. کاغذ می تواند سفید باشد و می تواند نباشد. سفیدی بر کاغذ عارض شده و وجود مستقلی ندارد. سفیدی غیر از کاغذ است و در مقام ذات او نیست. به همین جهت می تواند سفید نباشد.

مثالی دیگر: انسان عالمی را در نظر بگیرید. در این جا يك انسان داریم و يك علم. انسان ذات است و علم صفت او. علم در مقام ذات انسان نیست بلکه امری عرضی است. اگر علم ذاتی انسان بود احتیاج به تحصیل نداشت. پس علم نه عین ذات انسان است نه جزء ذات او.

۲ - قبلا خواندید که خدای متعال دارای همه صفات کمال است. چون وجودی است نامحدود باید دارای همه کمالات باشد. و گرنه ناقص و محدود و نیازمند و معلول خواهد بود. با صفات کمال از قبیل علم، قدرت، حیات و سمع و بصر نیز آشنا شدید.

اکنون این سؤال به میان می آید که صفات خدا چگونه اند؟ آیا مانند صفات انسان زاید و عارض بر ذات او هستند. آیا ذات مقدس خدای متعال در مقام ذات خالی از علم، قدرت، سمع و بصر است و این صفات، عارض بر ذات او هستند، چنان که در انسان همین گونه است؟ یا این که صفات خدا به گونه ای دیگرند؟ اگر به مطالب



گذشته دقت کنید پاسخ این سؤال را به خوبی در می یابید.

در توضیح مطلب باید بگوییم: خدای متعال، موجودی است که وجودش نامحدود، مطلق خالص و بی نهایت می باشد. از چنین وجودی نمی توان صفات کمال را نفی کرد. و گر نه محدود و ناقص و محتاج خواهد شد. بنابراین علم و قدرت و حیات و دیگر صفات کمال عین ذات خدای متعال خواهند شد، نه زاید و عارض بر ذات. به همین جهت همواره واجد صفات بوده و نیاز به کسب و تحصیل ندارد. خدای متعال، وجود نامحدود و عین علم و قدرت و حیات است. چنان که ذات او واجب الوجود است علم و حیات و قدرت او نیز واجب و بی نیاز از علت و نامحدود خواهد بود. گرچه يك وجود بیش نیست ولی وجود نامحدودی است که مفاهیم مختلف از آن انتزاع می شود، در مورد خدای متعال چنان نیست که ذات موصوفی داشته باشیم و صفاتی در کنار او، بلکه ذات مقدس او و صفات کمالیه اش عین يك دیگرند و موجود با يك وجود نامحدود و مطلق.

علی بن ابی طالب علی علیه السلام در نهج البلاغه به این معنای دقیق و بلند اشاره کرده و می فرماید: کمال اخلاص در این است که صفات (زاید بر ذات) را از او نفی کنیم، زیرا هر صفتی (که زاید بر ذات باشد) شهادت می دهد که غیر موصوف است، و هر موصوفی شهادت می دهد که با صفت خود دوگانه است. پس هر کس خدای متعال را با صفت (زاید) توصیف کند او را با صفاتش مقارن قرار داده است. <sup>(۴۳)</sup>

## توحید در خلق

خلق به معنای ایجاد است، توحید در خلق بدین معناست که خدای متعال چنان که در مقام ذات یگانه است و شریک ندارد در مقام ایجاد نیز یگانه است و وجود دهنده ای جز او نداریم. قبلاً خواندید که موجودات دو قسمند: یکی موجودی که وجودش عین ذات اوست و نیازی به غیر ندارد، دوم موجوداتی که در مقام ذات وجود ندارند و در وجود، نیاز به موجودی دارند که وجودش عین ذات او و بی نیاز باشد و او ذات یگانه پروردگار جهان است. بنابراین، همه پدیده های جهان در وجودشان نیاز به خدای سبحان دارند و جز او وجود دهنده ای نداریم. چون پدیده های ممکن چنان که در اصل وجود به ذات مقدس خدای سبحان نیاز دارند و در بقا و ادامه وجود و در افعال و تأثیراتشان نیز به همان ذات بی نیاز وابسته اند و نیاز دارند. اگر در وجود مستقل نیستند در فعل و تأثیر نیز استقلال ندارند. خداست که به آن ها وجود داده و وجودشان را منشأ اثر قرار داده است. بنابراین هر چه هست از خداست و خالق و آفریننده ای جز او نداریم. و همین است معنای توحید در خلق.

لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.  
البته پدیده های جهان آثار و افعالی دارند؛ مثلاً خورشید نور و حرارت دارد، گیاهان را پرورش می دهد و گیاهان برای حیوانات و انسان ها خوراک تهیه می کنند و صدها و هزارها اثر دیگر از این قبیل که در جهان طبیعت مشاهده می کنیم، این قبیل آثار قابل انکار نیستند، ولی اینها خالق و وجود دهنده نیستند، بلکه در اثر فعل و انفعالات طبیعی آثار نهفته آنها

آشکار می گردد. آفریدگار جهان است که به موجودات طبیعی وجود داده و آثار ویژه ای را در وجودشان نهفته است. دانشمندان و پژوهش گران با تحقیقات و آزمایش های خود اشیا جدید و بسیار شگفت انگیزی را به وجود می آورند، ولی با اندکی دقت روشن می شود که آنان نیز وجود دهنده نیستند بلکه مهم ترین کار آنها کشف اسرار نهفته در طبایع مادی است، که آفریدگار جهان در وجودشان نهاده است. ما علیت و تأثیر و تأثرات جهان مادی را نفی نمی کنیم بلکه استقلال در تأثیر را از آنها نفی می کنیم. از مجموع این سخنان چنین نتیجه می گیریم که خدای سبحان چنان که در ذات یگانه است در ایجاد و خالقیت نیز یگانه است و شریک ندارد.

از قرآن کریم استفاده می شود که مشرکان جزیره العرب نیز به توحید در خالقیت اعتراف داشته اند.

در قرآن می فرماید:

اگر از آنان (مشرکان) سؤال کنی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخر گردانید؟ در جواب می گویند: خدا. پس چرا دروغ می بندند. <sup>(۴۴)</sup>

و می فرماید:

اگر از آنان سؤال کنی: چه کسی از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن زمین مرده را زنده کرد؟ می گویند: خدا. <sup>(۴۵)</sup>

و می فرماید:

آیا در خدایی که خالق آسمان ها و زمین است، شك هست؟ <sup>(۴۶)</sup>

و می فرماید:

بگو خدا خالق همه چیزها است و او یگانه و غالب است. <sup>(۴۷)</sup>

و می فرماید:

خدا خالق و وجود دهنده و صورت بخش است و اسمای حسنی از اوست. <sup>(۴۸)</sup> از این قبیل آیات استفاده می‌شود که مشرکان جزیره العرب و مخاطبان قرآن کریم، خالقیت را از آن خدا می‌دانستند و در این جهت مشرک نبودند. اما از این آیات استفاده نمی‌شود که مشرکان سایر مناطق جهان نیز همین عقیده را داشتند و توحید در خالقیت را پذیرفته بودند، بلکه در آن زمان در سایر نقاط جهان شرک در خالقیت نیز وجود داشته است. چنان که زردشتیان به یزدان و اهریمن عقیده داشتند. یزدان را منشأ خیرات و اهریمن را منشأ شرور و بدی ها می‌پنداشتند. ولی در بحث توحید در ذات بطلان این عقیده به اثبات رسید.

## توحید در ربوبیت و تدبیر

قبلا گفتیم که خدای متعال چنان که در ذات یگانه است در خالقیت نیز یگانه است و شریک ندارد، در این جا به اثبات خواهد رسید که در ربوبیت و تدبیر جهان نیز یگانه است و شریک ندارد. ابتدائاً باید ربوبیت و تدبیر را معنا کنیم آن گاه به بیان مطلب و استدلال بر آن پردازیم.

ربّ در لغت به معنای کسی است که چیزی در اختیار او قرار گرفته تا امور آن را اصلاح و اداره کند. تدبیر نیز به همین معناست. به عنوان مثال، چنان چه مزرعه ای در اختیار شخصی قرار گیرد که همه امور مربوط را انجام دهد، باغبان به عنوان ربّ و مدبر مزرعه شناخته می شود، باغبان خالق مزرعه نیست بلکه مربی و مدبر آن است. یا اگر ساختمانی را در اختیار شخصی قرار دهند و اداره امور آن را به او واگذار کنند او ربّ و مدبر آن ساختمان نامیده می شود. یا انسانی که اداره شئون مختلف چارپایانی را بر عهده گرفته ربّ و تدبیر کننده آن محسوب می شود.

اکنون این سؤال مطرح می شود که اداره جهان بر عهده کیست؟ آیا خدایی که جهان را آفریده و در آفرینش آن شریک ندارد، هم او جهان را اداره می کند یا این که اداره همه پدیده های جهان یا بخشی از آن را بر عهده اشخاص یا اشیای دیگر نهاده و خود در آن دخالتی ندارد؟ و این همان مسئله مورد بحث ما است. از قرآن و تاریخ استفاده می شود که مشرکان جزیره العرب با این که توحید در ذات و خالقیت را پذیرفته بودند، ولی در ربوبیت و تدبیر جهان قائل به توحید نبودند بلکه اشخاص و

اشیای دیگر را شريك او می دانستند. مشرکان جزیره العرب همانند مشرکان سایر بلاد چنین می پنداشتند که خدای جهان آفرین (ذات برتر) اداره جهان را بر عهده نیروهای ناپیدا مانند ملائکه، جن، ربّ انسان، ربّ حیوانات، ربّ دریا و صحراء، ربّ گیاهان، ربّ تولید انسان، ارواح مقدسه، ارواح خبیثه و شریر، نهاده و آنها هستند که به طور استقلال جهان طبیعت را اداره می کنند و با همین عقیده در مواقع بحران و خطر و در حل مشکلات و قضای حاجت ها به نیروی غیبی مربوط پناه می بردند و برای جلب نظر او به عبادت و نذر و نیاز می پرداختند، و با توجه به این که نیروهای غیبی موهوم، در منظر آنان نبود با چوب و سنگ و فلزات مجسمه هایی به نام «بت» به صورت آنها می ساختند و به هنگام عبادت، توجه خود را به سوی آنها متمرکز می ساختند و در برابرشان تواضع و کرنش می کردند. و در واقع هدفشان توجه به نیروهای غیبی و ارباب انواع بود.

اما قرآن کریم شرك در ربوبیت و تدبیر را عقیده ای باطل و ربوبیت را نیز از مختصات ذات خدای متعال می داند. در این باره آیات فراوانی داریم که به بعض آنها اشاره می شود:

خدایی که آسمان ها را بدون ستونی که دیده شود بالا برد. سپس بر عرش استقرار یافت و خورشید و ماه را مسخر کرد. همه اینها تا زمانی معین جریان دارند، و خدا امور جهان را تدبیر و اداره می کند، آیات را برای شما تفصیل داد شاید به ملاقات پروردگارتان یقین پیدا کنید. <sup>(۴۹)</sup> و فرمود:

ربّ شما خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استقرار یافت و امر آن را تدبیر کرد، و

در کارهای او هیچ شفیع و واسطه ای دخالت نمی کند جز با اجازه او، این است خدایی که ربّ شما است، پس او را عبادت کنید، چرا تنبه پیدا نمی کنید. <sup>(۵۰)</sup>

استوای بر عرش (فرمان روایی) کنایه است از سلطه کامل بر همه جهان برای اداره و فرمان روایی که همان تدبیر و ربوبیت است. بنابراین ربوبیت و تدبیر نیز از مختصات خداست، و ذات مقدس خدای متعال در این جهت نیز یگانه است و تأثیر علت ها و مؤثر دیگر با اجازه تکوینی او خواهد بود.

چنان که در آیات دیگر نیز بدین مطلب اشاره شده است:

ربّ شما ربّ آسمان ها و زمین است که آن ها را آفریده است. <sup>(۵۱)</sup>  
و می فرماید:

بگو: آیا جز خدا موجود دیگری را ربّ خود بدانم، در صورتی که او ربّ همه پدیده های جهان است. <sup>(۵۲)</sup>  
و می فرماید:

ستایش مخصوص خدایی است که ربّ (پروردگار) همه جهانیان است. <sup>(۵۳)</sup>

بنابراین، چنان که خدای متعال در مقام ذات و در خالقیت یگانه است و قبلا با دلیل آن آشنا شدید، در ربوبیت و اداره جهان نیز یگانه است و شریک ندارد. جهان را خود اداره می کند و تدبیر امور را به هیچ کس و هیچ چیز (پیدا و ناپیدا) واگذار نکرده است. دلیل فلسفی مطلب همان است که در توحید در خالقیت گفته شد. در آن جا گفتیم که پدیده های ممکن جهان، در وجودشان و افعالشان به موجودی نیاز دارند که وجودش عین ذات او و بی نیاز از دیگران است، و چنین وجودی جز ذات مقدس خدای متعال نیست. در این جا نیز گفته می شود: همه پدیده های جهان (پیدا و

ناپیدا) چنان که در وجود خود به ذاتی برتر و بی نیاز احتیاج دارند در افعال و تأثیرات خود نیز به همان ذات بی نیاز احتیاج دارند و کاملاً وابسته اند. در بین پدیده های جهان ذات مستقل و بی نیازی نداریم تا ربوبیت و اداره جهان به او واگذار شده باشد.

و اگر علیت و معلولیت و تأثیر و تأثری را در میان پدیده جهان مشاهده می کنیم نباید آنها را در کارهایشان مستقل بدانیم و چنین تصور کنیم که امور تدبیر جهان به آنها واگذار شده است. بلکه چنان که در قرآن آمده واسطه ها و علل با اذن (تکوینی) خدا عمل می کنند. گرچه فرشته ها در افاضات خدای متعال واسطه اند و تأثیر دارند ولی در تأثیراتشان استقلال ندارند. چنان که علت های مادی در وجود معلولات تأثیر دارند ولی نه به طور استقلال بلکه خود آنها و تأثیراتشان نیازمند و وابسته به خدای متعال هستند.



## توحید در عبادت

توحید در عبادت یعنی یگانه پرستی و اختصاص عبادت به ذات مقدس خدای واحد. توحید در عبادت مهم ترین دعوت پیامبران بوده است، قرآن می گوید:

ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدا را عبادت کنید و از پرستش طاغوت بپرهیزید. <sup>(۵۴)</sup>  
و می فرماید:

قبل از تو پیامبری را نفرستادیم جز این که به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس تنها مرا پرستش کنید. <sup>(۵۵)</sup>

عبادت یعنی بندگی و پرستش و خضوعی ویژه در برابر معبود، به شرط این که عمل عبادی از روی عقیده به الوهیت یا ربوبیت و تدبیر، یا خالقیت معبود صادر شده باشد. و با توجه به این که الوهیت و ربوبیت و تدبیر و خالقیت از مختصات ذات مقدس خدای متعال است عبادت و پرستش نیز باید از اختصاصات او باشد، و هیچ موجود دیگری لیاقت چنین مقامی را ندارد. و این است معنای توحید در عبادت.

در برابر توحید در عبادت شرك در عبادت است. از قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم به جز خدا موجودهای دیگری را مانند: فرشتگان، نیروهای غیبی، خورشید و ماه و بعض ستارگان را پرستش می کردند، در برابر آنها کرنش، نذر و نیاز و قربانی می کردند، پرستش آنها از این عقیده سرچشمه می گرفت که آن معبودها را در ربوبیت و تدبیر جهان و تأمین نیازهای خود مؤثر و مستقل می دانستند. برای جلب نظر آنها عبادت و نذر و نیاز و قربانی می کردند. و اگر در برابر بت های ساخته شده از سنگ، چوب و فلز کرنش می کردند

بدان جهت بود که آنها را نماد و مظهری از آن ذوات پنهان می دانستند به گمان باطل شان عبادت آنها را وسیله تقرب به خدا می پنداشتند. در صورتی که کاری از آنها ساخته نبود. قرآن مشرکان را در این عبادت تخطئه می کند و می گوید خدایی را عبادت کنید که همه کاره جهان است. قرآن می گوید:

بگو: آیا به جز خدا چیزی را عبادت می کنید که مالک ضرر و نفع به شما نیست. <sup>(۵۶)</sup>

و می فرماید:

همانا کسانی را که عبادت می کنید، غیر از خدا، نمی توانند به شما روزی برسانند. <sup>(۵۷)</sup>

و می فرماید:

همانا که خدا پروردگار (رب) من و شما است پس او را عبادت کنید و همین است راه راست. <sup>(۵۸)</sup>

و فرمود:

ای مردم! عبادت کنید پروردگاری را که شما و مردم پیش از شما را آفرید. <sup>(۵۹)</sup>

و فرمود:

ای مردم! خدا را عبادت کنید که جز او خدایی (الهی) وجود ندارد. <sup>(۶۰)</sup>

و فرمود:

مشرکان به جز خدا چیزهایی را پرستش می کنند که ضرر و نفعی به آنان

نمی رساند و می گویند: اینها نزد خدا شفیعان ما هستند. <sup>(۶۱)</sup>

و فرمود:

به آنها امر نشده جز اینکه خدای یگانه را عبادت کنند. <sup>(۶۲)</sup>

و فرمود:

بگو: من مأمور هستم که تنها خدا را عبادت کنم و برایش شریک قرار ندهم. <sup>(۶۳)</sup>

چنان که ملاحظه می فرمایید قرآن کریم با نفی ربوبیت، الوهیت، و خلق از معبودهای دروغین پرستش آنها را کاری اشتباه و بی فایده معرفی می کند و عبادت را از مختصات الله می شمارد که ربوبیت و تدبیر جهان از اختصاصات اوست، در درس های سابق با دلیل فلسفی این مطلب آشنا شدید و نیازی به تکرار نیست.

چنان که در تعریف عبادت گفته شد هر خضوعی، حتی غایت خضوع را نمی توان از مصادیق عبادت به شمار آورد بلکه خضوعی عبادت است که از روی عقیده به الوهیت یا خالقیت یا ربوبیت معبود صادر شده باشد و به همین جهت سجده فرشتگان برای حضرت آدم، یا به سوی او که خدای متعال بدان فرمان داده و در قرآن آمده از مصادیق عبادت و شرك نبوده است. قرآن می گوید:

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم (یا به سوی او) سجده کنید، فرشتگان سجده کردند ولی شیطان از سجده امتناع ورزید و گفت: آیا من برای کسی که از خاک آفریده شده سجده کنم؟ <sup>(۶۴)</sup>

معلوم است که سجده برای حضرت آدم عبادت و شرك نبوده است، و گرنه خدا هیچ گاه امر به شرك نمی کند. و هم چنین سجده حضرت یوسف و برادرانش در برابر پدر و مادرشان عبادت و شرك نبوده است. چنان که در قرآن آمده: یوسف والدین خود را بر تخت نشانید و خودش و برادرانش در برابر آنها به سجده افتادند. <sup>(۶۵)</sup>

معلوم می شود که سجده فرشتگان برای حضرت آدم و سجده یوسف و برادرانش برای حضرت یعقوب عبادت و شرك نبوده است، چون فرشتگان و یوسف و برادرانش حضرت آدم و یعقوب را به عنوان الوهیت و خالقیت و ربوبیت سجده نکردند بلکه به عنوان تکریم و احترام بود.

بوسیدن حجرالاسود و استلام آن و طواف بر  
 گرد کعبه در شرع مقدس اسلام به عنوان يك  
 عبادت به شمار رفته و به آن امر شده  
 است، و با این که غایت خضوع در برابر  
 کعبه است شرك محسوب نشده است. بنابراین  
 زیارت مرقد مطهر پیامبر گرامی اسلام و  
 بوسیدن ضریح و دعا کردن نزد آن نیز از  
 مصادیق شرك محسوب نخواهد شد. و هم چنین  
 زیارت مرقد ائمه اطهار و عترت پیامبر  
 ﷺ، و بوسیدن ضریح مطهر آنان، و توسل  
 به ارواح پاک آن بزرگواران و طلب دعا و  
 شفاعت از آن انسان های برگزیده الهی  
 کردن از مصادیق شرك به شمار نمی رود.  
 چون همه زائران می دانند که پیامبر اکرم  
 و ائمه اطهار از بندگان خدا و نیازمند  
 به او هستند. تکریم و احترام آن ها از  
 روی عقیده به الوهیت یا ربوبیت یا  
 خالقیت آنها صادر نمی شود. تکریم آن  
 مراقد شریفه بدان جهت است که به ارواح  
 مقدس پیامبر اکرم و فرزندان برگزیده او  
 نسبت دارند و در احادیث به تکریم و  
 احترام و زنده نگه داشتن خاطرات و اظهار  
 وفاداری و پیروی از آن رجال برگزیده  
 الهی سفارش شده است.  
 و توسل به آن ارواح مقدس در صورتی که  
 در شرع با دلیل های معتبر به اثبات  
 رسیده باشد در واقع اطاعت از دستورهای  
 شریعت و وسیله تقرب به خداست. شما در  
 امور زندگی از علل طبیعی استفاده می  
 کنید و شرك نیست، توسل به ارواح مقدس  
 اولیای خدا نیز می تواند از علل غیر  
 طبیعی باشد. ولی به هر حال نه علل طبیعی  
 در تأثیراتشان استقلال دارند، نه علل غیر  
 طبیعی و از مصادیق شرك به شمار نمی  
 روند.

## عدل

عدل از صفات ثبوتی و صفت افعال است؛ بدین معنا که همه کارهای خدا بر طبق موازین عدل انجام می‌گیرد و ساحت مقدس او از ارتکاب ظلم و ستم منزه است. عدل خدا عقیده ای اسلامی و مورد اتفاق عموم مسلمانان می‌باشد؛ گرچه در تفسیر آن در میان متکلمان اختلاف نظر وجود دارد و آنان را به دو گروه معتزلی و اشعری یا عدلیه و غیر عدلیه تقسیم کرده است. در قرآن کریم صفت عدل برای خدا اثبات و ظلم از او نفی شده است به عنوان نمونه:

در قرآن می‌گوید:

خدا شهادت می‌دهد و ملائکه و دانشمندان نیز که خدای برپا دارنده عدل جز او نیست خدایی جز او نیست و پیروز و حکیم است. (۶۶)

و می‌فرماید:

کلمه (فرمان) پروردگارت در راستی و عدالت به اتمام رسیده و کسی نیست که کلمات (فرمان ها) او را تغییر دهد، او شنوا و دانا است. (۶۷)

و می‌فرماید:

همانا که خدا ذره ای ستم نمی‌کند، اگر کار خوبی باشد آن را مضاعف (چند برابر) می‌کند و از جانب خود پاداش بزرگی می‌دهد. (۶۸)

در حسن عدل و زشتی ظلم تردید نیست. همه مردم عدل را دوست دارند و عادل را ستایش می‌کنند، ظلم را زشت می‌دانند و ظالم را مذمت می‌کنند. برای عدل تعریف های مختلفی شده که فرصت ذکر و بررسی آنها نیست.

بهترین تعریف چیزی است که از برخی کلمات نهج البلاغه استفاده می شود: حضرت علی علیه السلام در بیان افضلیت عدل از جود فرمود: «عدل هر چیزی را در جایگاه خودش قرار می دهد.» <sup>(۶۹)</sup>

عدل یعنی حق هر صاحب حقی را ادا کردن: «اعطا کل ذی حق حقه».

هر انسانی طبق آفرینش ویژه اش حقوقی دارد که دیگر انسان ها وظیفه دارند آنها را محترم بشمارند؛ مانند حق کار کردن و تملک حاصل دست رنج خود، حق امنیت و آزادی، حق حیات و زندگی، حق تحصیل علم، حق ازدواج و تولید فرزند، و ده ها حق دیگر، عادل کسی است که در معاشرت های خود، حقوق دیگران را محترم می شمارد و بدان ها تجاوز نمی کند برای اثبات عدل خدا و نفی ظلم از دو گونه دلیل می توان استفاده کرد:

## اول از قرآن

خدای متعال در آیات فراوان به رعایت عدل و انصاف سفارش کرده و از ظلم و ستم بر حذر داشته است.

از باب نمونه، سه آیه را می‌آوریم:  
همانا خدا به عدل و احسان فرمان می‌دهد. (۷۰)

ای مؤمنان برپا دارنده عدل باشید و برای خدا شهادت بدهید. (۷۱)

مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است. عذابشان را تا روزی که چشمها در آن خیره می‌ماند به تأخیر می‌افکند. (۷۲)

خدایی که در ده ها آیه بندگان را به رعایت عدل و انصاف امر کرده و از ارتکاب ظلم و ستم بر حذر داشته امکان ندارد خودش بر بندگان ستم کند.

## دوم دلیل عقلی

کسی که حقوق دیگران را نادیده می گیرد و بر آنها ستم می کند از چند صورت خارج نیست: یا بدی و قبح ظلم را درک نمی کند، یا بدان چه از مظلومان می گیرد نیازمند است، حاصل دست رنج آنها را غصب می کند تا نقصان خودش را برطرف سازد یا قدرت ادای حقوق آنها را ندارد، یا بخیل است و از عطای چیزی به دیگران بخل می‌ورزد، یا از باب انتقام و لهو و لعب مرتکب ستم می شود.

اما درباره خدای متعال هیچ يك از این احتمالات وجود ندارد، زیرا قبلاً خواندید که خدای متعال عالم و حکیم است. کارهای خود را از روی علم و حکمت انجام می دهد و جهل در وجودش راه ندارد، واجد همه کمالات است و نقصان در او راه ندارد، او منشأ همه کمالات است و نقصانی ندارد تا بخواهد با ستم بر دیگران نقصان و کمبود خود را برطرف سازد، فیاض و جواد است و در افاضه کمال به دیگران چیزی از او کم نمی شود تا از عطای فیض به دیگران بخل بورزد، قدرت مطلق است و در دادن کمال به دیگران ناتوان نیست.

بنابراین چون ظلم، کار زشتی است که همه عقلاً زشتی آن را درک می کنند خدای متعال نیز از ارتکاب ظلم منزّه است. هر موجودی از جمله انسان - را بر طبق استعداد و ظرفیت وجودی او کمال می بخشد و حقی را تضييع نمی کند.



## عدل در آفرینش

عدل در آفرینش بدین معناست که در آفرینش موجودات جهان هستی استعدادها و استحقاق‌ها رعایت شده و از جانب خدای متعال منع فیض و تبعیض ناروایی به عمل نیامده است در توضیح این سخن باید به چند مطلب اشاره کنیم:

مطلب اول: پدیده‌های جهان هستی را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

## عالم مجردات و عالم مادیات.

**الف) جهان مجردات:** مجردات موجوداتی هستند که حرکت و تکامل ندارند آن چه باید بشوند از آغاز شده اند، و به اصطلاح فعلیت محض هستند مادی و جسمانی نیستند با چشم دیده نمی شوند، فساد و مرگ ندارند. واسطه فیض الهی هستند و عصیان و تخلف در آنها راه ندارد.

این موجودات نادیدنی در لسان شرع به نام های: ملائکه، جنود الهی، مدبّرات، مقسمات، عرش، کرسی، لوح و قلم معرفی شده اند. از این قبیل تعریفات چنین استفاده می شود که بین خدای جهان آفرین و پدیده های جهان هستی واسطه هایی وجود دارد که با چشم دیده نمی شوند؛ به عبارت روشن تر، نظام آفرینش با ترتیب و نظم خاصی به وجود می آید و اداره می شود. ملائکه مجریان فرمان تکوینی الهی هستند و تخلف و عصیان ندارند. <sup>(۷۳)</sup>

هر يك از فرشته ها جایگاهی ویژه و مسئولیت خاصی بر عهده دارد. <sup>(۷۴)</sup>

گفتنی است که مقام های فرشتگان تکوینی است نه قراردادی. بدین معنا که هر يك از آنها وجود خاصی دارند که مسئولیت هایشان از آن وجود نشأت می گیرد. ناگفته نماند که فرشتگان در وجود و افعالشان استقلال ندارند بلکه واسطه ای بیش نبوده و نیازمند و وابسته به خدای بی نیاز و قادر و عالم و حکیم هستند.

**ب) جهان ماده و مادیات:** مادیات بر خلاف مجردات، دارای ماده و صورت هستند. از جهت ماده تغییر پذیرند حرکت و تکامل دارند، صورت های ماده عوض می شود ولی ماده باقی می ماند. هرگاه ماده در اثر حرکت استعداد و قابلیت صورت جدیدی را

پیدا کرد صورت جدیدی به آن عطا می شود؛ مثلاً یک درخت سیب را در نظر بگیرید این درخت دارای ماده ای است و صورتی. صورت آن عبارت است از: درخت سیب بودن که رشد و نمو می کند و میوه می دهد. و ماده آن عبارت است از چیزی که صورت درخت سیب را پذیرفته است، ماده درخت سیب قبلاً صورت دیگری داشت؛ مثلاً دانه سیب بود. دانه سیب در اثر رشد و حرکت استعداد درخت شدن را پیدا کرد، پیرو آن صورت درخت به آن داده شد همین درخت بعد از خشکیدن صورتش عوض می شود و به صورت خاک تبدیل می شود ولی ماده اش همان ماده سابق است، اما آثار درخت سیب را ندارد. وضع ماده و صورت و تغییر و تبدیل به همین طریق ادامه خواهد یافت.

جهان ماده و مادیات بسیار گسترده است و بشر اطلاعات کامل و درستی از آنها ندارد، اطلاعات ما محدود است به زمین و تعداد محدودی از موجودات زمینی مانند انواع و اصناف گیاهان، انواع حیوانات، انواع معادن، آب، هوا، نور، حرارت، اطلاعات کمی از خورشید و بعضی ستارگان، اما از عالم عظیم و بهت آور کهکشان ها، ستارگان ثابت و سیّار، اطلاعات درست و کاملی نداریم. از جهان عظیم و پنهان اتم ها نیز اطلاعات درستی نداریم. گرچه پژوهش گران برای کشف اسرار جهان اتم تلاش کرده و می کنند و در این خصوص به کشفیات بزرگی رسیده اند ولی رازهای کشف نشده میلیاردها بیش از کشف شده ها است.

اما آن چه می توان به طور اجمال گفت این که همه این ها از پدیده های موجودات مادی هستند که در طول سالیان بسیار دراز و در اثر فعل و انفعال های طبیعی تکامل یافته و تغییر صورت داده و می دهند و هر جا استعداد تازه ای به وجود آمده صورت

جدیدی را دریافت کرده اند. از آینده این حرکت و تکاپوی همگانی نیز اطلاعات دقیق و کاملی نداریم. سبحان الله العظیم.

مطلب دوم قانون کلی علیت: قبلاً با معنای علت و معلول آشنا شدید. معلول پدیده ای است که در مقام ذات وجود ندارد، وجود و عدم نسبت به او يك سان است و به همین جهت نیاز به علت دارد. علت چیزی است که وجود معلول بر او توقف دارد. در میان هر علت و معلولی ارتباط و سنخیت ویژه ای وجود دارد. هر معلولی از هر علتی صادر نمی شود. و هر علتی منشأ وجود هر معلولی نخواهد شد. علت اگر پدیده باشد خود نیز به علتی دیگر نیاز دارد. و هم چنین علت او و علت علت او، سلسله علت و معلول ها تا جایی ادامه خواهد یافت که به علتی برسیم که پدیده نباشد؛ یعنی ذاتی که عین وجود و هستی و بی نیازی است. او خدای متعال و واجب الوجود است و علت العلل نیز نامیده می شود.

بنابراین قانون علیت و معلولیت و اسباب و مسببات يك قانون کلی و جهان شمول است که بر جهان هستی حاکمیت دارد و بدان نظام بخشیده است. خدای متعال از طریق علل و معلولات جهان را آفریده و اداره می کند، جهان نظم و قانون دارد و با فرمان تکوینی خدای متعال اداره می شود

در قرآن می فرماید:

ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم و فرمان ما یکی بیش نیست، به اندازه چشم به هم زدن. <sup>(۷۰)</sup>  
در این نظام قانون مند هر پدیده، جایگاه ویژه ای دارد و تخلف بردار نیست.

اگر جز این باشد مجموعه نظام بر هم خواهد خورد.

اکنون به توضیح عدل الهی در آفرینش انسان می پردازیم: عدل در آفرینش انسان بدین معناست که اصل ایجاد انسان و ویژگی های هر يك از انسان ها عادلانه و بر طبق استعداد و استحقاق آنها است و منع فیض و تبعیض ناروایی به عمل نیامده است.

بدین بیان: انسان یکی از موجودات طبیعی جهان هستی است. همانند انواع گیاهان تغذیه و رشد و تولید مثل دارد، و همانند انواع حیوانات احساس و شعور و حرکت با اراده دارد. بنابراین می توان او را نوعی نبات و حیوان به شمار آورد. ولی از يك امتیاز مهم برخوردار است که در سایر نباتات و حیوانات وجود ندارد: انسان عقل و هوش و تفکر دارد که در سایر حیوانات دیده نمی شود. منشأ این امتیاز، روح مجرد و ملکوتی اوست که انسانیت انسان بدان بستگی دارد، به اصطلاح «صورتِ نوعی انسان» نامیده می شود. انسان نیز مانند سایر موجودات مادی، ماده ای دارد و صورتی.

ماده انسان همان چیزی است که قبلاً صورتی دیگر داشت و اکنون نفس انسانی و روح مجرد ملکوتی را پذیرفته است. هر ماده ای لیاقت و استعداد پذیرش نفس انسانی را ندارد. موادی که صورت نباتی یا حیوانی را پذیرفته اند نمی توانند به طور مستقیم نفس انسانی را بپذیرند و انسان شوند. تنها نطفه انسان (منی) است که می تواند نفس انسان را بپذیرد و انسان شود. آن هم بعد از تغییر و تکامل های فراوان و شگفت انگیز، نطفه انسان نیز قبلاً نطفه نبود بلکه به صورتی دیگر موجود بود، به تدریج و با حرکت و تکامل نطفه شد. وقتی نطفه مرد در جای مناسب

یعنی رحم مادر قرار گرفت و با نطفه زن ترکیب یافت استعداد انسان شدن پیدا می کند و روح انسانی به او افاضه می شود و باید چنین باشد چون خدای متعال بخیل نیست.

اما انسان ها نیز از جهت هوش، حافظه، قیافه، رنگ پوست، قد، سلامت بدن یا عیب یکسان نیستند، بلکه تفاوت های فراوانی دارند. این تفاوت ها نیز معلول ویژگی های نطفه پدر و مادر و آبا و اجداد آنها، نوع تغذیه پدر و مادر به ویژه در ایام آبستنی و شیر دادن، محیط زندگی آنها، سلامت یا بیماری پدر و مادر و اجداد می باشد. نطفه ای که صورت انسان خاص را می پذیرد این گونه استعداد داشته و بر طبق نظام علیت و معلولیت باید این چنین آفریده شود.

بنابراین هر انسانی در نظام قانون مند علیت و معلولیت جایگاه ویژه ای دارد و طبق استعداد خاصی که ماده آن داشته استحقاق وجود داشته و به همان گونه و بدون ظلم و تبعیض وجود و کمالات وجودی را دریافت کرده است. اگر جز این باشد باید قانون جهان شمول علّیت و معلولیت به هم بخورد و اصل نظام از هم بپاشد و اصلاً وجود پیدا نکند.

بنابراین عدل در آفرینش جهان و انسان بدین معناست که پدیده های جهان و از جمله انسان ها طبق استعدادی که پیدا کرده اند استحقاق وجود یافته اند و به همان مقدار و همان گونه وجود و کمالات وجودی به آنها عطا شده، منع فیض و تبعیض ناروایی به عمل نیامده است.

## عدل خدا و اشکال های آن

عدل یکی از مسائل مهم اسلامی است که همواره در کتاب های کلام و فلسفه مورد بحث بوده است. فیلسوفان و علمای اسلام بدان معتقد بوده و شدیداً از آن دفاع کرده اند. بر عکس گروهی از مخالفان، عدل خدا را مورد انکار و تردید قرار داده و در این خصوص، شبهه افکنی کرده و می کنند. اینان وقوع زلزله های ویران گر، سیلاب های خسارت بار، کودکان ناقص الخلقه و معلول، تفاوت ها و تبعیض هایی که در افراد انسان ها مشاهده می شود، وجود حیوانات درنده و موذی و دیگر امور از این قبیل را از نشانه های عدم وجود عدل در آفرینش دانسته اند و از این راه اصل وجود آفریدگار جهان و معاد نیز مورد تشکیك واقع شده است.

بنابراین طرح مسئله عدل و پاسخ گویی به شبهات در شرایط کنونی يك ضرورت به شمار می رود. بحث عدل و پاسخ به شبهات آن، یکی از مسائل مهم فلسفی و کلامی است که در کتاب های فلسفه و کلام به تفصیل مورد دقت و بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده است. متأسفانه طرح آن مسائل دشوار در این نوشتار کوتاه امکان پذیر نیست، ولی برای این که شبهات بی پاسخ نماند سعی می کنم پاسخ های کوتاه و ساده ای را بیان کنم. مهم ترین اشکال و پاسخ آنها در چهار عنوان بررسی می شود:

اول: آفت ها و بلیه های طبیعی مانند زلزله های خسارت بار، سیلاب های ویران گر، طوفان های هولناك و دیگر بلیه های طبیعی از این قبیل. می گویند: وقوع این حوادث تلخ که غالباً خسارت های جانی و مالی فراوانی به همراه دارد چگونه با

عدل خدا سازگار است؟ چرا از وقوع این حوادث جلوگیری نمی‌کند؟ و چرا جهان را این‌گونه آفریده است؟

به طور کوتاه می‌توان گفت: این قبیل حوادث از جمله رویدادهای طبیعی و معلول علل و عوامل خاص خود می‌باشند، از سوی دیگر قبلاً دانستید که خدای متعال جهان طبیعت و پدیده‌های مادی را به وسیله علل و اسباب آفریده و اداره می‌کند و با قانون علیت و معلولیت جهان را نظم داده است نه بدین صورت که اول پدیده‌ها را آفریده و بعداً علیت و معلولیت را به آنها داده باشد بلکه علیت و معلولیت عین وجود آنها و با یکدیگر رابطه تکوینی دارند. هر يك از علل و معلولات در جایگاه ویژه خود قرار دارند و نفی هر يك از آنها به معنای نفی مجموع نظام خواهد بود؛ به عنوان مثال به مراتب اعداد بنگرید، هر يك از اعداد (۱- ۲- ۳- تا آخر) در جایگاه ویژه خود قرار دارد، عدد پنج نمی‌تواند در جایگاه عدد ده قرار گیرد و بالعکس. از مجموع سلسله اعداد نمی‌توان مثلاً عدد پنج را به کلی حذف کرد. حذف آن یعنی حذف کلیه اعداد.

نظام آفرینش نیز همین‌گونه است، هر پدیده‌ای در جایگاه ویژه خود قرار دارد و با علل و اسباب خود رابطه تکوینی دارد. و به علت العلل یعنی خدای متعال منتهی می‌شوند که وجود عین ذات او و بی‌نیاز از غیر می‌باشد. مجموع پدیده‌های جهان هستی با اراده او به وجود آمده و اداره می‌شوند، ولی نه با اراده‌های جدا جدا بلکه با يك اراده بسیط. قرآن می‌فرماید: امر تکوینی (ایجاد)

جز یکی نیست، همانند يك چشم به هم زدن. (۷۶)



بنابراین زلزله، پدیده ای طبیعی است و به گفتار کارشناسان منافع فراوانی به همراه دارد و در نظام طبیعت يك امر ضروری به شمار می رود. گفته اند: اگر زلزله نبود کوه نبود و اگر کوه نبود باران و برف نبود و اگر باران نبود حیات نباتی و حیوانی و انسانی امکان پذیر نبود.

البته گاهی بعضی زلزله ها خسارت های جانی و مالی به همراه دارد که از لوازم تزام بین پدیده های طبیعت می باشد. نمی توان از خدای متعال توقع داشت که در موارد زلزله های خسارت بار شخصاً دخالت کند و از وقوع آنها جلوگیری نماید چون جلوگیری از آن باید از راه نفی علت آن انجام بگیرد، و لازمه اش به هم خوردن نظام آفرینش خواهد بود.

پیش گیری از خسارت های زلزله بر عهده خود انسان نهاده شده است، خدا به انسان عقل و هوش داده تا با کسب دانش و تجربه علل و عوامل زلزله ها را شناسایی کند و با مهار طبیعت جلو خسارت هایش را بگیرد یا به حداقل برساند در زمین های زلزله خیز خانه نسازد و ساختمان ها را در برابر وقوع زلزله مقاوم گرداند؛ چنان که بعضی کشورها در حل این مشکل به موفقیت های بزرگی دست یافته اند.

درخصوص سیلاب های خسارت بار نیز می توان همین گونه سخن گفت: سیلاب معلول بارش باران های شدید بر نقاط مرتفع زمین، شیب دار بودن زمین و سیال بودن آب است. بنابراین، جریان سیل در شرایط خاص، حادثه ای طبیعی است که معلول علل و اسباب خاص خود می باشد. بارش باران بر ارتفاعات و شیب دار بودن زمین و روان بودن آب از نعمت های بزرگ الهی هستند که حیات گیاهان و حیوانات و انسان ها را

میسر ساخته اند. و همه در جای خویش نیکو هستند، آیا تاکنون فکر کرده اید که اگر باران بر زمین های مرتفع نمی بارید یا زمین شیب دار نبود یا طبیعت آب روان نبود زندگی ما چگونه می شد؟ البته لازمه اینها چنین است که در برخی موارد سیلاب جاری شود و خسارت های جانی و مالی به همراه داشته باشد مسئولیت پیش گیری از این خسارت ها بر عهده انسان عاقل نهاده شده است. باید در مسیر احتمالی سیل ها خانه نسازند، و ساختمان های خود را در برابر احتمال سیلاب مقاوم بنا کنند. اگر انسان ها در این مورد کوتاهی کنند و خسارتی ببینند تقصیر از جانب خودشان می باشد.

دوم کودکان ناقص الخلقه: یکی از موارد نقض عدل الهی ایجاد کودکان ناقص الخلقه است. مانند کودکانی که از آغاز ولادت کر یا کور یا لال یا فلج یا معلول یا دیوانه و عقب مانده از مادر متولد می شوند. می گویند: وجود این قبیل کودکان ناقص الخلقه که ناچارند عمری را با سختی بگذرانند و پدر و مادرانشان نیز در پرستاری از آنها زجر بکشند چگونه با عدل خدا سازگار است؟ چرا همانند سایر کودکان از سلامت کامل برخوردار نیستند؟ و چرا اصلاً آفریده می شوند؟ آیا این ظلم نیست؟ در پاسخ این اشکال می توان گفت: نقص این قبیل کودکان یا در اثر نقصانی است که در نطفه پدر و مادرشان (ژن های معیوب) وجود داشته و از اجداد خود به ارث برده اند یا در اثر تغذیه نامناسب پدر و مادر، مخصوصاً مادر در ایام بارداری و شیر دادن است، یا در اثر رشد جنین در محیط های آلوده به سموم و مواد زیان بار می باشد یا در اثر ضربه ای است که در ایام بارداری یا در حال زایمان بر

شکم مادر وارد شده است. به هر تقدیر، نقصان نوزاد مربوط به نقصی است که در ماده پذیرنده صورت انسان وجود داشته است. خدای متعال به این قبیل کودکان وجود ناقص نداده بلکه وجود داده ولی ظرفیت ماده پذیرنده آنها بیش از این نبوده است. ظرفیت و استعداد ویژه ماده هر يك از اینها نیز معلول علل و اسباب خاص خود می باشد.

در این جا دو سؤال پیش می آید: سؤال اول این که خدایی که از نقصان این ماده آگاه است چرا وجود انسان به او می دهد تا انسان ناقص آفریده شود؟ سؤال دوم این که مگر خدا قادر نیست به چنین ماده ای صورت انسان سالم عطا کند؟

در پاسخ سؤال اول می توان گفت: چنان که قبلاً گفته شد وجود پدیده های مادی مربوط است به استعداد خاصی که در ماده آنها پیدا شده است. هر استعدادی که در ماده پیدا شد بر طبق آن صورتی به او داده خواهد شد، ماده ای که استعداد پذیرش صورت انسان را پیدا کرد صورت انسانی به او عطا خواهد شد. نفس انسان خیر و کمال است باید افزوده شود، نهایت این که اگر این ماده استعداد رشد جسمانی کامل داشت به طور صحیح رشد می کند و اگر نقصی در آن بود از رشد کامل محروم خواهد شد.

در پاسخ سؤال دوم نیز می توان گفت: چنان که قبلاً گفته شد خدای متعال پدیده های هستی را به وسیله علل و اسباب آفریده و اداره می کند و از همین راه جهان نظام یافته است. نباید توقع داشت خدای متعال در بعضی موارد شخصاً دخالت کند و بدون وجود علل طبیعی به ماده غیر مستعد رشد صحیح جسمانی عطا کند. این بدان معناست که در برخی موارد، قانون

علیت و معلولیت و نظم جهان آفرینش را بر هم بزند و چنین کاری امکان پذیر نیست. در يك كلام، در قدرت خدا شك نیست ولی قدرت او به امر محال تعلق نمی گیرد، و بر هم خوردن نظام علیت و معلولیت از محالات است.

بنابراین، نواقصی که در کودکان معلول مشاهده می شود معلول نقصان و عدم استعداد نطفه ای است که نفس انسان بر آن افزوده شده است. و خود آن نقصان نیز معلول علل خاص خود می باشد و از لوازم جهان ماده و محصول تزاخمت موجودات مادی است و جلوگیری از آنها جز از راه جلوگیری از وقوع علل طبیعی امکان پذیر نیست. خدا به انسان عقل و هوش داده تا با پژوهش های علمی و تجربه علل و عوامل حدوث این نواقص را کشف کند و در تولید فرزند و حتی در موقع انتخاب همسر مورد استفاده قرار دهد با رعایت کامل قوانین بهداشت، در محیط زیست و در تغذیه در ایام بارداری و زایمان می توان از تولید کودکان ناقص تا حد زیادی جلوگیری کرد.

ممکن است کسی بگوید: در صورتی که پدر و مادر و مسئولان سالم سازی محیط زیست و بهداشت عمومی به وظیفه خود عمل نکردند و کودکی ناقص و معلول به دنیا آمد او چه تقصیری دارد که ناچار است عمری را با تحمل دشواری های فراوان بگذراند؟ در پاسخ می گوییم: البته او تقصیر ندارد خدای متعال هم بیش از حد قدرتش تکالیفی را بر او مقرر نداشته است. او انسان است و تکامل نفسانی برای هر انسانی به مقدار استعداد و تلاش میسر می باشد. صبر و تحمل مشکلات او نیز قطعاً بی پاداش نخواهد بود. و در جهان پس از مرگ نتیجه آنها را خواهد دید. پدر و مادر و دیگر پرستاران او نیز پاداش نیک خواهند داشت.

سوم تفاوت ها و تبعیض ها: یکی از موارد نقض عادلانه بودن آفرینش وجود تفاوت در میان افراد انسان است. مانند تفاوت در رنگ پوست، زیبایی و زشتی، هوش و حافظه، قوای جسمانی و دیگر امور از این قبیل، گفته می شود همه انسان ها حق حیات و برخورداری از نعمت های زندگی دارند، چرا متفاوت آفریده شده اند؟ چرا به انسان ها هوش و حافظه يك سان داده نشده است؟ مگر افراد زشت چه جرمی داشتند که زشت آفریده شدند؟ آیا این قبیل تفاوت ها تبعیض ناروا و ظلم نیست؟

در پاسخ می توان گفت: تفاوت های مذکور یا معلول استعداد های متفاوتی است که در نطفه پدر و مادرشان بوده و از اجداد خود به ارث برده اند یا معلول اوضاع و شرایط محیط زندگی آنها است یا معلول نوع تغذیه پدر و مادر و به ویژه مادر در زمان بارداری است. به هر تقدیر، تفاوت انسان ها معلول استعدادهای متفاوت طبایع آنها می باشد. و در يك کلام تفاوت ها قابل انکار نیست، ولی نباید آنها را تبعیض ناروا به شمار آورد، تبعیض در جایی صادق است که به دو نطفه ای که از جهت استعداد یکسان هستند دو نوع کمال وجودی داده شده باشد در صورتی که در موارد مذکور چنین نیست.

چهارم وجود حیوانات موذی: گفته می شود وجود حیوانات موذی مانند درندگان، گزندگان، انواع ویروس ها و میکروب های زیان بار که جان و سلامت انسان ها و برخی حیوانات را به خطر انداخته اند چگونه با عدل خدا سازگار است؟ وجود این حیوانات موذی چه فایده ای دارد؟ و چرا اصلاً آفریده شده اند؟

در پاسخ می توان گفت: مقتضای جود و فیض خدا این است که در هر ماده ای که

استعداد وجود خاصی را پیدا کرد بر طبق استعدادش افاضه وجود بکند، اگر استعداد وجود حیوانات درنده و گزنده پیدا شد نفس حیوانی را به آن افاضه می کند و اگر استعداد وجود میکرب را پیدا کرد همان وجود را به آن عطا می کند. وجود این قبیل حیوانات موذی گرچه ممکن است برای انسان ها و دیگر حیوانات زیان بار باشد ولی برای خود آنها خیر و کمال است. وجود عقرب گرچه برای انسان ضرر دارد ولی برای خود آن خیر و کمال است. به علاوه وجود این حیوانات قطعاً منافع در بر دارد گرچه انسان هنوز به منافع آن ها پی نبرده است. بی اطلاعی ما دلیل بی فایده بودن آنها نیست.

خدای متعال به انسان عقل و هوش داده تا از منافع دیگر موجودات و از جمله حیوانات موذی بهره بگیرد و از زیان های احتمالی آنها جلوگیری کند. انسان می تواند حتی از ویروس ها و میکرب های زیان بار، با رعایت بهداشت و بهره گیری از مواد ضد میکرب با میکرب ها مبارزه کند و تأثیرات آنها را خنثی سازد. بنابراین وجود حیوانات موذی را نمی توان به عنوان شر و ناقض عدل در آفرینش به شمار آورد.

## نقش عدل در نبوت

عدل یکی از صفات افعال خدای متعال است. بدین معنا که همه کارهای خدا عادلانه است و بر هیچ کس ستم نمی کند این اصل نه تنها در آفرینش موجودات جاری است چنان که قبلا بدان اشاره شد بلکه پایه و اساس سایر اصول عقاید مانند نبوت، امامت و معاد نیز است. اگر کسی در ضرورت عدل الهی تشکیک کند نبوت و امامت و معاد را نیز نمی تواند اثبات کند. در بحث نبوت در چهار مورد به عدل استناد می شود.

مورد اول ضرورت تشریح احکام و تکالیف و ارسال آن به وسیله پیامبران که نبوت عامه نامیده می شود. در این بحث چنین گفته می شود:

۱ - در فلسفه و کلام به اثبات رسیده که گرچه انسان يك حقیقت بیش نیست ولی دارای چند مرتبه وجودی است، از يك طرف جسم طبیعی و مادی است و آثار آن را دارد. از سوی دیگر جسم نامی است و از این جهت تغذیه و نمو دارد، از طرف دیگر دارای نفس حیوانی است و حس و حرکت دارد. اما عالی ترین مرحله وجودی او روح مجرد ملکوتی است که انسانیت او به آن بستگی دارد.

۲ - به اثبات رسیده که گرچه بدن مادی انسان در معرض انحلال و مرگ است ولی روح انسانی او مرگ و نابودی ندارد بلکه به هنگام مرگ از جهان دنیا به جهان آخرت منتقل می شود تا در جهان جاویدان آخرت به پاداش اعمال نیک و کیفر کارهای بد خود برسد.

۳ - انسان در این جهان دو نوع زندگی دارد: یکی زندگی نباتی و حیوانی که

مربوط به تن اوست، دیگری زندگی باطنی که مربوط به نفس و روح انسانی اوست.

۴ - زندگی نفسانی انسان بستگی دارد به نوع عقائد، اخلاق، و اعمال نیک و یا بد او. اگر در جهان با عقائد صحیح و اخلاق نیک و اعمال شایسته در صراط مستقیم انسانیت حرکت کند، روح ملکوتی او تکامل یافته و در جهان پس از مرگ زندگی خوش و سعادت‌مندانه ای خواهد داشت. و اگر با عقاید باطل و اخلاق زشت و اعمال ناشایسته از صراط مستقیم انسانیت انحراف یافت در وادی های تاریک حیوانیت و درنده خوئی سقوط خواهد کرد و در جهان آخرت زندگی سخت و دردناکی خواهد داشت.

قرآن کریم در آیات فراوان دین و شریعت را به عنوان صراط مستقیم و خدای متعال را به عنوان هادی و پیامبر را به عنوان بشیر و نذیر معرفی کرده است. از باب نمونه:

بگو: پروردگارم مرا به صراط مستقیم که دین استواری است هدایت کرده است. (۷۷)  
ما آنان را به راه راست هدایت کردیم. (۷۸)

خدا هر کس را که بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند. (۷۹)  
بگو: شرق و غرب جهان مال خداست هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند. (۸۰)

همانا که خدا پروردگار من و شماست، پس او را پرستش کنید و این است صراط مستقیم. (۸۱)

تو را نفرستادیم مگر برای این که مژده دهی و بترسانی. (۸۲)

چنان که ملاحظه می کنید در این آیات و ده ها مانند اینها دین و شریعت به عنوان صراط مستقیم و خدای متعال به عنوان هدایت کننده بدان معرفی شده است. هدایت



به معنای راهنمایی است و راهنمایی بدون وجود راه تصور ندارد. دین عبارت است از مجموعه اصول عقاید صحیح اخلاق و احکام و قوانین شریعت و این همان صراط مستقیم است. که در نمازها مرتب از خدا می خواهیم که ما را به سوی آن هدایت کند: **(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** .

با توجه به آن چه گفته شد نتیجه می گیریم: خدایی که انسان را آفریده و کمالاتی را برایش مقرر داشته و به نیروی استکمال مجهزش ساخته و برای رسیدن به کمالات نفسانی راه خاصی را برایش پیش بینی کرده و می داند که در پیمودن این راه دشوار نیاز به هدایت و کمک دارد قطعاً او را در جهل و بلاتکلیفی رها نمی سازد. مهمل گذاشتن انسان های نیازمند ظلم و کاری قبیح به شمار می رود که ساحت مقدس خدای علیم و حکیم و قادر و غنی از آن منزّه خواهد بود. گرچه در بحث نبوت عامه به قاعده لطف تمسک شده است ولی چنان که ملاحظه فرمودید عقیده به عدل الهی نیز بسیار مهم است. اگر عدل پذیرفته نشود در اثبات ضرورت نبوت تمسک به قاعده لطف تنها کفایت نمی کند و نمی تواند پاسخ گوی شبهات باشد.

مورد دوم صفات ممتاز پیامبران: در بحث نبوت به اثبات رسیده که پیامبران صفات ممتازی دارند که مهم ترین آنها سه چیز است:

یک: علم کامل به مجموع احکام و قوانین، عقاید صحیح، اخلاق نیک که انسان ها بدان نیاز دارند؛  
دو: عصمت یعنی مصونیت کامل از خطا، اشتباه، فراموشی و گناه؛

سه: قدرت بر انجام کار خارق العاده، در موارد لازم جهت اثبات این که در ادعای پیامبری صادق است.

وجود این سه مزیت را برای پیامبر ضروری می دانند. در اثبات نظر خود معمولاً به «برهان لطف» استناد کرده اند؛ بدین بیان که مقتضای لطف الهی این است که پیامبران از سه مزیت مذکور برخوردار باشند تا در ارشاد و هدایت مردم موفق تر باشند.

ولی گمان می کنم در این مسئله هم بهتر است از اصل عدل الهی استفاده کنیم؛ بدین بیان که ارسال پیامبری که جاهل به همه یا بعض احکام باشد و احتمال خطا و اشتباه در تبلیغاتش وجود داشته باشد یا برای اثبات نبوت خود معجزه نداشته باشد با عدل خدا سازگار نیست، زیرا در هدایت و راهنمایی انسان ها به صراط مستقیم دین کوتاهی شده و ساحت مقدس پروردگار حکیم و عالم از چنین امر زشتی منزه می باشد.

مورد سوم مقدور بودن تکالیف: در علم کلام به اثبات رسیده که احکام و تکالیف شرعی باید در حد قدرت و توان بندگان باشد، در این خصوص هم به آیات و احادیث استدلال شده، هم به دلیل های عقلی. از باب نمونه، قرآن می فرماید:

خدا هیچکس را تکلیف نمی کند مگر به مقدار توانش. <sup>(۸۳)</sup>

خدا هیچکس را تکلیف نمی کند مگر به چیزی که به او رسانده باشد. <sup>(۸۴)</sup>

در راه خدا، چنان که باید جهاد کنید، او شما را برگزید و در دین برایتان حرج و مشقت قرار نداد. <sup>(۸۵)</sup>

خدا نخواسته بر شما سخت بگیرد بلکه خواسته که شما را پاک سازد. <sup>(۸۶)</sup>

در احادیث نیز بدین مطلب اشاره شده است از باب نمونه:

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:  
زیان و زیان رساندن در اسلام نیست.  
اسلام بر منافع مسلمان می‌افزاید و بدی به  
او نمی‌رساند. <sup>(۸۷)</sup>

و همان حضرت می‌فرماید:  
هر چه را که بنده بدان مضطر شود خدا  
آن را حلال کرده است. <sup>(۸۸)</sup>

از این قبیل آیات و احادیث يك حکم کلی  
استفاده می‌شود که خدای متعال در جعل  
احکام و تکالیف، قدرت بندگان را رعایت  
کرده، تکلیف مالایطاق و حکم سخت و طاقت  
فرسا و حرجی ندارد. و با این حکم می  
توان احکام کلی و مطلق را در مواردی که  
عمل بدان‌ها موجب ضرر و حرج باشد تخصیص  
زد. چنان که خود ائمه علیهم‌السلام به بعضی از آن  
تخصیص‌ها تصریح کرده‌اند.

نمونه‌های فراوانی از آنها را می  
توانید در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و فتوای  
فقها بیابید.

به عنوان نمونه: یکی از احکام مهم و  
ضروری اسلام روزه ماه مبارک رمضان است که  
درباره آن تأکیدهای فراوان شده است، ولی  
به کسانی که روزه گرفتن برایشان دشوار  
باشد اجازه افطار داده شده است مانند  
بیمارانی که روزه برایشان ضرر دارد، و  
زنان بارداری که نزدیک زایمان هستند و  
روزه برای خودشان یا جنینی که در رحم  
دارند زیان دارد، و مسافران که سفر آنان  
به مقدار شرعی باشد، و پیرمردان و  
پیرزنانی که روزه گرفتن برایشان دشوار  
است اجازه داده شده که روزه ماه رمضان  
را افطار کنند. البته بعد از ماه رمضان  
در صورتی که عذرشان برطرف شد باید قضای  
آن روزه‌ها را بگیرند؛ مگر پیرمردان و  
پیرزنان که قضا هم بر آنان واجب نیست.  
در سایر احکام و تکالیف شرعی نیز وضع

همین گونه است. اکثر این احکام استثنایی در احادیث آمده است، در مواردی هم که نصّ خاصی وجود نداشته باشد می توان از حکم کلی نفی تکلیف مالایطاق و ضرر و ضرار و حرج استفاده کرد.

در اثبات این اصل علاوه بر آیات و احادیث به «قاعده لطف» نیز استناد شده است؛ بدین توضیح که:

مقتضای لطف الهی بر بندگان این است که در تکالیف مجعول او تکلیف مالایطاق و حَرَجی و طاقت فرسا وجود نداشته باشد.

علاوه بر اینها در این خصوص به اصل «عدل الهی» نیز می توان استدلال کرد؛ بدین بیان که تکلیف مالایطاق و جعل احکام زیان بار و حَرَجی کار زشتی است که ساحت مقدس پروردگار عالم و حکیم از ارتکاب آن منزه می باشد.

گفتنی است در شریعت اسلام احکامی هم وجود دارد که در ابتدای امر چنین تصور می شود که تکلیف مالایطاق و حَرَجی هستند مانند وجوب جهاد و دفاع که علاوه بر دشواری گاهی به زخمی شدن و حتی به شهادت بعضی مجاهدین منتهی می شود، ولی باید بدین نکته مهم توجه داشته باشیم که جهاد و دفاع، امری عقلایی است و از ضروریات زندگی اجتماعی بشر به شمار می رود. این حکم به اسلام اختصاص ندارد بلکه همه ادیان آسمانی و اقوام و ملل در مواقع که عقاید و آرمانها و کشور و ملت خود را در معرض تهاجم دشمن ببینند وظیفه خود می دانند که برای دفاع از آن قیام کنند. چنین کار دشواری را نه تنها تکلیف مالایطاق و حَرَجی نمی دانند بلکه با افتخار و سرافرازی در ایثارگری پیش قدم می شوند، کشته شدگان خود را شهید می دانند و یاد آنها را گرامی می دارند. در اسلام نیز همین گونه است در آیات و

احادیث از جهاد و ایثارگری در راه خدا تعریف و تمجید شده و برای شهیدان، مقام بسیار والایی ذکر شده است.

مورد چهارم عدل خدا در جهان پس از مرگ: پیامبران در طول تاریخ همواره از معاد و روز جزا خبر داده اند. از قول خدای متعال به مؤمنان و نیکوکاران وعده بهشت و نعمت های بهشتی می دادند و بدین وسیله به ایمان و عمل صالح تشویقشان می کردند. و به کافران و بدکاران وعده دوزخ و عذاب های اخروی می دادند. اساس دعوت پیامبران این گونه بود و به همین وسیله، مؤمنین و نیکوکاران را امیدوار و کافران و ستمکاران را بیم می دادند. اکنون این سخن به میان می آید که آیا خدای متعال در جهان آخرت حتماً به وعده هایش عمل خواهد کرد؟ یا این که می تواند به وعده هایش عمل نکند بلکه برعکس می تواند مؤمنان و صالحان را به دوزخ بفرستد و کافران و ستم کاران را به بهشت ببرد؟ عدلیه می گویند: خدای حکیم و عادل حتماً به وعده هایش عمل خواهد کرد، چون وعده داده و خلف وعده کار زشتی است و کار زشت از خدا صادر نخواهد شد.

در آیات فراوان قرآن نیز بدین مطلب تصریح شده است:

ما در قیامت میزان عدل را بر پا می سازیم و به هیچکس ستم نمی شود. <sup>(۸۹)</sup> پس در آن روز به هیچکس ستم نمی شود، و به آن چه عمل کرده اید پاداش داده خواهید شد. <sup>(۹۰)</sup>

خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی کند، کارهای خوبی را که انجام داده از خود اوست و کارهای ناشایسته نیز از خود اوست. <sup>(۹۱)</sup>

از روزی بترسید که به سوی خدا باز می گردید و به هر کس پاداش عملش به تمامی

داده خواهد شد و بر کسی ستم نخواهد شد.  
(۹۲)

در اینجا لازم می‌دانم به نکته بسیار مهم و دقیقی اشاره کنم:  
از آیات و احادیث استفاده می‌شود که ثواب‌ها و عقاب‌های اخروی اموری اعتباری و قراردادی نیستند، بلکه اموری واقعی و محصول و صورت اخروی اعمال و اخلاق نیک یا زشت انسان در دنیا هستند. بهشت و نعمت‌های بهشتی باطن اخلاق نیک و کردار شایسته انسان در دنیا هستند که در این جهان پایه‌گذاری و در جهان آخرت آشکار می‌گردند. دوزخ و عذاب‌های اخروی نیز همین‌گونه است.

در قرآن می‌گوید:

روزی که هر کس کارهای نیک و بد خود را حاضر ببیند، آن‌گاه آرزو می‌کند که ای کاش میان او و کردار ناشایسته‌اش فاصله زیادی بود. خدا شما را از خودش می‌ترساند و نسبت به بندگانش مهربان است.  
(۹۳)

بنابراین اخلاق نیک یا زشت، و کردار شایسته یا ناشایسته انسان در این جهان ملازم و جوهره ذات انسان می‌شوند و همواره تا قیامت با او خواهند بود. و با همان‌ها محشور خواهد شد. بهشت و نعمت‌های بهشتی از اخلاق خوب و اعمال صالح درست می‌شود و جهنم و انواع عذاب‌های اخروی این اخلاقی‌رذیله و کردار ناصالح به وجود خواهد آمد.

## بازتاب ایمان در اخلاق و رفتار

خداشناسی نبوت و معاد، امور ذهنی و بی اثر نیستند، بلکه ایمان مسئولیت آفرین و با عمل، لازم و ملزوم یکدیگرند. ایمان به منزله ریشه درخت و عمل صالح به منزله ساقه و برگ و میوه آن درخت است. ایمان و اعتقاد قلبی نمی تواند فاقد آثار عملی باشد، بلکه به طور حتم آثار و لوازمی را در پی خواهد داشت. به وسیله عمل افراد می توان به مرتبه ایمانشان پی برد. هر چه ایمان قوی تر باشد آثار بیشتری از آن بروز خواهد کرد. هر چه عمل کمتر باشد ایمان نیز ضعیف تر خواهد بود. کسانی که اظهار ایمان و دین داری می کنند ولی آثار ایمان در اعمالشان ظاهر نیست یا در باطن ذات فاقد ایمان هستند و برای فریب دادن مردم تظاهر به ایمان می کنند یا این که از ایمان بسیار ضعیفی برخوردار هستند که نتوانسته آنها را به عمل وادار کند.

ایمان سرچشمه عمل و تعهدآور و مسئولیت آفرین است. ایمان انسان را وادار می کند تا در برابر دستورات الهی تسلیم باشد و در تمام ابعاد زندگی از برنامه ها و رهنمودهای پیامبران پیروی کند. در احادیث فراوان ایمان را به همین معنا تفسیر کرده اند. از باب نمونه، علی علیه السلام می فرماید:

از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدم: ایمان چیست؟ فرمود: تصدیق به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح. <sup>(۹۴)</sup> اگر ایمان واقعاً در دل انسان نفوذ کرده باشد آثارش به طور حتم در گفتار و رفتار او آشکار خواهد شد.

انسان مؤمن با تمام وجود خدا را پذیرفته و به وجودش ایمان دارد و خودش را در برابر او مسئول می‌شناسد و در برابر او و دستورهای پیامبرانش تسلیم خواهد شد. او این حقیقت را پذیرفته که انسان و جهان، پوچ و بی‌هدف نیست و انسان برای نابود شدن به وجود نیامده بلکه برای تکامل نفسانی و انتقال به جهان آخرت و زندگی در آن جهان به وجود آمده است. او می‌داند که هر انسانی مسئول اعمال خودش می‌باشد و حساب و کتابی دارد و نتیجه اعمالش را خواهد دید. مؤمن این حقیقت را باور کرده که مرگ پایان زندگی نیست بلکه وسیله‌ای است برای انتقال از این جهان فانی و گذرا به جهان نور و سرور و جاویدان آخرت.

انسان مؤمن با چنین باور و برداشتی از جهان، چگونه می‌تواند نسبت به اخلاق و گفتار و کردارش بی‌تفاوت باشد؟ با چنین برداشتی زندگی انسان دگرگون می‌شود و در تمام ابعاد و به سوی یک هدف یعنی جلب رضای خدا و پیروی از دستورهای پیامبران متوجه می‌گردد. ایمان زیر بنای عمل و در سه بعد بر روی انسان اثر می‌گذارد:

۱ - اخلاق: انسان مؤمن به زندگی نفسانی و حیات معنوی ایمان دارد و می‌داند که در این جهان به وسیله اخلاق و ملکاتی که کسب می‌کند شخصیت آینده‌اش را می‌سازد و پرورش می‌دهد و با همان‌ها در قیامت محشور خواهد شد.

اگر نیک باشند آینده‌ای خوب و خوش و سعادت‌مند خواهد داشت و اگر زشت و قبیح باشند آینده‌ای تاریک و دردناک نصیبش خواهد شد، به همین جهت همواره سعی می‌کند نفس خویش را از رذایل اخلاق، تصفیه و پاک‌سازد و با مکارم و فضایل اخلاق پرورش دهد. سعی می‌کند شخصیت انسانی و ملکوتی



خویش را تقویت و امیال و خواسته های حیوانی را کنترل کند.

۲ - عبادت و پرستش: انسان مؤمن چون به خدا ایمان دارد و او را تنها آفریدگار و مدبّر جهان می داند در برابر عظمت و قدرت بی پایان او سر تعظیم و عبودیت فرو می آورد و تنها او را ستایش و پرستش می کند. با خدا دل گرم و مأنوس است و با او راز و نیاز می کند و همواره به او پناه می برد و از نیروی لایزالش استعانت می جوید. به وسیله عبادت و ذکر و انس با خدا به تکمیل و پرورش نفس خویش می پردازد و به او تقرب می جوید.

۳ - مسئولیت های اجتماعی: انسان مؤمن نظام سیاسی و اجتماعی اسلام را بهترین وسیله سعادت دنیوی و اخروی خویش می شناسد و خود را در اجرای کامل آنها متعهد و مسئول می داند. در مبارزه با ظلم و ستم و برقرار ساختن عدل اجتماعی تلاش و جهاد می کند. انسان مؤمن خود را وابسته به امت واحد و بزرگ اسلام می داند. عظمت و خوش بختی امت را سعادت خویشتن می شمارد و ضعف و ذلت آن را ضعف و ذلت خود محسوب می دارد. افراد امت را همانند اعضای پیکر خویش می شناسد. از آسایش و خوشی آنها لذت می برد و از ناراحتی و تألم آنها احساس رنج و ناراحتی می کند.

آن چه را برای خود می خواهد برای سایر مسلمین نیز همان را می خواهد. و آن چه را برای خود نمی پسندد برای دیگران نیز نمی پسندد. به همان مقدار که برای رفاه و آسایش خود می اندیشد به همان مقدار برای آسایش و رفاه دیگران تلاش و جهاد می کند. به همان اندازه که برای سعادت و خوش بختی خود و خانواده اش احساس مسئولیت می کند به همان اندازه نسبت به

سعادت و خوش بختی امت واحد اسلام و سایر مسلمین احساس مسئولیت می کند. که مسئولیت های اجتماعی نیز از ایمان سرچشمه می گیرند و بخش مهمی از اسلام را تشکیل می دهند ایمانی که آدمی را به کنج خلوت براند و به سرنوشت جامعه بی تفاوت گرداند، ایمان واقعی نیست. پیامبر گرامی اسلام فرمود:

هر کس به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست، و هر کس که استغاثه مسلمانی را بشنود که مسلمانان را به یاری می طلبد و او را اجابت نکند مسلمان نیست. (۹۰)

زندگی پیامبران و سیره بزرگان دین نیز بهترین گواه است. آنان در حالی که زاهدانی شب زنده دار بودند در صحنه پیکار نیز همانند شیر ژیان جهاد می کردند. چنان نبود که در کنج خلوت بنشینند و به عبادت و دعا اکتفا کنند بلکه علاوه بر آن در صحنه اجتماع و میدان کارزار نیز حضور داشتند و در راه مبارزه با ظلم و استکبار و محرومیت و استضعاف و برای برقرار ساختن عدل اجتماعی نیز تلاش و جهاد می کردند، و در انجام این مسئولیت بزرگ از هیچ گونه فداکاری دریغ نداشتند. با ستم کاران و طاغوت ها می جنگیدند و از هیچ گونه دشواری و سختی نمی هراسیدند.

آری، مکتب توحید، مکتب اخلاق، تقوا، مکتب عبادت و انس با خدا، مکتب جهاد و پایداری و ایثار و مبارزه با ظلم و بیدادگری و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر می باشد. همه اینها از ایمان راستین سرچشمه می گیرند.

گفتنی است چنان که ایمان سرچشمه عمل صالح است هم چنین عمل صالح نیز در تقویت و تثبیت ایمان نقش بزرگی را بر عهده

دارد. هر اندازه که در پرهیز از گناهان و اخلاق زشت و در انجام عمل صالح تلاش کنیم به همان اندازه نور ایمان در دل ما شدیدتر می‌گردد. بنابراین بعد از اعتقاد به خدا و معاد و نبوت باید در عمل به دستورهای الهی بکوشیم تا به مراتبی عالی تر از ایمان نائل گردیم. کسانی که از ایمان تنها به يك باور ذهنی اکتفا می‌کنند و در عمل التزام و تعهدی ندارند و از تمایلات و خواسته های نفسانی خویش پیروی می‌کنند، نه تنها از رسیدن به هدف نهایی حیات باز می‌مانند بلکه به تدریج ایمان خود را از دست می‌دهند. علم و عمل برای روح انسان به منزله دو بالند که با نبودن هر يك از آن‌ها انسان نمی‌تواند به مقام های عالی خداپرستی پرواز و سیر و صعود کند.

مجموعه «جوان و باورها» در شش جلد: «خداشناسی»، «معاد»، «پیامبری و پیامبر اسلام»، «آشنایی با اسلام»، «آشنایی با وظایف و حقوق زن» و «امامت و امامان» به قلم روان حضرت آیه الله امینی که سال‌ها با اندیشه ورزی در منابع و متون دینی و ارتباط دائمی با جوانان و تفکر درباره مسائل عقیدتی و تربیتی آنان آثار متعددی را تألیف کرده اند، با نظمی منطقی سامان یافته است.

بی تردید جوانان با مطالعه منظم، می‌توانند پاسخ های گوناگون فکری خود را از این مجموعه بگیرند.

## پی نوشت ها

- (۱) - استاد آية الله ابراهيم امينى در ۱۳۰۴ شمسی در نجف آباد دیده به جهان گشود. پس از گذراندن تحصیلات کلاسیک در ۱۳۲۱ وارد حوزه علمیه اصفهان شد و ادبیات و مقداری از سطح فقه و اصول را در آن جا گذراند. آن گاه در حوزه علمیه قم به تحصیل ادامه داد و ضمن تکمیل دروس سطح نزد اساتید معروف آن زمان، خارج فقه و اصول را از محضر آیات عظام: بروجردی، خمینی، گلپایگانی و محقق داماد (قدس سرهم) فرا گرفت و فلسفه را از علامه طباطبائی (قدس سره) بهره برد. ایشان علاوه بر تدریس فقه و اصول و فلسفه از ۱۳۴۲ به تالیف و تحقیق پرداخت و آثار زیادی منتشر ساخت از آن جمله است:
- دادگستر جهان؛ بانوی نمونه؛ همه باید بدانند؛ همسر داری؛ تربیت؛ بررسی مسائل کلی امامت؛ وحی در ادیان آسمانی؛ خودسازی؛ انتخاب همسر؛ اسلام و تعلیم و تربیت؛ آشنایی با مسائل کلی اسلام؛ دروس من الثقافة الاسلامیة؛ اسلام و تمدن غرب؛ امامان را بهتر بشناسیم؛ در کنفرانس ها؛ آموزش دین، کتاب های تعلیمات دینی مدارس ابتدایی و راهنمایی. اکثر کتاب های مذکور به يك یا چند زبان خارجی ترجمه شده است.
- (۲) - غرر الحکم، ص ۴۱۴: «شیئان لایعرف فضلها الا من فقدهما: الشباب و العافیة».
- (۳) - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۰: «ان العبد لاتزول قدماه يوم القيامة حتى یسأل عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه».
- (۴) - بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۳: «یا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس: شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك».
- (۵) - همان، ص ۱۷۱: «خمس خصال من فقد منهن واحدة لم یزل ناقص العیش زائل العقل مشغول القلب فاولاها صحة البدن».
- (۶) - همان، ص ۱۷۰: «نعمتان مكفورتان: الامن و العافیة».
- (۷) - همان، ص ۱۷۵: «الا و ان من البلاء الفاقه و اشد من الفاقه مرض البدن و اشد من مرض البدن مرض القلب».
- (۸) - ایدئولوژی، واژه ای لاتین است که مرکب از: «ایده + لوژی» می باشد. «ایده» به معنای فکر، عقیده، تصور است و «لوژی» به معنای شناخت و بررسی نظر می باشد. بنابراین ایدئولوژی یعنی: عقیده

شناسی، اندیشه شناسی، بررسی و تحقیق در عقاید. اما این واژه فعلاً بیشتر در معنای زیر استعمال می شود: ۱. عقیده و سیستم فکری که واقعیت های خارجی را تبیین می کند؛ که تقریباً مرادف با جهان بینی است. ۲. سیستم فکری که خط مشی کلی زندگی و وظایف انسان و بایدها و نبایدها و ارزش ها را تعیین می کند که در این معنا از آثار و نتایج جهان بینی به شمار می رود. در این جا کلمه ایدئولوژی را در معنای دوم به کار برده ایم.

(۹) - زخرف (۴۳) آیه ۹: (وَلَيْئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) .  
(۱۰) - عنكبوت (۲۹) آیه ۶۱: (وَلَيْئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) .

(۱۱) - همان، آیه ۶۳: (وَلَيْئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) .  
(۱۲) - طارق (۸۶) آیه ۵: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ \* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ)

(۱۳) - روم (۳۰) آیات ۲۰-۲۱: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) .  
(۱۴) - همان، آیات ۲۲-۲۳: (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتَكُمْ وَالْوَأْنِيكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) .

(۱۵) - نحل (۱۶) آیه ۷۸: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) .

(۱۶) - واقعه (۵۶) آیه ۵۷: (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ \* أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) .

(۱۷) - الانسان (۷۶) آیات ۱-۲: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا \* إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) .

(۱۸) - انعام (۶) آیه ۹۹: (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) .

(١٩) - رعد (١٣) آيه ٤: (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُقِضَلُ بِغُضِّهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) .

(٢٠) - عيس (٨٠) آيات ٢٤-٣٢: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ \* أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا \* ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا \* فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا \* وَعَيْنَبًا وَقَضْبًا \* وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا \* وَحَدَائِقَ غُلْبًا \* وَفَاكِهَةً وَأَبًّا \* مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) .

(٢١) - واقعه (٥٦) آيه ٦٣: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرثُونَ \* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ \* لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ) .

(٢٢) - طه (٢٠) آيه ٥٣: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى \* كُلُّوا وَارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى) .

(٢٣) - بقره (٢) آيه ١٦٤: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيغِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) .

(٢٤) - واقعه (٥٦) آيه ٦٨: (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ \* أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ \* لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ) .

(٢٥) - ابراهيم (١٤) آيه ٣٢: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ) .

(٢٦) - انبياء (٢١) آيه ٣٠: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) .

(٢٧) - روم (٣٠) آيه ٤٨: (اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَيَنزِلُ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) .

(٢٨) - نحل (١٦) آيه ١١: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ \* يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) .

(٢٩) - فاطر (٣٥) آيه ١٥: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) .

(٣٠) - انبياء (٢١) آيه ٥٦: (رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ) .

- (٣١) - بقره (٢) آيه ٢٠ : (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)
- (٣٢) - آل عمران (٣) آيه ٢٩ : (قُلْ إِنْ تُخَفُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَعْزِمُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .
- (٣٣) - نحل (١٦) آيه ٤٠ : (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) .
- (٣٤) - حج (٢٢) آيه ١٤ : (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) .
- (٣٥) - نساء (٤) آيه ٥٨ : (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) .
- (٣٦) - انعام (٦) آيه ١٠٤ : (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) .
- (٣٧) - آل عمران (٣) آيه ٥ : (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ) .
- (٣٨) - بقره (٢) آيه ٢٥٥ : (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ) .
- (٣٩) - نساء (٤) آيه ٤٠ : (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يضاعفها وَيؤتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا) .
- (٤٠) - نساء (٤) آيه ٤٨ : (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) .
- (٤١) - اخلاص (١١٢) آيه ١ : (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) .
- (٤٢) - انعام (٦) آيه ١٩ : (قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ) .
- (٤٣) - نهج البلاغه، خطبه أول: «وكمال الاخلاص نفى الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و لشهادة كل موصوف انه غير الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه...» .
- (٤٤) - عنكبوت (٢٩) آيه ٦١ : (وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) .
- (٤٥) - همان، آيه ٦٣ : (وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) .
- (٤٦) - ابراهيم (١٤) آيه ١٠ : (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) .
- (٤٧) - رعد (١٣) آيه ١٦ : (قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) .
- (٤٨) - حشر (٥٩) آيه ٢٤ : (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) .
- (٤٩) - رعد (١٣) آيه ٢ : (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاجِلٍ مُّسَمًّى يُدَبَّرُ الْأَمْرَ يُفْصَلُ الْآيَاتِ  
لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ) .  
(٥٠) - يونس (١٠) آيه ٣: (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ  
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ  
رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ) .  
(٥١) - انبياء (٢١) آيه ٥٦: (بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ) .  
(٥٢) - انعام (٦) آيه ١٦٤: (قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى رَبًّا  
وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ) .  
(٥٣) - فاتحه (١) آيه ٢: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)  
. .  
(٥٤) - نحل (١٦) آيه ٣٦: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ  
رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) .  
(٥٥) - انبياء (٢١) آيه ٢٥: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ  
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا  
فَاعْبُدُونِ) .  
(٥٦) - مائده (٥) آيه ٧٦: (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا) .  
(٥٧) - عنكبوت (٢٩) آيه ١٧: (إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ  
دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا) .  
(٥٨) - مريم (١٩) آيه ٣٦: (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ  
فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) .  
(٥٩) - بقره (٢) آيه ٢١: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا  
رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) .  
(٦٠) - اعراف (٧) آيه ٥٩: (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا  
لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) .  
(٦١) - يونس (١٠) آيه ١٨: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا  
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) .  
(٦٢) - توبه (٩) آيه ٣١: (وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا  
إِلَهًا وَاحِدًا) .  
(٦٣) - رعد (١٣) آيه ٣٦: (قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ  
وَلَا أُشْرِكُ بِهِ) .  
(٦٤) - اسرى (١٧) آيه ٦٧: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ  
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ  
طِينًا) .  
(٦٥) - يوسف (١٢) آيه ١٠٠: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ  
وَخَرُوا لَهُ سُجَّدًا) .  
(٦٦) - آل عمران (٣) آيه ١٨: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) .  
(٦٧) - انعام (٦) آيه ١٠٥: (وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا  
وَعَدْلًا لَمْ يَبَدَلْ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) .  
(٦٨) - نساء (٤) آيه ٤٠: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ  
وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا) .



- (٦٩) - تصنيف نهج البلاغه، ص ١٣١: «العدل يضع الامور مواضعها».
- (٧٠) - نحل (١٦) آيه ٩٠: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ).
- (٧١) - نساء (٤) آيه ١٣٥: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ).
- (٧٢) - ابراهيم (١٤) آيه ٤٢: (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ).
- (٧٣) - تحريم (٦٦) آيه ٦: (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).
- (٧٤) - صافات (٣٧) آيه ١٦٤: (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ).
- (٧٥) - قمر (٥٤) آيه ٤٩-٥٠: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ \* وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ).
- (٧٦) - قمر (٥٤) آيه ٥٠: (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ).
- (٧٧) - انعام (٦) آيه ١٦١: (قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا).
- (٧٨) - نساء (٤) آيه ٦٨: (وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).
- (٧٩) - نور (٢٤) آيه ٤٦: (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).
- (٨٠) - بقره (٢) آيه ١٤٢: (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).
- (٨١) - آل عمران (٣) آيه ١٥١: (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).
- (٨٢) - فرقان (٢٥) آيه ٥٩: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).
- (٨٣) - بقره (٢) آيه ١٨٦: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).
- (٨٤) - طلاق (٦٥) آيه ٧: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).
- (٨٥) - حج (٢٢) آيه ٧٨: (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).
- (٨٦) - مائده (٥) آيه ٦: (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ).
- (٨٧) - ميزان الحكمة، ج ٢، ص ١٨٠: «لا ضرر و لا ضرار في الاسلام، فالاسلام يزيد المسلم خيراً ولايزيده شراً».
- (٨٨) - بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٤١٣: «كلما اضطر اليه العبد فقد احله الله له و اباحه اياه».
- (٨٩) - انبياء (٢١) آيه ٤٧: (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).
- (٩٠) - يس (٣٦) آيه ٥٤: (قَالَ يَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

(٩١) - بقره (٢) آيه ٢٨٦: (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) .  
(٩٢) - بقره (٢) آيه ٢٨١: (وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ)

(٩٣) - آل عمران (٣) آيه ٣٠: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) .

(٩٤) - بحار الانوار، ج ٦٩، ص ٦٨: «سألت النبي صلى الله عليه و آله عن الايمان فقال: تصديق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان» .

(٩٥) - كافي، ج ٢، ص ١٦٤: «من اصبح لا يهتم بامور المسلمين فليس منهم و من يسمع رجلا ينادى يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم» .

## فهرست مطالب

2	سخن ناشر
4	پیشگفتار
10	جهان بینی الهی و مادی؛ آثار و نتایج
11	جهان از دیدگاه مؤمنان
12	سرانجام زندگی
13	آفریدگار جهان
14	پیامبران
15	جهان از دیدگاه کافران
18	ثمرات ایمان در زندگی
18	۱ - امید
19	۲ - خوشبینی به سرانجام زندگی
21	۳ - شناخت وظیفه
23	۴ - آرامش
26	۵ - صبر و استقامت
29	۶ - سلامت جسم و جان
31	ضرورت انتخاب يك جهان بینی صحیح
33	جهان بینی یعنی چه؟
35	ضرورت تحقیق و پاسخ طلبی
36	اصول جهان بینی
37	خداجویی
40	برهانهای اثبات وجود خدا
47	نظم و هم آهنگی در جهان
51	گردش آب
54	برگ سبز گیاهان
56	دستگاه گوارش
60	دستگاه بینایی
65	درس خداشناسی
67	اندام های فرعی دستگاه بینایی
70	درس خداشناسی
73	گردش خون
74	۱ - نخستین ایستگاه حرکت
74	۲ - مسیر حرکت
75	۳ - ایستگاه کوتاه بین راه
75	۴ - در راه بازگشت

76	۵ - ورود به دهلیز راست
76	۶ - ضربه شدید
77	۷ - ورود به دهلیز چپ
77	مراحل يك ضربان كامل قلب
<b>79</b>	<b>درس خداشناسی</b>
<b>80</b>	<b>نگرشی به جهان آفرینش</b>
85	پدیده علتی دارد
87	هیچ پدیده ای بی علت نیست
88	جهان هم علتی دارد
<b>91</b>	<b>توضیحی در دلیل های خداشناسی</b>
93	صفات خدا
95	صفات کمال خدای جهان
<b>99</b>	<b>آیا خدا را می‌توان دید؟</b>
<b>101</b>	<b>بعضی از صفات کمال</b>
<b>104</b>	<b>صفات جلال</b>
<b>109</b>	<b>توحید</b>
<b>110</b>	<b>توحید ذاتی</b>
<b>112</b>	<b>توحید در صفات</b>
<b>114</b>	<b>توحید در خلق</b>
<b>117</b>	<b>توحید در ربوبیت و تدبیر</b>
<b>121</b>	<b>توحید در عبادت</b>
<b>125</b>	<b>عدل</b>
127	اول از قرآن
128	دوم دلیل عقلی
129	عدل در آفرینش
130	عالم مجردات و عالم مادیات
135	عدل خدا و اشکال های آن
143	نقش عدل در نبوت
<b>151</b>	<b>بازتاب ایمان در اخلاق و رفتار</b>
<b>156</b>	<b>پی نوشت ها</b>
<b>163</b>	<b>فهرست مطالب</b>